کہ نسخہ متبرکہ
کتب

ملفوظات

زبدة المفسرین خلاصة المحدثین قدوة الکاملین جامع
علوم ظاہری و منبع فیوض باطنی مولانا و مقتدانا حضرت

شاہ عبد العزیز صاحب

محدث دہلوی قدس سرہ

حسب فرمائش قاضی محمد بشیر الدین میرٹھی مدرس مدرسہ [illegible]
در مطبع ودیا ندود پریس میرٹھ طبع گردیدہ [illegible]

در مطبع مجتبائی میرٹھ طبع گردید

فہرست مضامین ملفوظات حضرت مولانا مولوی حافظ شاہ عبد العزیز صاحب محدث دہلوی قدس اللہ سرہ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین — اما بعد خاکپائے بزرگان دین کمترین محمد بشیر الدین صدیقی فاروقی ابن قاضی مولوی حافظ محمد عبد الهادی میرٹھی غفر الله ذنوبهما وستر الله عیوبهما بخدمت بابرکت ناظرین باتمکین نسخه طیبات هذا عرض پرداز است که چون احقر از حین طالبعلمی شوق حصول کلام اولیاء کرام جو ملفوظات اصفیاء عظام در سر داشت خصوصاً بر تصانیف مقتدائے علماء اعلام و پیشوائے اولیاء کرام حضرت مرشدنا و مقتدانا مولانا مولوی شاه عبد العزیز صاحب محدث دهلوی قدس الله اسرارهم ونیز دیگر بزرگان والاشان که این قلیل البضاعت واحقر خدام ونیز اکابر این گمنام از قدیم الایام طوق ارادت وتلمذ آن خاندان عالی شان درگردن داشته وهموار این نسبت را موجب فخر انگاشته بنائً علیه چنان شوقے رو داده بود که دائماً همین جستجو مے بودم واگر جائے نشانے ازان مے یافتم بهیچگونه نمے توانستم خواه بسعی کثیر وخواه بصرف خطیر بدست مے آوردم چنانچه بسیارے از کتب ورساله هائے مختلفه بدست آوردم که وقتاً فوقتاً انشاء الله العزیز اشاعت آن خواهم نمود لیکن از مدت مدید وعرصه بعید پیرامون خاطر نیاز ماثر آن بود که اگر کسے از تلامیذ یا ارادت جناب شاه صاحب رح ملفوظات طیبات را جمع کرده باشد حاصل نمایم الحمد لله که بموجب مَن جَدَّ وَجَدَ بعد مدتے آرزوے دلی وخواهش قلبی حاصل گردید یعنی این نسخه ملفوظات طیبات بحصول انجامید مگر افسوس صد افسوس که بوجه بوسیدگی و کرم خوردگی کتاب مذکور نام نامی واسم گرامی جامع ملفوظات هذا دریافت نتوانست گردید البته از مطالعه این کتاب فیض مستطاب اینقدر مستنبط میشود که جامع این ملفوظات از مریدان ارشد واخص الخواص آنحضرت قدس سره بودند که جناب را بمفارقت شان بغایت رنج والم گردید کما هو ما کور

بغایت رنج و الم گردید کَمَا هُوَ مَذْکُوْرًا فِیْ اٰخِرِ الْکِتَابِ - الغرض چون احقر را این دولت بے بہا و نعمت عظمے بحصول پیوست گوئی کہ روح بہ تن آمد و نعمت غیر مترقبہ رو نمود - نصیحت کافہ مسلمین بحکم اَلدِّیْنُ اَلنَّصِیْحَةُ تقاضاء آن کرد کہ این گوہر بے بہا را مخفی نباید داشت - و نیز بعض اخوان و احباء اصرار فرمودند کہ ازین چنین فیض عام خلق اللہ را محروم داشتن کار دانش نیست - بناءً علیہ بنظر افادہ عام مسلمین برائے طبع کمر ہمت بستہ معرض طبع در آوردم و در طبع نسخہ موصوف محنت شاقہ کشیدم مگر تا ہم بسبب دریدگی و بوسیدگی اصل کتاب بعض بعض جا سکوک باقی ماندند - برائے درستی آن قلم برداشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سوء ادبی پنداشتم مجبور بحال خود گذاشتم علاوہ برین بعض بعض اغلاط از اہالیان مطبع ہم رو دادہ - ازینجہت غلط نامہ بآخر کتاب متضمن ساختن ضروری اوفتاد - اکنون از ناظرین توقع آن دارم کہ اگر جائے غلطی یابند احقر یا جامع را ہدف سہم ملامت نسازند بلکہ موجود را غنیمت دانستہ جناب شاہ صاحب و مؤلف را و نیز بطفیل این ہر دو بزرگوار احقر را ہم کہ باعث اشاعت نسخہ گردیدہ بدعاء خیر یاد فرمایند و بگویند - اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِمُؤَلِّفِهٖ وَلِمُرْشِدِهٖ وَلِمَنْ سَعٰی وَلِتَصَدّٰی بِطَبْعِهٖ وَلِوَالِدِیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ - بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

٭ ٭ ٭ ٭
٭ ٭ ٭ ٭
٭ ٭ ٭
٭





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوٰة والسلام علىٰ رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين - ❖ ❖ ❖ ❖ ❖

اما بعد فقیر چون بار دیگر سنه ۱۲۳۳ هجری سیزدهم ماه رجب روز دوشنبه بشرف ملازمت زبدة المفسرین خلاصة المحققین جامع علوم ظاهری واقف فنون باطنی سیدنا و مرشدنا و هادینا حضرت مولانا مولوی **شاه عبد العزیز صاحب** دهلوی قدس الله اسرارهم مشرف گشت وبعد چهار روز استجازت کتابت بعضے از فواید قولے و فعلے آنحضرت که احصائے جمیع آن دشوار است کرد یافت و از روز جمعه شروع نمود و بالله التوفیق **روز دوشنبه** بعد عصر در اثنائے مشی که معمول حضرت است شرف قدمبوس حاصل کرد بعد استفسار خیر و عافیت جسمانی و روحانی و اهلی و مالی از کسب اشغال و غیره پرسیدند عرض داشتم که انشاء الله العزیز عرض خواهم داشت و دو روز علی الاکثر پیغام و سلام علما و مشایخ و اشتیاق قدمبوس و بیعت احبا، خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خان صاحب و غیره و محبت و جان نثاری اکثر عقیدت مندان صوبجات بنسبت بحضرت و مریدان خصوصاً منشی نعیم الدین خان صاحب و محبی و عزیزی شیخ لطف علی و شیخ مبارک الله و غیره انچه بیاد می آمد مجملاً و مفصلاً گذارش ساختم

و در تجویز مکان سکونت و آوردن اسباب و صاف نمودن گذشت ارشاد شد باعتبار سوره آخر سوره
اذا جاء که آنرا سوره نصر و فتح میگویند است خبر پیغام اجل آنحضرت معنًا بود و جهت آنکه چون انواع نصرت
بحضرت رسید و آنچه مطلب از بعثت بود بحصول انجامید حالا بیا ارشاد شد که آنحضرت مصداق خبر
خلافت حضرت آدم و ختم آن از چهار نوع بود فریدے عرضداشت که سوائے تفسیر ظاهر از آیات و احادیث
و اقوال بزرگان نکات و لطایف که ارشاد میشود و بزرگان سلف فرموده اند مقصود گوینده هم
بوده باشد یا از قبیل فهمید عشاق از اقوال و احوال مختلفه شعرا مثل خسرو و سعدی و حافظ حالت فنا و بقا
و در از دنیا خود است ارشاد شد مطلب قرآن که علم الهی است حاوی جمیع معلومات ازلی و ابدی است و
او تعالی بے شبه میدانست که فلان این مطلب خواهد فهمید آنچه همه مے فهمند خواهد بود باقی بخیر درین
ضمن ذکر سعدی و فصاحتش و اکثر ساده گوئیش با کیفیت دور و در شعر عاشقانه اش و نوع بیان و
بعضے مضامین خویش با لبسیار اشعار سعدی و قدر علم آن بزرگ و ملاقات خسرو در پیریش در وقت
شباب و کرامات سلطان المشائخ با سعدی و خسرو در مقدمه طعام در دهلی و باز طلبیدن سلطان خلجی
سعدی را از شیراز و دنیا دوستی و جوابش که مقصود طلب من بود از خسرو حاصل است و باره ذکر حال حافظ
که اکثر فوائد سلوک در شعر میگوید و عالم و متقی و مرید شاه بیرنگ نامے بود و شراب نمی خورد و چون امیر
تیمور بعد فتح شیراز و کشتن شاه شجاع نام آوران شهر را بطور تبرک به بخارا برد حضرت نقشبند حیات بود ـ
ملاقات حافظ ثابت و معروف اما استفاده اش مجهول ارشاد شد که یاد دارم روبروی والد ما جد شخصے
حال خود بیان کرد که در شیراز بطور سیاحت رفتم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ بیرون است اکثر رندان
و مے خواران در انجا جمع میشوند و جائے خوب است حافظ خود گفته ع که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
مردمان شهر مراجعت نمودند مرا هوا خوش آمد ماندم و گفتم اے حافظ امروز مهمان توام و خرچ راه ندارم
و گرسنه هم هستم قریب پهر شب بازیاده گذشته بود که دیدم یک مشعل روشن معه یکخوان بر سر آدم یک
کس مے آید اول خطرناک شدم آخرش چون قریب آمد آواز داد که مهمان حافظ کجاست چون همین من
بودم در باز کردم و حقیقت پرسیدم گفت همین که خسپیدم دیدم حافظ میفرماید شخصے مهمان من شده گرسنه

آخر سوره در نزول اذا جاء است

سوال در باب نکات قرآن و حدیث وغیره

ذکر سعدی و فصاحتش و ملاقاتش با خسرو

است وخرچ ندارد چیزے ببروبده بعد بیداری هرچند طعام تقسیم شده بود تبلاش آنچه بهم رسیده نیست
بجو رپنج اشرفی هم داده بازگشت درجواب سائلے ارشاد شد جیتل بجائے دمڑی از قسم فلوس خورد
ومضروب در زمان سابق رائج بود وتنگه از قسم شلهات چنانچه حالا هم رائج بخارا است مریدے
عرضداشت که محبت خسرو باشیخ واقعیست ارشاد شد فی الواقع خسرو فرط محبت وفنا باشیخ
داشت وشیخ را هم رافت ومحبت بحالش بسیار بود وفرمود که در وقت رحلت شیخ که مشغوف سماع بود
پیش جنازه اش غزل سعدی ؎ سروسیمنا بصحرا میروی نیک بد عهدیکه بے ما میروی
میخواندند چنانچه جنازه متحرک گشت ودست هم کشیدند بیرون ستعذر گردید شیخ رکن عالم پیر مخدوم جهانیان
نبیره شیخ بهاء الدین ذکریا که نماز جنازه هم خوانده بود قوالان را موقوف ساخت وشیخ را مدفون
کرد درین ذکر مریدے را وجد در گرفت درین ضمن ذکر قدر علم خسرو و فوقیت او از شیخین سابق خصوصاً
در صنایع وبدایع وتعریف اعجاز خسروی واشعار والفاظ آن فرمودند ودر جواب پسند فرمودند که
علم جامی ازینها زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود در فنون عربی تصنیفات ایشان معلوم
نمیگردد وذکر نظامی گنجوی وخاقانی وانوری وغیره شعرائے سلف بود فرمود که در شعر نظامی درد
معلوم نمیگردد وعالمان که از تصوف وباطن بهره داشتند خوب با مزه بودند وفرمود انوری در قصاید
وسعدی در غزل وفردوسی در مثنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنی اتباع ایشان میکنند درین ضمن-
فرمودند که وقتیکه چهارده ساله بودم ومزامیر نے شنیدم خسر بنده که شاگرد وخلیفه والدم بودند مزامیر هم
مے شنیدند روزے در عین مجلس سرود ومزامیر بنده را طلبیدند رفتم دیدم متحیر گشتم ناچار نشستم نوعے
از وجد بود واین غزل مذکور مے شد ؎ از مدرسه بکعبه روم یا بمیکده ٭ اے پیر ره بگو که طریق صواب چیست
درین اثنا شاگردے از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جید پیش آمده پرسید که با شاگرد و مرید شما
ایم حالا بفرمائید که بعد تحصیل علم کجا روم فرمودند که اول بمیکده بعد از ان بکعبه باید رفت بنده هم بعد
آنکه والد ماجد بنده طعام نے خوردند آنحضرت میدانند حالا هرچه مرضی باشد فرمودند که برائے
شنوانیدن سماع طلبیده بودم که خوش مے شدند حالا اختیار است چون بخانه آمدم عند الطعام از

حضرت والد نقل کردم بسیار تبسم کرده فرمودند آری لطف همین است که اول بمکیده بعد از ان بکعبه
باید رفت مریدی عرضداشت که نسبت مصطلحه چه معنی دارد ارشاد شد که همین کیفیت حاله را می
گویند بهر رنگی که باشد باز عرض کرد که حضور چه معنی دارد همین یکسوئی را میگویند فرمود که شما خوانده اید
علم حضوری و علم حصولی میدانید و ما سوای علم ذات و صفات خود علم حصولیست خلاصه آنچه کاتب
فهمیده بود و نیز این لفظ گاهی شنیده آنکه بعد فنا و بقا خود را هم مظهری از مظاهر میداند ارشاد شد
یکسو شدن طبیعت نوعی از حضور است یا مقدمه آن ارشاد شد آنچه در ابتدا ازین قسم میشود چندان
اعتبار ندارد زود زایل میشود و در انتها زایل نمیشود بلکه زوال التفات میشود بلکه کامل ترین آنها را که
کمتر میباشند التفات هم زایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشتیان اخراج قوت عشقیه است در اول غایب
بازی کنند آنچه ممدات هست از ذکر جهر و سماع وغیره میکنند و آنچه مضرات آنست از ان اجتناب می نمایند و
میگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار همه خواهد شد و مقصود نقشبندیان احضار نقش دلدار و تصور
گویا تصحیح خیال لهذا آنچه ممدات است از خاموشی و اجتناب از مضرات مثل ذکر جهر و سماع وغیره می نمایند
میگویند از استقرار حضور فنا و بقا و عشق همه خواهد شد و مقصود قادریان تصقیل و انکسار نفس است
میگویند چون صاف شد آنچه مقابل آنست جلوه گر خواهد شد مریدی عرضداشت که نسبت عشقیه با نسبت
انکسار ضد است با جمع میتواند شد ارشاد شد که جمع میتواند شد چنانچه در کمال محبت پیش معشوق بلحاظ
عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میداند و گویا نمیباشد ~ بلبلی برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
هر زمان بانگ و نوا صد ناله های زار داشت ؛؛ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ؛؛
گفت ما را جلوهٔ معشوق درین کار داشت ؛؛ باز عرض کرد که این چنین حالها عاشقانرا بتصور و
خیال این معنی ها دست میدهد ارشاد شد نه بلکه حالی دست میدهد بی تصور چنین امورات لاکن
عشق همین است اگرچه علمش در بالفعل نشده مریدی در ضمن ذکر فرط محبت و اعتقاد عموم خلایق
از علما و صلحا و زهاد و عباد بلکه قاصان و قوالان و طوایفان که بتسبیح یا عزیز برای حصول مطلب خود به
وجود تنازع و تباین که مورث عداوت است میخوانند و عوام و خواص توسل مینمایند عرضداشت شاید که

سوال از معنی نسبت عشقیه و انکسار

موافق آنحدیث که حال صحتش معلوم نیست که اذا احب الله عبدا الخ یعنی چون دوست میدارد او تعالے
بنده خود را امیفرماید یا جبرئیل ندا میکند در آسمانها که فلانرا او تعالی دوست میدارد تا آنکه دوست
میدارند همه اہل آسمان و زمین و چرنده و پرنده خواهد بود فرمود حدیث صحیح است لیکن بر بنده احسان مے
کنند لیاقت ندارد هم مریدے عرضداشت که محبت با بندگان خاص که تشبه بالباری کرده اند هم محبت خدا
میتوان گفت سوائے این معنی که لله باشد فرمود آرے مریدے عرض کرد که بعضے مریدان یا پیران
این چنین کلمات در فرط محبت که میگویند مثل شاه سید و باشاه حسام الدین مصرع ع ۞ ۞
از کفر مے ترسم مگر تو الٰہی ۞ و گفتن اے حامد شاه نگر را چه دخل در غلبه حال بوده باشد فرمود آرے
باز عرض کرد مر او از غلبه حال زوال عقل است گفت نه بلکه نوعے از غلبه حال آنست که به یکطرف چندان
توجه شود که جانب دیگر ملحوظ نه نماید یا در سرور و بسط کلمات بے ادبانه گوید چنانچه قصه شبان در مثنوی
باز عرض کرد صحیح است فرمود خلاصه اش در حدیث آمده برخ سیاه که غلام حبشی بود باران امسال نمے
بارید پیش نبی وقت رجوع کردند فرمود این طور غلامے است اگر دعا کند بارش میشود دیدند که در بازار
میرفت طلب نبی گفتند گفت خاوند خود را اسباب داده مے آیم آمد و درخواست کردند در صحرا رفت
خلقے انبوه بغرض باران و نیز سخن عجیب که غلام حبشی خورد سال چه میکند و چگونه باران مے آید
الغرض گفت اے خدایا کے گناه نمیکردیم که تو ما را حالا نا امید ہی یا تو حالا بخیل شدی همچنین مے
گفت باران آمد و نیز در حدیث آمده که شخصے در بیابان بود هوائے خوش و سبزه دلکش و یابو که
داشت برائے چرا رها کرد او میچرید و این خوش خوش مے گفت اے خدا اگر ترا یابو بودی همراه یابوئے
خود میچرانیدم نبی وقت گفت همچنین کلمات بے ادبانه نگو وحی آمد که ما هر کس موافق عقل او میخواهیم
سید احمد از سادات قطبے ساکن رائے بریلی بزرگ زاده مرید و خلیفه حضرت که در حقش حضرت
میفرمودند که در خاندان مجددی لنسبت آدمی با ستقرار خدا او را کرامت کرده و بسیار کسان در دهلی
از و منتفع میشوند عرض کرد که الله چه معنی دارد فرمود روز سه شنبه در تفسیر قل هو الله گفته بودم که
نام ذاتیست که جامع جمیع صفات کمال باشد و آنحضرت حق است و آنحضرت غوث الاعظم۔

مرو نسبت که اسم اعظم ہمین اسم است که اگر در دل قائلش سوائے الله نباشد باز عرض کرد که بنده را از جمله

بیان اسم اعظم

اسما ازین اسم اطمینان وتسکین زیاده حاصل میشود ارشاد شد شیخ ابو نجیب سهروردی عم و پیر شیخ
شہاب الدین سهروردی راہمین معمول بود که مرید را بعد درخواستش از شغل باطن پیش خود نشانده
تلاوت نمود و نه نام با معنے و حاصل آن بوجهه احسن بترقیق وتحقیق میکرد و بهر نامے که ملتذذ و
مونس نسبت از دیگر اسما و بسیار می شد تلقین ہمون اسم میفرمود و رفته رفته بالله میرسانیدند و
الا میفرمود حالا در تسبیح وتلاوت ونقل و خدمت فقرا مشغول باشید فرمود همه اسماء داخل درین

معنی اطمینان

اسم اند الا ان بذکر الله تطمئن القلوب مریدے عرض کرد که معنی اطمینان چه باشد فرمود آرام گرفتن
و از خطرات پریشان یکسو شدن یعنے خاطر جمعے مریدے در ہمراہی سنگریزه ہا از ہنگام مشی دور
میکرد فرمود تا کسے تصدیعه نفر باید و نیز فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضے را بیک
امر دور کردن خار خشک آمرزش شده جوان رعنائے در مشی وقت شب تلقی کرد بشفقت ملتفت

قصه لطیفه عبدالله

حالش شدند اکرہ لطیفه بمیان کرد ارشاد شد که عبدالله نامی امیرے رفیق شجاع الدوله و
مصاحبش بود روزے در نواح جونپور سگ در پے خرگوش رہا کردند گرفت و چون آموخته بود
بوے میکرد و نمیخورد نواب گفت اے عبدالله ببین که سگ ہم نمیخورد جواب داد دیدم که سگ

قصه ملا دو پیازه

نمیخورد باز فرمود ملا دو پیازه که خوش گوئے بود با بادشاه عباس صحبت ہا داشت روزے در
شکار جانورے را در پے صیدے رہا کرد چون درمیان این قوم نامہائے وحوش وطیور ہم به
سُنّی وشیعی منسوب اند انرا گفت که این سنی است ملا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت
شیعی باشد مریدے عرض کرد که خرق عادات وکرامات سلف که نقل میکنند از زر کردن خشت

سوال در باب خرق عادات وکرامات

ومشی علی الماء وعلی الہواء وغیره راست است یا از جهت امتداد زمان واختلاف روایات باین
نوبت رسیده ارشاد فرمود مبالغه ہم راه یافته لیکن خرق عادات بعضے مثل غوث الثقلین بتواتر
رسید که انکارش نمے تواند شد و در زمان سابق بسیار بوقوع مے آمد موجبش آنکه دخل در خرق عادات
ریاضات شاقه را بسیار بود حالا آنچنان ریاضت کم میشود مریدے عرض کرد کمال ہمین حضور و

فنا و بقا و اتباع شریعت بعشق و شوق است فرمود آرے **ارشاد شد** اولیا چهار قسم مے باشند بعضے
مستغرق مثل عبد الحق ردولوی و عبد القدوس گنگوهی ایشانرا توجه بطرف اشیا کمتر میباشد و بعضے
اهل خدمات همچو اقطاب و بعضے اهل تجرید و تفرید بعضے عرفا که مشاهد حق در هر مظهر میباشند و تحقیق
اشیا می نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد **مریدے عرض کرد** بعضے اعمال که در حدیثها هم آمده اند برای
دنیا مثل صلوة و ادعیه یا امور دین که واقع اند و تاثیر نمیکنند **ارشاد شد** جواب آن علما از سه وجه میدهند
یکے آنکه شرایط مفقود اند اذا فات الشرط فات المشروط دویم آنکه در حدیث چنین آمده که درین
دعا اینهم خواص است نه آنکه خواه مخواه چنین خواهد شد اگر اجابت چنین میشود محذور عظیم لاحق مے شد
یکے آن دعا کرده آب باران میخواست دیگر برای مصلحت خود نبودن آن میخواست علی هذا القیاس سیوم
جواب تحقیق و آن آنست که بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت دعا نتیجه نمیدهد چنانچه در شکال اسباب جائی
میں مے نهند تر میشود و بیوست چندان کار خود نمیکند و بر عکس آن در موسم گرما همچنین چون جوار ظلمات
معاصی یا دیگر وجوهات تر میشود استجابت دعا کم میشود یا میشود مفهوم نمیگردد و نیز اجابت قدرے خدامے
فرماید یا بسبب بعض مصلحت دیگران با دعطا نمیفرماید در جواب **شخصے فرمود** سعدی میگوید ؎

من آن نیم که حلال و حرام بشناسیم شراب با تو حلال است آب بے تو حرام

میر احمد علی شاه عرض کرد که حضرت بعد ختم قران باز شروع کردند از چه راه است **ارشاد شد** در حدیث
آمده که خوشحال آنکه چون بمنزل رسد باز بار بر بندد معنی آن شدند که چون قران شریف تمام کند باز شروع
نماید لهذا میخوانند **ارشاد شد** معمول والد ماجد آن بود که بعد ختم قران هم حدیث میشد اینجا هر دو اتفاق مے
شود مردمان چنانچه در قران متلذذ میشوند در حدیث نه و مارا هم چنانچه در قران معنی هائے عجیب
غریب دست میدهد آمد میباشد در حدیث نه در حدیث موافق کتب بیان میکنم **شخصے سوال کرد** که حریر
یا زر پوشیدن مردان را درست است **ارشاد شد** جال حریر و زری باف یکسانست بقدر دو چهار انگشت
اگر تشبه بزنان نباشد جائز است اگرچه برای زینت باشد چون مردان و زنان یک چیز را میکشد تشبه
بزنان باقی نمی ماند باز **فرمود** بالتبع جائز است نه باستقلال چنانچه کسے نقره یا طلا اگر کم ازین مقدار بپوشد

حرام ہست باز فرمود در معنی تبع ہم خلاف کردہ اند بعضے تبع را ستر را میدانند این صحیح نیست مگر تبع آنکہ
از کلا ہتو مے سازند آن بقدر چہار انگشت اگرچہ در پارچہ خود مثل کلاہ بود و یکے آنکہ مثل جقن و پاپوش
وغیرہ باشد بالکل ہر قدر کہ باشد جائز است مسترشدی عرض کرد ستہ روز گذشتہ جناب آنحضرت را بصورت
شریف دیدم دگویا کہ توجہ فرمودند و بسیار ملتذ گشتم و قلب من از انوقت سبک گشتہ و محبت از ان
صورت بسیار مے یابم مریدے عرض کرد دیدن آنحضرت بصورت دیگر چہ حکم دارد ارشاد شد درین
مقام مذاہب مختلفہ اند نزد امام غزالی بہر صورت کہ بنید لیکن صورت آنحضرت دیدن اوست و اگر بصورت
دیگر یعنے سیاہ فام بس محتاج تعبیر میشود در صورت اول نہ و راجح ہمین مذہب است چنانچہ شخصے بنگ
سیاہ آنحضرت را دید مرشدش گفت در دین و ایمان تو نوعے خلل است و نزد محدثین در صورت
غیر داخل حدیث من رانی نشد آنکس عرض کرد تعبیر رویا یم چیست بصورت حضرت ارشاد شد من بگر
آنحضرت صلعم وجود مستعار مانیم باشد چون شبنم بدل از صورت او افتاب طرفہ وارد مریدے عرض کرد
کہ قرابت ماشیعی دادن یا ستدن جائز است یا نہ ارشاد شد علماء ما وراء النہر قایل کفر و ارتداد آنہا
اند ہرگز جائز ندارند علما دیگر قایل بدعت و فسق نزد آنہا جائز و نیز ارشاد شد بسیار مشکل در ہند و قصبات
است شاگردے پرسید کہ در چاہ فلان مسجد نجاست افتادہ و شخصے بران مطلع شد و آن روز باکسے نگفت چنانچہ
یکروز آب در مسجد و محلہ خرج شد فرمود آوند نجس شدند آنکس عرض کرد خیلے دشوار است کہ ہمہ اوندہا بیرون
کنند و اختلاط باہم واقع اگر یک کس دور کند باز از اختلاط نجس خواہد شد اگر عمل بحکم شافعی قلتین را آب
داشتہ شود کہ عند الضرورت جائز است البتہ نجات میشود آنحضرت فرمود کہ نزد حنفیہ ناپاک شدند چون
دشوار باشد عمل بحکم شافعی کہ نیز حق دایر است خیر شخصے سوال کرد کہ عقیقہ فرض ہست ارشاد شد نزد
ابو حنیفہ و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آمدہ اما نزد احمد فرض ہست برائے صبیہ یک بز نر مادہ
برائے کودک دو دو استخوان نشکنند و گوشت سہ حصہ نماید یک با قربا و یک بخانہ و یک بمساکین پرسید
کہ مادر و پدر خوردیا نہ ارشاد شد در کتابے ندیدہ ام اما برائے رسم نخورد بہتر است بعد ہفت روز یا بست
یک تا چہل یک والا ہرگاہیکہ خواہد میتوانند شد نیت ہمچو قربانی کند بلفظ عقیقہ گوید با قربانی واجب

بشرط نصاب است وعقیقه نه بازارشاد شد دعا وقت قربانی هم آمده نوشته باید برد وقت ذبح
قبل بسم اللہ بطور قربانی اگر یاد نباشد هم میشود مثل نیت نماز بهتر آنست که پدر ذبح کند اگر
نباشد جد یا عم یا ما دریا نایب ایشان ارشاد شد به تجربه رسیده و نیز در کتب شافعیه آمده که
شکر موافق ٹوٹکه در وقت بریدن در دیگ انداز دکودک خوش خلق میشود ارشاد شد معنی الله بسیار
گفته اند صوفیه پسند کرده همین معنی اشتقاقیه سیبویه را معنے الله آنکه بوی هر کس میل دلیه نماید ارشاد شد
که نزد ما تقدادا جل بسنین وشهور مقرر است و نزد جوگیه بنفوس پس اوشان ازدم کشی عمر خود را بزعم خود
زیاده مینمایند چنانچه جنضریف من قریب العصر شاهجهان میفرمودند که در بنای قلعه دو جوگی مثل
جوزه مرغ برآمدند بعد تحقیق عمر شان معلوم شد که در عهد حضرت عمر نه صد سال برآمد مریدی عرض
کرد که پس تحقیق مطلب شان شد ارشاد شد همین قدر مقرر بود چنانچه شاه منور وغیره عمر دراز
یافته اند نقل سید علی همدانی خانقاه معلے در کشمیر با جوگی و بحث آب شدن هر دو نفی و اثبات و
امتحان آب و بوی خوش و ناخوش دگی اعضا یش واثبات مزیت اسلام مریدے عرض داشت
که از چه راه کمی اعضائے سید نشد ارشاد شد آنجا محض نتیجه ریاضت بود و آنجا بدو حضرت حق ارشاد
شد نزد محققین شیطان از قسم اجنه است ذریت وغیره همه دارد و همراه هر اولاد آدم ذریت او
هم تولد میشود و شریک در اولاد و املاک میباشد وجواب عالمانه مطابق معقول و منقول لطالب العلم
مباحثے توجیه احسن داد مریدے عرض کرد که همزاد کرا میگویند اصلش چیست و حقیقت او کدام
ارشاد شد که در حدیث همین قدر آمده که همراه هر انسان بخانه شیطان فرزند متولد میگردد و او
همراهش مے ماند و یا سایه آدم او را رابطه محبانه باشد و از تصور و خیال سایه بطور عملش جن مذکور
مسخر میگردد و سایه چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمده که هر کس را شیطان است همرا
نیز لیکن مرا الله العزیز از شر او سالم میدارد بعضے مراد میگیرند که او را مسلمان ساخته دیگر حدیث
صحیح درین مقدمه هست که شیطان آدم علیه السلام مسلمان نشد و شیطان من مسلمان گشت لیکن بدرجه
صحت نرسیده اگر میرسید بعض شبه ارشاد شد سابق ازین شخصے شیعے وارد درگاه حضرت سلطان

المشایخ بود چون خلقت شهر فضلا و علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشد یا بعضے فضلائے شہر سوالی تراشیده کرد که مثلاً نومسلمے بعد قبول اسلام کدام مذہب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که مذہب حق کدام است اگر طلب علم نماید مدتے می باید و انجام ہم خطرہاست بعضے چیزے بچیزے فرمودند مثل آنکه مختار فریقین اختیار نموده تحصیل کند یا بعد تحصیل ہرچه خوب داند عمل نماید آخر تفویض بر بنده نمودند چون آمدند و آوردندش پرسیدم ہرچند دانستم شیعی است درین پرده الزام میخواہد گفتم از شش وجه بداند که حق کدام است اگر عقل داشته باشد اول آنکه کعبه خانه خدا در انجا کدام دین جاری است و کدام مذہب پنہان ہمچنین مدینه سیوم قران کہ محفوظ میشود و کرامی شود چہارم بعد نبوت ولایت است هد کدام فرقه جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است کجا رششم جہاد در ہندازکه جاری شده و سلطان محمود و شہاب الدین غوری وغیره که بودند و ہستند مریدے عرض کرد که عدم حفظ قران عن کتاب است ارشاد شد صریح در کتب نیست لیکن به تجربه رسید و مسموع ام از اکابر شده چنانچه دو کس یکے فلان و دیگر فلان که ہمین دعوے قصد یاد کردند سوائے یکدو سیپاره و سوره بیاد نه آمد تاکه بعد محنت و دو چہار سال مردند بلکه بعضے از حفاظ که بطمع مال شیعی شدند فراموش شد نام آنہا ہم گرفته این قصه را باید نگاشت بکار خواہد آمد مریدے عرضداشت که مسمی بدار بخش قوال جوان خوشرو و خوشگو و خوشخو مریدان مرید از جہت محبت و خلوص که وارد مستدعائی غزل حضور کرده است ارشاد شد از غزل والد ماجد و بعضے ازان خود برا ورده خواہم داد غزل از والد ماجد ؎ من نه آنم باده ام یا باده را پیمانه ام ❊ عاشق شوریده ام با عشق با جانانه ام ❊ مبتلائے حیرتم جان گومیت یا جان جان ❊ اصطلاح شوق بسیار است من دیوانه ام ❊ میل ہر عنصر بود سوئے مقر اصلیش ❊ جذبه اصل است سر شورش مستانه ام ❊ شوق موسیٰ در ظہور او ورد نار طور را ❊ در نہاں شمع آتش میزند پروانه ام ❊ اے این برستیم نام مجد و تہمت است ❊ و سازل پیش از زبان تعمیر شد میخانه ام ❊ از حضرت ؎ گر بگلشن بگذری گل بر رخت مفتون شود ❊ در رعنائی قامت خود سرو راموزون شود ❊ کار یا معنی است و اثار انه با نام و نشان ❊ جذبه لیلی ندارد بیدا اگر مجنون شود ❊

مرد مفلس راجهان یکسر محل آفت است ۞ شیشه چون خالیست گر باد سنگ رسد داثر دون شود ۞
ارشاد شد غازالدین خان که شاعر خوب بود میگفت هر شعر راکه معنی درو نباشد در عالم لقدس
برو معنی پیدا میکند واقعیست چنانچه معنی اشعار ارشاد شد مریدے عرض کرد تلاوت سوره
عم راخصوص بعد عصر بزرگان مورث محبت الهی می نولیسند در حدیث هم آمده یا تجربه ایشان است فرمود
در حدیث نامده ارشاد شد که لاله اُتم چند مرد آشنا پرست و مسلمان بود مریدے عرضداشت کرد
که اینچنین کس را مسلمان میتوان گفت ارشاد شد اگر از جهت خوف قوم اظهار در برادری خود نکند
عاصی نیست والا فاسق و عاصی چنانچه او نماز بجائی فرصت و تنهائی میخواند و تلاوه کلام الله و اقرار
وحدانیت رسالت و ترک بُت پرستی وغیره کرده بود و دیگران راهم ذکر فرمود که هستند مگر آن قوت نه
دور سلسله قادریه ذکرهم میگیرد و در حق مریدے سید احمد صاحب از خلفاء اجل حضرت اند و سابق
ذکر خیر شان گذشته از حضرت عرض کردند که از جهت فنائیت و عشق که با حضرت دارو مراهم بسیار
محبت پیدا گشته ارشاد شد که محبت خالص با بنده و ارد خدا جزاے خیر دهد و این امر اختیاری نیست
چنانچه گفته اند ؏ تادل بکه باید داد یا دل زکه باید برد ۞ دل دادن و دل بردن این امر خدادادست
ارشاد شد اگر حق جل و علی علم یا دیگر نعمت کرامت کند ترویج آن باید کرد و قیام کرده فرمود باید
نمود ؏ کار نیکو کردن از پر کردن است مولوی امام الدین صاحب که از رد ساے کلراپہاے
طلب برادر خود مولوی نظام الدین صاحب آمده بودند سه سال چیزے زیاده شده دق گرفته بے
تاب بود ایشان ارشاد شد چون یوسف از پدر جدا شد فقط قلق شان چندان جذب نمدهشت که کشند
چون با قلق برادر دیگر همراه گشت قوت گرفته هر دو را جذب خود کشید در تذکره ارشاد شد که شاه ال
ماجد صاحب حافظه ندیده ام مگر شنیده چنانچه شعبی که ذکر او در بخاری جابجا آمده د عبدالملک ابن مروان
خانگم وقت همجالس کرد روز پیش خود طلبیده کاغذ جمع خرچ معه تفصیل دیهات دپرگنات
و هر چهار صوبه جات ملک عراق که آباد آن زمین همالکس بود یکبار پیشش او خوانده بعد چند روز طلبیده
حالش پرسید همه مطابق دفتر بیاد ش مانده بود و نیز میگویند که ترمذی در وقت نابینائی که در ایام

خوردی مرض چیچک شده بود جائے میرفت شتربان گفت که سر فرو کنید یعنی شاخ درخت است بعد مرور دهور چون باز انجا رسید سر فرو کرد شتربانش گفت چرا جواب داد که ایا درخت و شاخ نیست گفت نه گفت اگر در حافظه خلل رسید بروایت حدیث از نیروز گذاشتم از مردمان قرب و جوار بعد تفحص معلوم معلوم گشت که سے و پنج سال شده که درختے اینجا بود باد او را از بیخ افگند گفت خیر مضایقه ندارد و من فهمیده بودم که نسیان بمن راه یافته **درین ضمن شخصے** ذکر مولوی راشد بنگالی کرد که انقدر ملکه دارند که سبق هم میدهند مسوده هم مے نویسند ارشاد شد این امر تعلق از کثرت مزاولت باشد اگرچه حافظه و ذهن هم شرط است چنانچه در وقت صبے تماشای گاین را دیدم که در تهائی خورد میرقصید و دو را جا بجا می برد خیال چین بجبین فرش هم میداشت و بر سر آئینه میداشت و بر آئینه بازی هم میکرد و در دست چیزهائے دیگر میداشت و از ان جدا بازی میکرد و از دندان دُر یا پوت در رشته مے سفت یک پوت و یکدُر غرضیکه ابطال مسئله حکما که در یک آن توجه نفس ناطقه بدو طرف نمی شود میکرد و نیز دیدم که شاه محمد عاشق صاحب که شاگرد و خلیفه اجل والد ماجد بودند صاحب تصنیف سبیل الرشاد وغیره شاگردے را بکمال وقت میخوانیدند و نسبت در عین اشتغال ملاخطه کردم که در غایت جوشش بود **مریدے** عرض کرد آن نزد حکما کرا میگویند ارشاد شد که نزد ایشان آن جزو غیر منقسم بود و آن بیش از مفهومی نیست مثل نقطه یا جزو لا یتجزی خلاصه اش آنکه ادنی جزو وقت چنانچه شاعری گفته **شعر**

ای آنکه جزو لا یتجزی دهان تست ✤ طوبی که هیچ غرض ندارد میان تست ✤ گردی نخنده نقطه موهوم ادنیم
پس مُبطل کلام حکیمان دهان تست ✤ **ارشاد شد** اصل استعداد شرط صحبت است **مصرع** ✤
مرد چون کور است عینک لعبت است **ارشاد شد** که در وقتیکه در دهلی کهنه می ماندم در کوچه ابنیا

در خانه سیدی کنیزکی پوربی جاهله بود و نماز هم در عمر خود گاهے نخوانده و چون مسنه بود و حق پرورش بر همه صاحبزادگان خود داشت بسیار خدمت و خاطرش میکردند قریب موت آوازی بلهجه مشرقی میکرد و بفهم کسے نمی آمد حکما و صلحا را طلبیده می پرسیدند آخرش نوبت بعم من که شاه اهل الله نام داشت رسید ایشان دریافتند که میگوید لا تخافی ولا تحزنی از مجالش گفتند به پرسید این لفظ برائے چه مے

ابطال جزو لا یتجزی

حکایت شخصے پوربی تارک الصلوٰۃ

گوئی بعد کوشش بسیار گفت گرچہ ازمن میگویند باز پرسیدند چه معنی دارد گفت معنی نمیدانم مگر معلوم
مے شود که برائے تسلی میگویند باز تکلیف دادند که از ایشان بپرس که ازکدام عمل این تسلی مے کنند بعد
دیری گفت میگویند هیچ نماز و روزه وغیره عمل خیر نکرده مگر روزے برائے روغن رفته از بازار در موسم
سرما آورده جوش میکردی یکروپیه برآمد اول خواستے که پنهان داشته بکار خود آری چرا که کسے را بنائی
این امر نمے دانستے باز از دیدن حق جل و علا شرم کرده بصاحبش تسلیم ساختے این فعل حسن پسند
افتاد بعوض آن بشارت میدهیم ارشاد شد درهمون وقت وهمو نجا بزرگے بود در مرض موتش با عم
موصوف رفتیم آن بزرگ بطور سبحه گردانی انگشتان را میگردانید و چنانچه بعد صد شماره را میکشند مے
کشید چون عمم شمار انگشتان را مطابق کرد بعد صد گردانیدن و کشیدن صادق مے آمد گفتند کار نیکو را
محاوره ساختن بکار می آید و بے قصد هم فعل بوقوع مے آید بعد ملکه چنانچه گذشت مریدے
عرض کرد که چون حکما آن را جزء غیر منقسم میدانند پس در یک آن توجهه بدو طرف نه شد ارشاد شد
البته میتواند شد و نیز حکما میگویند که بعد ملکه بے توجهه صدور می یابد چنانچه گذشت و دیگران هم جواب
میدهند فعل مسلسل مستمر را توجهه هم مسلسل مستمر می باید غرض که دلیل الزام آنها
میگویند باین اعتبار گفته شد مریدے بحسب مذکور عرض کرد که باوجود التفات بطرف امرائی و وجع
و گفتگو با مردمان اکثر برکات قلبیه حضرت مفهوم میگردد بعد انکسار ارشاد شد توجهه چهار قسم است
یکے[1] انعکاسی که در همه طریق است یعنی چون قلبی مقابل قلبی باشد اثر آن در ان مثل مقابله آئینه باهم
دریافت میشود و جلوه گر میگردد بے اراده این را فقط صفائی قلب مقبل مے باید دیگر القائی[2] مثل چیز
یک شیشه را در شیشه دیگر ریزند این را قصد و اراده شرط است سیوم[3] جذبی چنانچه قلب طالب اکشیده
زیر طلب خود دارند متاثر گردد بارچه زیر بارچه ترکه بالضرور تر میگردد مریدے عرض کرد فرق میان هردو
بجز رفتن و کشیدن معلوم نشد فرمود آری در کشیدن قوت زیاده باید چهارم[4] اتحادیکه سرایت
اوصاف که اکثر مے شود بلکه صورت ظاهر هم مریدے عرض کرد این اکثر بحکم محبت میشود فرمود آرے
باز ارشاد شد بخانه حضرت شاه باقی بالله مهمان چند آمده بودند و چیزے موجود نبود حضرت بار بار

بیرون می آمدند و خادم را برائے تلاش سفیر ستادند و بہم منیر سید مریدے عرض کرد بشریت مرتفع
نمیگردد ارشاد شد آرے تکریم مہمان مے باید غرض کہ نانوائی انجا بود از خادم پرسید کہ باعث چیست خواجہ
نزد وی وارد رباہار می آید و می رود ہر چند ستر فقیر بسیار منظور بود لیکن خادم از سجدگی او گفت مہمانان آمدہ
اند و ما حضر نیست لہذا تشویش است آنکس نان وہاری طیار کردہ پیش خواجہ برد کمال بشاش شد و
بمہمانان تقسیم فرمود در بسطت وقت فرمودند اے نانوا بیا و بخواہ کہ دعائے در حق تو کنم گفت انشاءاللہ
العزیز خواہم خواست بر وقت خود استدعا کرد کہ خواجہ مثل خود فرمودہ دہند ہر چند عذر نمودند پذیرا
نکرد آخر بعد ظہر در حجرہ بردند چون وقت عصر برآمدند ہر دو یک صورت و یک پوشاک شدہ بودند فرق
ہمین کہ نانوا بیہوش و خواجہ باہوش بود بعد ہفت روز بمرد و درین ضمن ارشاد شد کہ کمتر چنین مے
باشد کہ بے مرشد ظاہر ہم جذب میشود چنانچہ حال اصحاب کہف کہ بے مرشد و بے پیغمبر ہدایت یافتند
چنانچہ تلاوت آیتہ فرمودند کہ خود مرشدے و خود نبی و خود خدائے در حق انہا کرد بے وسایط قبول
فرمود این را عجب گفت و نیز ارشاد شد در مشکل سخت منت شان بسیار مجرب است مریدے
عرض کرد بندہ ہم میکردہ باشد فرمود در وقت مشکل لیکن بطور خاصہ کہ خواہم گفت باز فرمود کہ پاؤ کم
چہار آثار آرد گندم و پاؤ کم چہار آثار گوشت برو نصف آن روغن زرد ہمچنین پیاز و جغرات بخوب طیار
کردہ اگر پیاز زیادہ باشد جدا نگاہداشتہ نصف نصف آثار را ہفت حصہ ساختہ بہ ہفت کس صالح بدہد او
شان مختار اند خواہ خود خورند خواہ بکسے بدہند و سگے را یکو را اول بدید بعد اگر آید بہتر و الا ہر سگ کہ باشد
پاؤ آثار کم لیک بدہد مریدے عرض کرد کہ معنی مصرعہ سگ اصحاب کہف روزی چند پے نیکان گرفت مردم شد
چہ باشد ارشاد شد بعضے میگویند کہ با پدر برصیصا زاہد بدل کردہ در قیامت داخل بہشت خواہند
کرد کہ سگ در بہشت نمی رود و قصہ برصیصا با حضرت موسی باین طور است کہ حضرت موسی را حکم شد قوم
عمالقہ را کہ قوی الجثہ بودند اخراج کرد تسلط نماید چون موسی رفت با مردم انجا غالب آمد مردم نزد برصیصا
کہ بلعم باعور باشد رفتہ دعائے خواستند بیرون آمدہ ملائکہ را گرد بگرد لشکر دید جواب داد کہ دعا عمل [illegible]
[illegible] زلش را کہ بجہت بے [illegible] چندے ہزار اشرفی دادہ فریفتند او بمبالغہ تدبیرے

پیش خواجہ رفت [illegible]

پرسید گفت عورات زانیه را در لشکر بفرستید چون عورات جوانان لشکر دیدند و بے اجرت در عین
خواهش یافتند مرتکب شدند و بوقت عمل و دعایش اثر کرد مردم موسی مغلوب گشتند موسی دعاء بد کرده
که همچو سگ شده بمیر و باز گشت همچنان شد باز موسی از فرزندان شان فتح کرد **مریدے** عرض کرد
در قیامت تبدیل بدن هم میشود فرمود آری کمتر مگر پیش از دخول بهشت بعضے بصورت اخلاق و
اعمال چنانچه در حدیث و تفسیر آمده بعضے سیاه رو بعضے بطور دیگر **ارشاد شد** بزرگان چهار قسم
میشوند سالک مجذوب که اول نوعے بجذب سرفراز شدند بعد ازان سلوک اختیار کردند چنانچه حضرت
موسی که برائے آتش رفت مشغول تجلی گشت سیوم سالک فقط که هرگز مشرف و بجذب نه شد چهارم
مجذوب محض که در تجلی سلب عقل شد آنها مثل عقیم اند **مریدے** عرضداشت که معنی سلوک و جذب چه
باشد فرمود سلوک همین اجتهادات کسب است و جذب عنایت خاوند چنانچه گفته اند **شعر**

تا که از جانب معشوق نباشد کششے ❊ کوشش عاشق بیچاره بجائے نرسد ❊

مریدے عرضداشت که معلوم میشود جذب هم درجه ها دارد بعضے را محض توفیق طلب همچنین تا
تجلی که انتہا و غایت است ارشاد شد آری **مریدے** عرضداشت که بالکل حرکات خلاف شرع سد راه
سلوک است یا بعضے **ارشاد شد** البته تکدر از همه حاصل میشود لیکن بعضے قطع تخم نسبت مع الله میکنند
چنانچه مکر و غل و غش وغیره و نخوت و تکبر و خود نمائے و طلب دنیا و جاه و مثل اینها و بعضے اگر بطور ندرت
بود چندان حرج نمیکنند چنانچه شرب مسکر یا زنا و غیره لذائذ بعضے قدری ظلمت میرساند که نسبت نورانیت
نامحسوس نظر مے آید چنانچه بعض صغائر بے قصد و اراده **ارشاد شد** شخصے از حضرت جنید سوال کرد
عارف زنا میکند خاموش ماند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چرا نکند باز **ارشاد شد** که بسیار مضر نیات
است و غل نیت در هر امر است خصوصا سلوک **ارشاد شد** بزرگے عبد القادر نامی بود که کم خورد و کم
آشنا مید مگر هر کرا مید هد بزبردستی مرید میکرد بلکه در روز دو بار مردمان تنگ شدند میگریختند بعضے سبب
این شوق پرسیدند فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی رض را فرموده بودند وقت رخصت خیبر که
یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج سرخ است که تصدق کنی قصه عالم دیگر که هر کس را

میگرفت که علی با معاویه در جنگ اند صلح کنم تذکره وبس یعنی عرق تاڑ و کھجور از بعض علما بمیان بود ارشاد
شد که شنیده ام تازه مسکر نیست پس حرام نباشد تا بسکر نرسد یعنی دیر نشود مریدے عرض کرد
مولانا عبد العلی فاضل مشہور فتوی حرام بودن باد نان که در خمیرش وبس مذکور مے انداز ند نوشته
اند فرمود آرے احوط ہمین است که نخورد چونکه بحد سکر رسیده مے انداز ند اگرچه نزد حنیفه آن ہم مضایقه
نیست پس فلاں گفت قطره مسکر حرام است فرمود آب درخت بجنس نیست حرمت او بی آنکه بحد سکر
رسد نمی خواهد شد و نیز ارشاد شد که در بعضے زمین اثر ہوا سکر پیدا میکند چنانچه نام شہرے از ملک ایران
بردکه انجانان گندم سکر پیدا میکند مردم ہمون تازه نان بریده بے خمیر میخورند پس گندم را حرام نباید
دانست دیگر در ملک پنجاب جغرات که آنرا دران زبان چھاچھ میگویند سکر میکند پس از احرام نتوان
گفت ہمچنین چند چیز ہائے حلال را فلان فلان شہر نقل فرمودند و باز فرمود مصلحت وقت سخن دیگر
است ارشاد شد که برہان الدین ابو الخیر بلخے در طفلی ہمراه پدر خود میگذشت برہان الدین مرغینانی
صاحب ہدایه ہم میگذشت تیز تیز در برہان الدین دیده گفت خدائے من میگویاند که این پسر مرجع
خلایق خواهد شد پدرشان آین میگفت تاثیر خاک قبر اوست که ہر که بخورد ذہن و حافظه درست
میشود بیت سفر باید که سه گرمت عام شد رفت ز برہان عذاب ہا در عمل کار شده که جہادیدنی است
ارشاد شد در ہر دین رعایت احوال خمسه واجب ست حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
نسب حفظ مال از سائلے ارشاد فرمود که برائے ترس خواب یا شدید بسیار خوانده باشد
ارشاد شد خانقاه معرب خانگاه یعنی جائے شاہان درجواب ارشاد شد در مسجد سه درجه ہم می
شود چنانچه در مسجد مدینه سه درجه اند و در عرب سرائے شاہجہان اباد ہم سه درجه درجواب سائل
ارشاد شد کافر باشد یا مسلمان محتاج گرسنه را طعام باید داد مریدے عرض کرد که طاعن خواجه
معین الدین یافته و شنیده ام خلاف حضرت غوث با حضرت نظام الدین وغیره بزرگواران ارشاد فرمود
آرے باعث این شد که در ہندوستان علما را امت کم بودند و ہنود آن ہم منعقد گشته بود باز فرمود
در وقت نظام الدین اولیا سه ضیا بود ضیائے سنامی منکر حضرت و ضیائے نخشبی نه معتقد نه منکر

ذکر حرمت و غیر حرمت نان باو

نان گندم شہری از ایران سکر پیدا میکند

جغرات سخاب سکر مے کند

تحقیق معنی خانقاه

براے تیزی ذہن و حافظه خوردن خاک قبر برہان الدین اثر میدارد

رعایا احوال خمسه

وظیفه یا شدید براے ترسیدن در خواب

سبب اج جہان حضرت خواجه معین الدین و نظام الدین

ذکر سه ضیا

دهنیائی یعنی صاحب تاریخ الهند مرید حضرت و بزرگے نظام الدین بدرجه رسیده که این لقب
ولایت صاحب مذاهب دیگر هم میگویند ارشاد فرمود که اقارب اکثر بد اعتقاد می باشند و همعصر
حضرت خواه نخواه متنفر مے کنند از جهت آنکه هر گونه از اعمال خیر و شر می بینند و معامله هر نوع می افتد
از ینجهت ناخوش میگردند گفته اند المعاصرة اصل المنافرة چنانچه در هنگام خوردی و ابتدائے جوانی
روز درس بعضے هم محله بالائے سقفها باواز بلند میگفتند یاران دروغ میگویند و مردم از گروه ها
گروه برائے استماع می آمدند پس قصه کنیزک و بیداری او و گفتگو باجداد خود و تعریف کتاب سلک
السلوک فرموده در جواب مریدے ارشاد فرمود که آیات قرانی مشتمل بر دعا در فرض بهتر الست که
بر طریق قرات اوّل خوانده و به نیت دعا خوانده باشد چنانچه در تهجد آنحضرت تمام شب آیات دعا خوانده
اند و نیز بزرگ ما حافظ دو چهار جا تراویح خوانند ادائے سنت همه جا خواهد شد چنانچه میان یعقوب فرزند من
همچنین میکند که در هر شب یک پاره در مدرسه خوانده باز در خانه معه جماعت همون پاره میخواند تا که دو قران
شریف معاً پس و پیش یکدر روز ختم میکند ارشاد فرمود که از دوازده پاس نخورده ام درد سر وغیره
امراض و ضعف بسیار است علاوه ازین بسیار عورات آمده اند سوالها بسیار خواهند کرد از قبیل۔
اذکار و مسائل فقه وغیره عرض کرد که عورات کمال خوش عقیده و محبت شعار و اخلاص و نثار می باشند
فرمودآرے چنانچه قول سفیان ثوری است علیکم بدین العجائز یعنے چنانچه عورات بی دلیل و برهان
رسومات خود را در شادی و ماتم وغیره نمیگذارند شما هم اعتقادات خود را نگذارید و مستحکم بگیرید مریدے
سوال کرد که اینکه گاهے بیعت در چشتی و گاهے از همون شیخ یا شیخ دیگر در قادری و نقشبندی مینمایند جائز
است یا غیر جائز ارشاد شد که اول در طریقه که بیعت کند بعد سلوک آن اگرچه کم باشد جا های دیگر
در طریق دیگر اخذ فیض کند مضائقه نیست بی سلوک طریقه اول اخذ هم غیر جائز مگر بیعت را بازیچه
طفلان نکنند و آنکه بیعت متعدد از بار چه با پیر خود میکشد چیز دیگر است تاکیداً شخصے عرض کرد که از
دکهن بنابر آن حاضر شده ام که چیزی از زبان مبارک ارشاد یابم مستفید شوم ارشاد کرد که بعد نماز صبح لا اله
الا الله الملک الحق المبین خوانده باشی فائده ظاهر و باطن ملاحظه خواهد شد باز فرمود که سلسله بهت خوب

اند و هر یک نحوها میکنند و اداب و قواعد سلوک ساخته اند لیکن بزرگان نقشبندیه قواعد سلوک‌ها را خوب درست کرده اند سلوک ایشان مانا بجنگ انگریزان است بحال هند و نسبت چنانچه در ابتدا که طعن هم میشد جامی غزلے گفته ؎ نقشبندیه عجب قافله سالاران اند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله‌ها باز فرمودند شخصے سماع می شنید و وجد میکرد مردمان گفتند شما نقشبندی هستید این وجد و سوزش از کجا گفت جائیکه کد خدا شده ام چشتی اند وجد و سماع در جهیز آمده همدرین اثنا ارشاد فرمودند که در هر فرقه قصه عجیبے واقع شده چنانچه نارنگ لولی مشهور است و سابق گفته ام و نوشته باشد همچنین قصه نقالان که بسیار مشهور و غریب بتواتر از اهل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشوند خاصه ایست که صاحب بودن خصوصیت بشهر و جائی دارد ارشاد شد که طایفه نقالان بطرف تبت از کشمیر رفته بودند چون انجا مردم متفطن کم می باشند زیاده تر عجیب نقلیات ایشان را فهمیدند و بسیار اکرام و انعام کردند بعد چندے بحال خوشی و خورمی مراجعت کرده قریب کشمیر رسیدند و در صحرائے هوائی خوش و سبزه دلکش که شگوفه و طراوت کشمیر مشهور است ایشان را هم خوش آمده باهم گفتند تمام عمر برای رضائی مخلوق تماشا‌ها کرده ایم اینوقت محض بنابر رضائی خالق تماشا کنیم و قصی الغایت جهد نمائیم و دقیقه از دقایق نامرعی نگذاریم چنانچه همچنین کردند بعضے دهاقین هم از دور تماشا می کردند که بیک ناگاه بارچه ایشان ماندند و تمام طایفه ناپیدا گشتند مکانے هم در اینجا بنا کرده اند بعد استماع توجه شنیدن سماع و نقل و رقص حسین زبانی مریدی از فرزندان ایشان فرمود که اگر همچنین بود نیز ما خانه هم باید رفت باز فرمود خیر باشد باز ارشاد توجه جانب مریدی کرده فرمود هر چند در محفل و مجلس عرفا را دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشا بهروپیه عجب جلالات دیده اند تزلات حضرت حق و در تماشاء نقالان اتباع پیران و در تماشائی رقاصان حسن و جمال شعشان ذات و صفات و شیونات چنانچه با وجود از هد و تقوی حضرت مجدد در اوایل حال در سلرنا میرفت و می دید و کیفیات برمی داشت ؎ بیا میکده و چهره ارغوانی کن ٭ مرو بصومعه کانجا سیاه کاران اند ٭ لیکن سوائی جایها مباح نباید رفت چراکه التباس بدیگران می افتد هر چند باو ضرر نرسد دیگری رسد شخصے عرض کرد که در قبر مرده خشت پخته می نهند فرمود اندرون نباید کرد مگر از بیرون مضایقه نیست و تخته سدره از دیگرے بهتر دا

جنست خام یا آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن درخت سدره بسیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بے ضرورت نباید برید واز بریدن منهدم ساختن آن مراد
است اگرچه فقها فتوی برین نمی دهند لیکن احتیاط اولے باز شخصے عرض کرد که شهید را معه پوشاکش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصے عرض کرد که شخصے تمام شب مشغول بسماع مزامیر باز سے ماند فجر همی طهارت کرده پیش امام شد حال
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسے را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است باز
عرض کرد از هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زنا گناه عظیم است شخصے پرسید که بعضے میگویند که با
باوجود آب استنجا از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل درهم یا کم از آن تجاوز کرده بے آب پاک
نمیشود مگر بضرورت والا از کلوخ هم جائز است و زاید از قدر درهم متفق علیه است و قدر درهم هم باید شست
و کم ازین عفو است لیکن شستن سنت است باز عرض کرد که چون نجاست بیشتر شد حکم درهم درست بعضے
سه نیم ماشه و بقدر کف دست که آب در آن قیام کند مثل روپیه کلدار باز عرض کرد که هر کس اضافت میکند
جان من و عقل من و جسد من این اضافت کننده که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکند روح الروح همون وجود خواهد بود که من عرف
نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهان است و جهان جمله بدن ۞ توحید همین است گر شدی عن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر تقریر ناقص باز فرمود خود قول جنید نقل کرده که
توحید قرض خواهیست که دین او ادا کرده نمیشود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهم گفت مرید
در مقدمه نیت مسافر پس امام مقیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال هید اند پس نیت
مثل او کند والا با قتدی نیتش همچو امام میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود چکنش همچو مسبوق
ارشاد شد تمثیل اول مجرد اعداد دوم احد و اعداد سیوم صورت خطے الف رباعی
دل گفت مرا علم لدنی هوس است ۞ گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ ۞ تعلیم کن اگر ترا دست رس است
در خانه اگر کس است یک حرف بس است ۞ چهارم شعاع و اشکال ازو الا واحد سه و دو دلبر من چگونه ای کرد

جا بها بخشید و دلربائی ها کرد ٭ بیگانه نموده آشنائیها کرد ٭ در کسوت بندگی خدائیها کرد ٭ ٭ ٭ دیگر
البحر بحر علی ما کان فی القدم ٭ ان الحوادث امواج و انهار ٭ لا یحجبنک اشکال یشکلها ٭
این تشکل فهاهی استار ٭ خواهی اگر از نکته توحید مثال ٭ بنگر تو بایل سوی فانوس خیال
یک نور بسیط است مبرا ز صور ٭ ظاهر شده در صورت چندین اشکال ٭ پنجم هیولای عناصر با صور
بسایط و مرکبات ؎ چیست آدم عکس روئے لم یزل ٭ چیست عالم موج بحر لا یزال ٭
عکس را کے باشد از نور انقطاع ٭ موج را چون باشد از بحر انفصال ٭ ششم کلی طبعی با افراد ٭ ٭
کلما فی الکون وهم او خیال ٭ او عکوس فی المرایا او ظلال ٭ لاح فی ظل السوا ئے شمس الهدی
لا لکن حیران فی تیه الظلال ٭ هفتم ملک جن با صور متمثله یعنی بهروپیه هشتم شخص با لباس
؎ دمبدم گر شود لباس بدل ٭ شخص صاحب لباس را چه خلل ٭ نهم روح با قوی و اعضا قطعه حق جان
جهانست و جهان جمله بدن ٭ ارواح ملایکه حواس این تن ٭ افلاک و عناصر و موالید اعضا ٭
توحید همین است دگرها همه فن ٭ دهم مری و مرایا متعدده کما قال الشاعر ؎ وما الوجه الا واحد غیر انه
اذا انت عددت المرایا تعدد ٭ ارشاد شد که درین تمثیلها نقصانهاست خللے که در تمثیل اول است اینست
که حدوث امواج بسبب تحریک باد یا بسبب غلیان که در جزر و مد میشود ظهور مے نماید و اینجا غیرے نیست که در
بحر قایم تاثیر کند و باعث حدوث امواج گردد و خللے که در تمثیل دویم است آنست که ظهور مراتب اعداد غیر
متناهیه از واحد بسبب تکرار واحد باعتبار معتبر است و در اینجا تکرار هی نیست و نه اعتبار معتبر را دخلے
خللے که در تمثیل سیوم است که صورت خط الف فی حد ذاته منشاء حروف دیگه نمیشود الا با انضمام نقاط
و دوایر و در اینجا انضمامی نیست لیس فی الدار غیره دیار و خللیکه در تمثیل چهارم است اینست که اشکال
بر چیز دیگر قایم اند که غیر نور است مثل کاغذ یا جامه و نور فی نفسه شکل ندارد و نه اشکال قایم بدو میشوند
در اینجا از نور چیز دیگر نیست که اشکال با و قایم باشند و قایمقام کاغذ و جامه تواند شد و خللے که در تمثیل
پنجم است اینست که هیولا محض استعداد دارد و فعلیه در وی نیست و در فعلیه بلکه در وجود خود محتاج بصورت
است و در اینجا چنین نیست بلکه ذات حضرت حق منشاء فعلیه و تحصیل هر چیز است و قیوم هر ذات است

وخللے که در تمثیل ششم است اینست که کلی طبعی معرا از افراد وجود ندارد و اگر گویند کلی طبعی موجود
است بتعین وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است و اگر گویند که کلی طبعی موجود
است بمعنی وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبعی موجود نشد و آنمعنی بهر دو تقریر درین مسئله محال است
وخللے که در تمثیل بهروپیه است اینست که بهروپیه در آن واحد تصور متعدد به تمثیل نمی تواند شد و در
ملک و جن این خلل نیست پس این تمثیل چشتیان تر است به نسبت تمثیلات دیگر زیرا که روح ملک و جن قیوم
جمیع صورها است پس توهم احتیاج و انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و همچنین تکسر صور در آن واحد
متشکل نمی اند و خللے در تمثیل هشتم است اینست که لباس مغایر شخص است فی الحقیقت پس نسبت
عینیت ندارد و انجا باسم عینیت است و غیریت اعتباری و خللے در تمثیل نهم است اینست که روح را با قوی
و اعضا مطلقه عینیت نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر و تصرف است و تحریک و تسکین و لبس
خللے در تمثیل دهم است اینست مرئی و مرات مغایرت کلی دارند هم در وجود و هم در ذات و اگر مراد صورت
منطبعه در مرات است پس آن عرض است قائم بمرات و از صفات مرات است و شخص جوهر است قائم
بنفسه در رفع این خللها آنست که هر تمثیل بیان حال مرتبه ایست از مراتب حق و ذات حق در احاطه کسے
نمی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب صادق است چنانچه گوینده اینها گفته است **شعر**
هر مرتبه از وجود حکمی دارد ٭ گر فرق مراتب نکنی زندیقی هر مریدے عرض کرد شریعت محض بنا بر
مصلحت ظاهر آمده ارشاد شد بعض جا البته در قرآن شریف و احادیث امر مصلحتا که انرا از باطن هیچ علاقه
نباشد بجز ثواب طاعت یا ضرر متوقع که رفع آن ضرر بود آمده باز عرض کرد که منجمله مزامیر دف مستثنی
باشد و آواز خوش جائز بود و نائے عجم و چلغوزه و طبل غازیان که عبارت از نقاره و دهل بود بوقت اینها
جائز بود و نائے عراقی و سارنگی و ستار و قانون چه تقصیر کرده اند و چه قباحت دارند که حرام شدند ارشاد شد
فی الواقع درین بسیار گفتگوها است در اغیان سماع و قایلان اباحت مزامیر گفتگوها کرده اند و رساله‌ها درین
باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح نمود و بسیار آلات را خارج از مزامیر کرده فرصت نیست که
اینوقت گویم خوب درین باب دیده و شنیده ام بعضے گفته اند هرچه از زبان و از حرف و اصوات نیاید مثل

بعض احکام شرعیه بنا بر مصلحت ظاهر آمده

یعنی ظاهر

سارنگی وستار که خوب عبارتها معلوم میگردد نه مگر طنبوره که هیچ آواز نمید هد حرام است مگر وجه آن بیان نکرده روزی شخصی سوال کرده بود من هم حیران بودم یکایک القا کردند که سبب حرمت مزامیر است که فقط آواز خوش که با آن الفاظ با معنی دنیک میخوانند خوش کننده عقل است در ضمن آن قلب هم بحرکت می آید از ین جهت مباح اند و آواز مزامیر که محض صوت بے معنی اند طبیعت را غالب میسازند و در ضمن آن قلب هم مسرور میشود لهذا منع گشته که چندان غالب کردن طبع در شرع مراد نیست وقت دنائی و چلغوزه و طبل غازیان وغیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع نفرموده ازین جهت مستثنی است ارشاد شد که حکمت هم در خاندان ما معمول بود چنانچه جد بزرگوار و عم فقیر دوا میکردند والد ماجد و بنده موقوف ساخته مگر میخوانم شرح داد و طامی وغیره بعض کتاب که در شهر مشکل میشد حکماء تحقیق مے نمودند حالا کتاب الٰہی موقوف شده ازین امر نجات حاصل است مریدی عرض کرد که علم را مشکل از تصنیف مغلق مینمایند چه فایده است فرمود بعضے بسبب اختصار و بعضے را سخن بهم خوش می آید چنانچه سید رکن الدین نامی که شیعه غالی بود و بر نام من لعنت میکرد در فکر کشتن من بود کتاب اصول اکبری میخواست که بخواند چون بے شرح کسے نمیتوانست فهمانید مردمان مرا نشان میدادند قبول نمیکرد که صورت او نخواهم دید چون شوق غالب شد بیامده پرسید و خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت روزی گفت تحقیقات شما و فهمیده شما از همه ها خوبست گفتم که از جمله تحقیق من این هم است که صحابه را محترم میدارم و سب نمیکنم پس توبه کرد مگر در جناب معاویه گاهی بے ادبی میکرد وقت موت وصیت تجهیز و تکفین من کرده بود همدرین ذکر ارشاد فرمود که هنود صدها بدست بنده مسلمان شده اند لیکن شیعی غالی همین دو دیگری ولی بیگ و دو چهار کس دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصے سوال کرد که در قصبات و قریات فردانیکه کلمه و کلام درست نمی دانند ذبیحه شان درست است یا نه ارشاد شد اگر انکار ضروریات دین نمیکنند جایز باشد چنانچه ارشاد فرمود که در صحابه کنیزکے بود حایض که برائے چرانیدن بزان رفته بود بزی بمرد آن کنیزک از سنگ پاره تیز را ذبح کرده آورد صحابه را در حلت و اکل آن شک کرد پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیزک سوال کرد که خدا کجاست اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را موصوف بصفت کمال

بیان وجه حرمت مزامیر

ذکر طبابت در خاندان شاه صاحب

هنود صدها بدست بنده مسلمان شده لیکن شیعه غالی چند

داند گو از حقایق و دقایق آلغافل باشد مریدی عرض کرد که بعضے عوام پرستش تبان می نمایند
باز کلمه هم میگویند و خدا را واحد و تبان را مخلوقش میدانند ارشاد شد تا ترا نکنند مسلمان نشوند حسب
تذکره ارشاد شد پسر محمد علیخان ارکاتی ترجمه تحفه اثنا عشریه بعربی از مولوی اسلمی کنانیده در ملک عرب
فرستاده وقصد ارسال یک نسخه پیش مصنف داشت اتفاق نافتاد و تاریخ تحفه کسے گفته **قطعه**
تحفه رایک فنه مدان که درو ٭ سوی هر معرفت سراغ آمد ٭ سوئے الفاظ معانیش بنگر ٭٭
هست دریا که درایاغ آمد ٭ بسکه نورے هدایت است دیقین ٭ سال تصنیف او چراغ آمد ٭٭
حسب تذکره فرمود کسے گفته **قطعه** جامع علم و عمل شیخ الورا عبد العزیز ٭ آنکه او اندر جوانی کلید پیران ١٢٠٤
سیکند ٭ بسکه استفاده واره از سحاب معنوی ٭ بحر مواج است چون تفسیر قران میکند ٭ در تذکره
ارشاد فرمود که در حدیث آمد که اگر ریسمانے از بالائے هفت آسمان در زمین سفلے انداز د هر آئینه
مے افتد بر خدا نه تو در مکانے نه مکانے از تو خالی باز ارشاد شد که جان در کدام عضو
است سر یا پا یا ناخن یا مو شخصے سوال کرد که اصل نقش پای شریف که انرا مشتهر بقدم شریف
کنند در حدیثات آمده ارشاد شد محدثین صحیح نمیدانند مگر جلال الدین سیوطی نوشته
است هر چند سند آنرا تلاش کردم نیافتم مگر نقش قدم حضرت ابراهیم صحیح در مکه موجود است و نقش
قدم نعله آنحضرت که عند الوحی بسبب بار وحی در جائے افتاده بود باز آنکس سوال کرد فاتحه
خواندن در چنین جا و بوسه دادن جایز باشد فرمود فقها تجویز نمیکنند مگر محبت اگر درود خواند مضایقه
نیست باز آنکس پرسید که بوسه دادن به قبر مادر و پدر یا دیگر بزرگان و گل انداختن چه حکم
دارد ارشاد شد که در مقدمه زیارت قبر بسیار بدعات راه یافته فقها انرا منع میکنند میگویند
اگر بر قبر مادر و پدر تحفتًا لمس و بوسه کند مضایقه نیست اینقدر در حدیث آمده که در راهی آنحضرت
مے گذشت دو قبر بودند فرمود اینها عذاب کرده میشوند بگناه خود که یکی از بول چندان
پرهیز نمیکرد و دیگرے سعایت مینمود پس چوبے طلب فرمود میگویند که از درخت بیلا بود
دو پاره ساخته بر هر دو قبر مذکور گذاشت و فرمود تا خشک نخواهد شد عذاب بر اینها نخواهد شد این

سخن احتمالات بسیار دارد بعضے احتمال رفع عذاب مطلق کرده بر سر قبر گل میگذارند مگر مرده را از بوی خوش راحت میشود در حدیث آمده رایحه خوش برلے مرده در وقت برون روح می آرند پس آنکس گفت که بر تعزیه هم همین احتمال جاری باید ساخت فرمود شما طالب العلم هستید آنجا قبر معلوم نبود هیچو تحری قبله بود و آنجا مزار حضرت معلوم هست و نیز ارشاد فرمود که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت است در ریگ نمی افتاد عوض آن در سنگ اثر می کرد هر چند معنی اثر دیگر هم میتواند شد در جواب سایلے ارشاد شد که نقره مرد را پوشیدن درست است اگرچه بعضے بقدر انگشتری تجویز نموده اند و پارچه ذهب هم جائز اگر ملمع کرده باشد و عورات را ذهب جایز اگرچه بعضے مثل گڑا یعنی تھوس جائز نکرده و مردان را که تشبه بزنان نشود مریدے عرض کرد که آدم را چه قدر مدت شده باشد ارشاد شد قریب هشت هزار سال و ارشاد کرد حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آدم هم سلم جرًا الی غیر النهایۃ غلط است و در توریت عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا اینوقت بخوبی ضبط کرده اند پس درین شکے نیست و این آدم در هر جا و هر قوم که باشند اولاد همین آدم خاکی اند و در حدیث آمده که قبل ایشان اجنه و جانوران و بعضے برزخ یعنی اندکے صورت آدم داند کی بعض جانور چنانچه هنود از نقل همون اشکال مینمایند و اینکه بعض مسلمانان یا هنود میگویند که فرنگیان از اولاد بوزنگان و خنازیر ممسوخه یا اولاد بوزنگان که از سراندیپ آورده بودند با عورات این ملک توالد و تناسل شده همه غلط واقع است مریدے عرض کرد که منشاء غلطی هنود آن که خود را از اولاد شان دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوط مے ماندند اگرچه منع شده بود لیکن تا زمان نوح و طوفانش مانده بود چنانچه ما با جانوران و طیور حالا معاش میکنیم همچنین با جنیان معاش مختلط بود از طوفان بالکل جدا شدیم چون قابیل برادر را کشت و جواب نیافت در مردود گشت در میان اجنه رفت و کدخدا شد و نیز در میان اجنه رسم است که تبنی میگرفتند چنانچه حالا هم بعض جا رسم است پس بسبب تبنی و قرابت مادری اولاد آدم خود را جن الاصل گفتند و اعمال و غیره اخلاق همه از اجنه سابق از سابق بوده اند چنانچه صندوقچه در جای برآمده بود در آن نگاشته که

ف: اثر شدن پای در قدم شریف در سنگ و موم شدن بجای آتش در سنگ

ف: ذکر جواز و ناجواز زر و نقره برای استعمال انگشتری مردان

ف: بیان حدیث قبل آدم

ف: بیان حدیث قبل آدم اجنه و جانوران بوده اند

ف: فرنگیان از اولاد بوزنگان

ف: در زمان سابق آدم و جنیان مخلوط میبودند

ف: ذکر

در وقت بنا ہذا السطر ایر دران جا بود چون حسابش میکنم کمتر از ہیژدہ ہزار سال میشود مریدے
عرض کرد کہ اینہا کیان بودند ارشاد شد ہمون قوم سابق اجنہ وغیرہ آدم را ہمین شصت ہزار سال
شدہ بتحقیق این آدم خاکی متاخر ترین خلقت است **صاحبزادہ** میان مولی صاحب سوال کردند کہ
بدن بے روح بر سر آب می آید و جسد مع روح در آب می نشیند با وجودیکہ روح شی الطف است ارشاد شد
چیزیکہ در ہوا در مے آید مثل خشت ہزار من بر سر مے آید و خلاف آن سنگریزہ ہا یکبارش در تہ آب مے
نشیند تاکہ روح در تن میباشد ہوا را در آمدن نمی دہد چون تعلقش باقی نماند ہوا تخلل شدہ لطیف است
ارشاد شد بسبب کمی خلاف باد باز ارشاد شد کہ این از جملہ دو سوال مشکلہ است چنانچہ بچہ ہر جانور
جلد تگ و کند و بچہ آدم بعد دو سال آنہم بضعف سببش آنکہ سر آدم موافق قدش کلان است خلاف
دیگران کہ نسبت با قامت شان خورد میباشد این کلان سر آدم را برائے آن دادہ اند کہ مخیلہ و قوت
فکریہ آن زیادہ باید تا سر انجام جمیع امورات نماید و سیوم آنکہ باعث چیست کہ اگر چیزے بر دست راست
ہند گران می آید نسبت با دست چپ باعثش آنکہ دست راست سر انجام امورات می نماید پس او را گویا در بند
مے زنند تنگ میشود خلاف دست چپ معطل میباشد ازین جہت او را گران نمی آید ارشاد شد کہ بعض
امورات کہ بعد تجربہ معلوم میشود یکی آنکہ مطالعہ کتب خوب آنکس میکند کہ نحو خوب یاد دارد و در
مناظرہ کسے غالب می آید کہ اصول خوب یاد میدارد و فکر بخانہ نشستہ تنہا کسیکہ منطق خوب یاد دارد
ارشاد شد عالم پختہ آنکہ چہار چیز درست باشد مطالعہ و درس و تحریر و تقریر و مناظرہ درست
داشتہ باشد باز ارشاد شد کہ طور درس ہر علم اینجا جدا بود چنانچہ بیان فرمودہ ارشاد
ساخت کہ طور درس تصوف باین طور میکنانیدم یعنے اول لوایح بجائے میزان بعدہ لمعات
شرح لمعات بعدہ درۂ فاخرہ تصنیف شاگرد محی الدین قونوی بعدہ فصوص بعدہ فتوح الغیب
تذکرہ منشی نعیم الدین خانصاحب ارشاد شد کہ در حدیث آمدہ کہ شخصے پیش آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم آمدہ عرض کرد کہ چہار خصلت بد دارم اگر فرمائے یکے ازین چہار بگذارم و ہر چہار
گذاشتن نمیتوانم بار پرسید کہ کدام کدام خصلت ہاست عرض کرد کہ دزدی و زنا و دروغ گوئی و شراب

آنحضرت فرمود احوال تعزیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را بگذار آنکس قبول کرد و رفت چون اراده حرکتے میکرد اقرار دروغ و سزا یاد میکرد و باز ماند گفت مرا بس کرد محمد صلی اللہ علیہ وسلم از ہر طرف بعدہ مریدے عرض کرد مرید شدن رسمی ہم خالی از فایدہ نیست ارشاد شد آری تجربہ است کہ مرید رسمی ہم مخصوص توجہ پیران طریق میگردد و مذکرہ ارشاد شد قول شیخ اکبر است کہ اَلصُّوفِیُّ لَامَذْهَبَ لَهٗ مریدے عرضداشت کہ این قول بظاہر در اختیار مذہب گفتہ یا در مقام تاویل ارشاد شد کہ این وسعت عظیم دارد زیرا چہ مراد از صوفی معتقد وحدت وجود است چون چنین کس ہر جا ظہور حق مے بیند در حق و باطل باطل را ہم حق میداند اینوقت در دسر است گفتن نحو توانم گفتہ اند شعر جنگ ہفتاد و دو ملت ہمہ را عذر بنہ چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند ارشاد شد کہ علم تصوف کمال دقیق است ہر کہ آنرا بخوبی میداند صدرا و غیرہ پیش او ہیچ نیست بزرگے در سفر جانب سمرقند میرفت او را فرمود یا حَفِیظُ دو کم ہزار بار و سورہ لایلاف بے تعین بسیار خواندہ باشی مریدے عرضداشت کہ مقصود بالذات و بالاصل از انزال کتب و انبیا وصول بخداست یا بجا آوردن احکام ظاہر ارشاد شد تو در درس شنیدہ باشی اسلام و ایمان و احسان را آنحضرت بیان فرمودہ است مقصود اصلی بالیقین احسان است چنانچہ اسلام بے ایمان معتبر نیست نزد بعضے مثل غزالی ایمان بے احسان اعتبار ندارد دیگر اینکہ نجات ازین ہم ممکن باز فرمود کہ عبادت بے احسان روح بے جسد است باز فرمود ہر یک ازین ہر سہ خاصہ نتیجہ است ہر کہ اسلام یعنے انقیاد ظاہر دارد مال و حرمت او از سلطان و طاعن محفوظ است و ہر کہ اسلام مقرون با ایمان دارد نجات نصیب او ست و ہر کہ بمرتبہ احسان رسید قربت الٰہی حاصل میشود گویا احسان کمال رتبہ ایمان است مریدے عرض کرد نوشتہ غزالی ہمہ درست و صحیح ست فرمود آری باز آن مریدے عرض کرد کہ غزالی میفرماید عقیدہ کہ آنچہ بعوام آموزند این پوست عقیدہ یا طن است و نیز میگویند کہ آن قرار گاہ کہ عبادت عوام ازان بہشت و عبادت خواص ازان حضرت الٰہی است پس ازین معلوم میشود کہ ابطال بہشت ظاہر میکند فرمود نہ مدعا آنست کہ غرض در سائے ایشان آن دنیا

تا انجاست وخود درین عبادات وتقسیم آن مثلی بیان کرد که بعضے مثل بندگانند که بخوف وترس از
زدن وکشتن بندگی میکنند وبسبب این بندگی از ترس ایمن میشوند مثل مسلم وگروہی ہمچو نوکران که باُمید خلعت وصِلہ
بندگی میکنند ہمچو سوہن طماع بہشت وگروہی مثل عشاق فقط بلحاظ رضامندی او قطع نظر از امید وترس درین اثنا مریدے
عرض کرد که از فاضلے این مسئله پرسیده بودم اول گفت که مقصود خدا ہمی ہست وآن افضل است
باز گفته فرستادند که مقصود وافضل اعمال ظاہر است که بعثت انبیا برائے ہمین شد چنانچه
قرآن ناطق ہمین است فرمود لا بلکه افضل اعمال روح است ہمچو فضیلت روح بر قالب چنانچه فرمود
اِنَّ اللّٰہَ لَا یَنظُرُ اِلٰی صُوَرِکُم وَاَعمَالِکُم وَلٰکِن یَنظُرُ اِلٰی قُلُوبِکُم وَنِیَّاتِکُم ارشاد فرمود که دیشب درد
بود درین ضمن مریدے عرضداشت که بنده سابق با ہر کس که محبتی داشت اکثر انتقال درد ادمی
کرد بقصد وبلا قصد وبارہا این ہم اتفاق افتاده که این مرض بر بنده تاری گشته فرمود که نسبت
صفا ہم میشود چنانچه قصه اسپ وفیچی زدنش وقصه شاشه کنانیدن شاه عبد الاحد نقشبندی۔
بیان فرموده فرمود که از عجائبات نقشبندیان است باز ارشاد فرمود که سه لطیفه را حکما ہم قبول
میکنند لطیفه نفسے که آنرا طبیعت گویند از خاصه آن است خوش آمدن چیزہا مثل طعام وسبزه وخوشبو
وخوشنرو وحقایق ودقایق آن اکثر عمده زاده ہائے میفہمد ودیگر عقل که دانستن وفہمیدن کار اوست
اکثر در علما بقوت میباشد سیوم قلب که فقرا را اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکیفیات وفہمیدن
آن اکثر مردمان ہمین میگویند که فلان چیز مارا خوش آمد حالانکه خواص طبیعت است یا میگویند که من
چنین دانم حالانکه کار عقل است یا متاثر شدم بکیفیت غم یا سرور حالانکه کار قلب است وزکاوت و
بلادت این سه لطیفه را حکما ہم میدانند باز ارشاد شد که سید احمد بریلوی بسیار زکی القلب اند وتوجه ہم معلوم
میشود ارشاد شد فاضلے از اکابر علما آمده از و تحقیق توریت بلسان عبری میکردم چنانچه
چند آیات او معه ترجمه ارشاد فرموده فرمود بلا شبهه کلام خدا است جلالت آن معلوم میشود آیت

براسبت مارای الوہین ات ہسماہین داب االرض وہا االرض ہاتیاه تہوه واسود نخ دعلفنا ہوم
باز فرمود لسان زبور وانجیل یکے بود وفرق میان عربی وعبرانی ہمچو ہندی وبنگالی وغیره

است **باز فرمود** کلمات عشره بجاے بسم الله شروع توریت مینویسند و نیز فرمود بر چهار انجیل که نزد نصاری است کلام خدا نیست بلکه یاران حضرت عیسیٰ بطور خود نوشته اند کلام خدا از پیش شان گم شد درین اثنا ذکر حافظ همعصر تیمور شاه بعد سعدی یکصد و پنجاه سال و سعدی همعصر مولوی روم بود چنانچه در بغداد گلستان و بوستان را نزد مولوی سعدی برد از جهت کثرت مردم مولوی را فرصت ملاحظه نشود پرسید چیست گفت شکر فرمود بکار کودکان کن چنانچه تاثیر سخن بزرگ شد **باز فرمود** چون شاه شجاع را تیمور کشت حافظ شمس الدین را طلبید او در میان گفتگو پرسید بخارا و سمرقند که وطن ماست بچه طور بخشیده گفت از همین جود فقیر شدم **مریدے** پرسید وجه چهارده خانواده چیست فرمود چنانکه چهار امام باوجود کثرت باقی ماندند وجهش آنست که این بزرگواران طریق خود را خود مدون ساخته اند و اصلش و فرع درست کرده چنانچه علماے ظاهر هم از همین جهت باوجود شاگردی اسلاف صاحب مذهب شدند و باقی پیشینیان شعبهای ایشان اند چنانچه هر دو شعبه سهروردی و اکثر هرده شعبهای قادریه را نام برد **باز فرمود** که شهاب الدین مقتول هر دو صاحب شعبده و ملحد وضع معتقد کواکب بود **مریدے** عرض کرد که در صحبت بعض بزرگان باوجود طے مقامات حالت بیخودی بنظر نمے آید و بعض جا چنان معلوم میشود که در اندک اوقات تغیر حال گشت **ارشاد فرمود** که اکثر مردم حسب استعداد تعلیم نمے فرمایند بلکه بیک طور با هر یک معامله میفرمایند لیکن مے باید که هر کرا خواهش نماز و روزه و اخلاق حمیده باشد او را اشغال و تلاوت و نماز و اخلاق حمیده و ترک و تجرید وغیره ارشاد سازند و این را پارسائی مے نامند و بعضے را جذب نمایند که بسبب لقای نسبت نفس او را مضمحل سازند این را طریق قلندر گویند چنانچه گفته **شعر**

منماره قلندر سزد ار بمن نمائی ؛ که بسے دراز دیدم ره و رسم پارسائی

و سیوم طریق عرفان یعنے کشف حقایق و هم در انجا توحید وجودی پیش می آید آنرا مردم بجاهاے دیگر ملغوبه کرده اند حالا در اینجو حکما نسکنند بلکه بے تشخیص چون تجربه کاران ادویه میدهند بعضے را که استعداد موافق افتاد فایده معتد بها شد هم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمود و فرموده هر دو طریق اول اگر کسے تلقین آید نمود باشی که طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار **مریدے** عرض کرد که بعضے بزرگان فنا

وطوائفان زانیه وهخود را مرید نمایند ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانچه از مولوی
فخرالدین که عامل این عمل بودند روزے عندالفرصت پرسیدم فرمودند که شیعه ازین جهت از سب
وتبرا باز مے آیند درین ضمن آنحضرت فرمود که ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ارادت بی توبه غیر صحیح که
شریعت مستقل طریقت است مگر وقتیکه تایب شود باز فرمود که خدا خوب میداند حقیقت حال ادینه گان
خود را چنانچه قصه نارنگ لولیه را بیان فرمود و نیز قصه ڈوڈو وقت سلطان المشائخ هم اینجا مخفیٔ بیان
کرد باز فرمود که عمل اجنه میشود مگر نه آن رتبه ولایت است چنانچه قصه محمد حسن که چندان متقی هم نه بود
بچشم خود دیده ام که دختر دوازده ساله را که جن برده بودند و گاهی این عمل هم از شیاطین واقع میشود
بعد چندے طلبیده ونته امیرے را که گم شده بود چنانچه روزی جائے میگذشت دیرے تابع او بود ار
سر دخترے بصورت جهبکلی معرفت بوزنه بیرون آورد این قصه را اکثر مردم بچشم خود دیده از من گفتند
و دو قصه مریدیم من عجیب غریب است حالانکه بعد بیعت عمل موقوف کرده بودند روزے بقطب صاحب
میرفتند صاحبزاده هائے ایشان سنگتره طلبیدند بعد عذر دستک دادند از چتر رہته بر رهته آمدند هفتده
سنگتره جمع شدند و همه خوردند چنانچه سنگتره فروش آواز داد که هفتده سنگتره من رفتند قیمت
آن دادند باز دویم سواره کشتی سیر دریا میکردند که پیرزاده شان فرمایش ریوڑی تازه کردند بعد
عذر کڑاو طیار پیش آمد چنانچه مردمان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی و کڑاهو قیمت آن
دادند آن بزرگ در هر منزل جنے را بیکار میگرفت چنانچه قصه یار بردن آنکس بعد ازان بیان۔
فرمود مریدے عرض کرد که شکل اصلی جن چیست فرمود که آنحضرت فرمود که بصورت شعله هوا
دیده ام با نار آمیخته و گاهی بشکل آدم و گاهے بشکل سگ و مار می آیند چنانچه قصه مردن صحابی و
حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجنه که صحابه بودند بیان فرمود باز فرمود
که اجنه هیچو هوا اند از ره مسام بر روح هوائی مستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است که کم آ تا
محبت زیاده شود باز ارشاد کرد که مردم چهار قسم در ملاقات هم باشند قسمی چون غذا آن خادم
و منکوحه است و قسمی چون دوا آن حاکم و دیگر برادری که گاه گاه باینها ضرورت می افتد و قسمے

چون هم وآن فساق وکفار ومرتدین بر مذهب ضعیف الاعتقاد وقسمی چون الفاس هوا المعشوق
وغیره است ؎ نیست زر غبّاً نشانِ عاشقان ٭ سخت مستسقی است جانِ عاشقان ٭٭
سید احمد صاحب سوال نمودند که در ایام سرما آبِ چاه گرم و بر عکسِ آن در گرما میشود سببش چیست
ارشاد شد که از آنحضرت هم پرسیده بودند فرمود که چون آفتاب در گرما روزانه سیر طویل میکند آبِ چاه
سرد میشود و بر عکس آن در سرما که زیر زمین سفر طویل مینماید لهذا حرارت در آب زیاده میباشد و حکما هم نیز
این گفته اند یعنی هرگاه طپش در صحن میشود برودات گریخته در مکان سایه می آیند و همچنین در وقت
سردی رطوبات مکان عکس آن می شتابند چون در گرما طپش زیاده تر میگردد اجزائی مرطوب در چاه میریزند و بر عکس آن در
سرما که اجتماع ضدان در یک زمان در یک محل محال اند شخصی گور علم کیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا کرد ارشاد فرمود حکمای هند نوشته اند کیمیا قلب اجساد را گویند و سیمیا
قلب ابدان را چنانچه از بندگان شنیده ام که شخصی پیش از تولد من بود روح خود را معلق بهوا میساخت
و گهڑیال راکه بر سرش آویزان می بود مینواخت معلق ساختن تو هم را هیمیا گویند درین ضمن مریدی
از صحت این علوم خصوصاً قلب ابدان پرسید ارشاد فرمود که موافق قوانین البته مستبعد
بنظر می آید و قدرت خدا را کسی نمیداند چنانچه در خرق عادات جد بزرگوار خود و عوض روحی بروحی
و قصه و شواهد آن از حدیث صحیح قصه مشهوره حضرت آدم و حضرت داؤد و بخشیدن از عمر خود چهل
سال بیان کرد فرمود در تقدیر معلق چنین میباشد که فلان چنین و چنین خواهد کرد و چنین و چنان
خواهد شد در بعضی شخصی از کیفیت اجل باولیا و انبیا پرسید فرمود که انبیا قریب اجل اختیار
داده میشوند و اولیا هم گاهی واقف روز اجل و طور مردنِ خود میدانند چنانچه قصه حضرت امیر علیه السلام
ارشاد فرمود نواب نوازش علیخان صاحب از کیفیت روزه هزاری پرسیدند **ارشاد فرمود**
در حدیث ندیده ام مگر شیخ عبد الحق در کتابی نوشته بعد از آن انکار صحت حدیث کرده مگر روز خوب
است یعنی شب معراج و نیز روزه رجب و روزه مبارک است و نیز ۳ روزه که در هر ماه سنت است اول
۳ روز را غُرّ و آخر سه روز را سرر میگویند و ایام وسط را بیض پس ذکر بیض بسیار آمده و ذکر غرر و سرر
هم آمده است مریدی عرض کرد که حضرت عایشه و فاطمه رضی الله عنهما گاهی امامت عورات کرده اند

فرمودند بلکہ ہمین وجہ کراہت امامت نساء است بلکہ در عہد آنحضرت صحابہ اگر نماز جماعت بمسجد نمی یافتند بخانہ خود آمدہ معہ اہل وعیال خود اداییکردندے اگر با اہل محرم خود یک کس ہم باشد مضائقہ نیست وجماعت نساء اگر باشد جائز عند التذکرہ ارشاد فرمود کہ در وقت طفلی قرآن شریف حفظ کردہ دورہ میساختم تا بآیہ سَیَبْطُلُہ در سورہ طٰہٰ رسیدہ بودم کہ ناگاہ یک عورت و مردش کہ شیر را سحر کردند ہنود بخانہ ہائے می بردند و چیزے انعام می یافتند اندرون خانہ من ہم شیر را آوردہ در یک لمحہ عورت مذکور گفت کہ حال این شیر بطور مے بینم جلد رخصت فرمودہ دہند چنانچہ کردند آن زن از مرد خود گفت سحرش باطل میشود چیزے تدبیر باید کرد چنانچہ او ہم گرفتہ بیرون برد زنے ہندوی را کشت و در عرصہ قریب دو سہ کس را ہمین حال شد پس غازی الدین خان وزیر اورا از شہر بدر کردہ داد عند الذکر ارشاد شد کہ در ملک گرم سیر فیل نمی زید چنانچہ در مدینہ و کعبہ ہم نمے شود اوّل فیلیکہ در مدینہ بعد بعثت رفتہ وقت خلیفہ اوّل در جنگ یزدجرد فیل ہمین رفتہ بود چنانچہ خلیفہ در تمام شہر تشہیر کردہ بازگردانیدہ داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکہ حبشی میخورند دریا در جنبانہ باد شاہ حبش دو سہ فیل کشتہ میشوند و در ملک پیکو فیل سفید مے شود ارشاد شد شعر

سوزش اہل جنون را مرگ ہم تسکین نداد ؁ گرد باد خاک مجنون تا فلک پیچیدہ رفت ؁ شب خیال چہرہ شوخ بدل پیچیدہ رفت ؁ ساعت ہمچون شب قدر از بزم جو شید و رفت ؁ خانہ زین است دنیا عیش ادپا در رکاب آنکہ زین جا زود دامن چید و رفت ؁ بیا ساقی بگردان جام مُل را ؁ حنا بندی است امشب شاخ گل را ارشاد شد کہ قصہ دندان شکستن اُویس قرنی کہ مشہور است غلط است اگرچہ در غلبہ حال ہمچنین حالات پیش می آید و معذور می باشد چنانچہ عبد اللہ ابن زبیر خون آنحضرت آشامیدہ بود آنحضرت فرمود کہ خونش خواہند ریخت و خون دیگران ہیچکس خواہد ریخت باز فرمود کہ پنجم رجب یزید سلطان شد ۱۳ کس بیعت تمام کردہ بمکہ گریختہ آمدند زبیر بدکور و عبد اللہ بن عباس و حضرت امام حسین رضی و در انوقت ادب مکہ اینقدر بود کہ کسے فوج کشی نمیکرد و مسئلہ ہم ہمچنین است کہ اگر کسے را کشتہ بمکہ رود او را نباید کشت مگر تنگ کردہ بیرون باید ساخت

مسلم بن عقبه مسلم بن زبیر وامادحضرت امام حسینؑ سکینه نامزد قاسم بول ہم ببعضے نوشیده اند طلبیه ثقفی حجاج ناصبی خون اورېخت که موجد اعراب قرانی است سعید ابن جبیر دسفی محدث از دست حجاج بنا بر محبت حضرت امیر شهید گردید بعضے گویند که کهیل بن زیاد را که خلص یار آنحضرت بود شهید کردند حضرت حسن بصری ہم ترسان بود خوارج سوائے حضرت شیخین باقی از جمیع ایشان عداوت دارند مگر حضرت حسنینؓ و دیگر سادات را معتقد اند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن دارند ارشاد شد که تسلط خارجیان گاہی در ملکے نشده در عمان و مسقط وغیره ملک خود مے دانند ندیده ام مگر ناصبی بلا دیده ام چنانچه بعضے روهیله که اگر پیش شان تنها ذکر حضرت علی کنند بد دل میشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس میشد روزے ذکر حضرت امیر بود چنانچه عادت ما سنیان است که هر صحابی که آید بجان و دل مناقب فضایل آن بیان کنیم همچنین کردم بدتر شده بنده را شیعی فهمیده آمدن درس موقوف کردند همچنین شخصے از دالدا حید مسئله تکفیر شیعی پرسید آنحضرت اختلاف حنفیه درین باب که هست بیان کردند چون مکرر پرسید همان شنید شنیدم که میگفت که این شیعی هست شاه عباس از ملا دو پیازه گفت بیا امتحان مذهب خود ها کنیم یعنے سبحه ہائے خود را در آب اندازم و در آنوقت در دست شاه سبحه چوب و در دست ملا سبحه سنگ ملا گفت با شاه حق تعالی آب را برائے امتحان نیافریده بلکه آتش را آفریده و حضرت ہم سبحه در آتش اندازند و بنده نیز روزی خرد سی را پرسید که ملا شیعی است یا سنی گفت شیعی پرسید چرا گفت بارها دیده ام که کهنه میخورد روزی که کرگسے که مردار میخورد و عمر دراز می یابد بر دیوار شاه عباس نشست بندوق طلبید و باز منع کرد. فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس درک صحبت آنحضرت را چنان است در حق صحابه کبار که جها جهار فاقت کرده اند بے ادبی نخواهد کرد ارشاد شد که بعد استماع نام آنحضرتؐ صراحتاً و کنایتاً نزد بعضے درود گفتن سنت و نزد کرخی واجب میشود ارشاد شد که در حدیث آمده مورچه و گلهری و غوک و مگس شهد و هدهد را نباید کشت علما گفته اند بنا بر ذکر شان در قرآن شریف که بیان عقل مورچه در قصه سلیمانؑ که تاثیر سلیمان در هر دم لشکر چندان اثر کرده که دانسته

ایذا نخواہند رسانید و وحی را منسوب بطرف مگس شہد ساختند و غوک بقدر وسعت در اطفاے نار ابراہیمؑ سعی کرد مگر حربہ کہ دم میکرد او را ہر جا کہ باشد باید کشت و ہدہد پیغام بر سلیمان بود و نکتہ باریک درین گفتہ اند کہ رافضی از مورچہ سلیمان ہم کم عقل اند یعنے او فہمیدہ بود کہ لشکریان سلیمان از جہت اثر صحبت عامہ قصداً ایذا نخواہند رسانید ایشان در حق صحابہ پیغمبر اینقدر ہم نے فہمند

ارشاد شد کہ باو بیزن را کہ کلان مے باشد و می آویزند باد آہنج در فارسی و در عربی جنبش سگویند ارشاد شد پھیلی ہندی ایک نارات سندری وا ین ایکی کہور پ چہاتی لاک پیاکی دیکھی اور کی ہٹور فرمود کہ فی الواقع چون با خدا شو و چرا جانب دیگر نگرو ارشاد شد سہ

زاہد بیا بمیکدہ و نیائے دیگر است   آب دگر ہوائے دگر جائے دیگر است

و معنی آن کہ بطور تصوف بیان فرمود و در جواب سائلے ارشاد شد کہ اسم یا حَیُّ حِیْنَ لَا حَیَّ فِیْ دَیْمُوْمِیَّۃِ مُلْکِہٖ وَ بَقَائِہٖ یَا حَیُّ دو صد بار شش شش یار درود اول و آخر بنا بر بیماری صعب مجرب است ارشاد شد میکدہ عبارت از سلوک و جائیکہ ازین عالم بیخبر شوند شخصے پرسید کہ گنجفہ و چوسر حرام مثل شطرنج است ارشاد شد کہ زیادہ آزان حرا کہ بعضے اباحت شطرنج ہم نوشتہ باز فرمود در جامع صغیر لعن در حق شاطر و ناظر آن گفتہ لیکن بسیار ضعیف است اعتقاد خوب نمی آید باز در جواب سائلے فرمود اگر بازی نکنند و تصویر نباشد البتہ کم خواہد شد مگر از کل کفار بازی درست است سود وغیرہ از کفار حربی جایز زیرا کہ مال شان در حق ما مباح از جہت نقض عہد کہ ایشان مارا و ا ایشان را دادیم جبر نے رسد اگر بخوشی مثل بازی سود دہند مضایقہ نیست باید گرفت نواب نوازش خان صاحب پرسیدند کہ حکم ہنڈویا دن چیست ارشاد شد کہ مقدمہ تحقیق ہنڈوی در کتب ندیدہ ام تحقیق آن نزد من این است ہنڈوی آن قرض است کہ ساقط میشود بسبب ادخطر قلت پس این طریق باید داد کہ مثلاً نوزدہ روپیہ نقد و یک روپیہ را فلوس بدہد و گوید این فلوس باتر یا بقدر زر فروختم پس مباح میشود ارشاد شد کہ در نسبت مرد اگر از جہت ام باشد می باید اظہار کردہ دہد کہ فلان سید است بام و نیز در حدیث آمد کہ مولی القوم منہم و ابن اخت القوم منہم

پس غلام را باید کہ بگوید من قریشی ام یا مولی یا ہاشمی ام بالام ثبوت الحال **مریدے عرض کرد** -
کہ جنگانیدن مرغ وغیرہ جانداران یک حکم دارد ارشاد شد کہ نہی کرد آنحضرت از تحریص کردن جانداران
وجنگانیدن شان کل وحوش وطیور وپروردن آنہا گرچہ صحرائی باشند مضایقہ نیست **مریدے**
عرض کرد کہ آنحضرت یا صحابہ پرورش کدام جانور کردہ اند ارشاد شد کہ در حدیث ضعیف لیکن
بطریق بسیار آمدہ کہ حضرت علی عرض کردند کہ مرا وحشت بسیار معلوم میگردد آنحضرت فرمود کہ جفت
کبوتر پرورش کردہ با آنہا انس گیر دنیز بعضے آہو را پروردہ اند برادر خورد انس بن مالک کہ کوچک
بود نغیر یعنے لال پرورش کردہ بود روزیکہ بمرد آنحضرت پرسید یا ابی عمیر ما فعل النغیر یعنے چہ کرد
لال تو گویا تعزیت کرد ونیز در حدیث آمدہ کہ حکم فرمود کہ پرورش کنید کبوتران را کہ دفع نظر جن میکند
از فرزندان شما مگر از صید وپرانیدن ایشان منع است ارشاد شد کہ اطبا بسیار از خواص پرورش
کبوتر نوشتہ اند از انجملہ دفع خفقان از تاثیر ہوائے پرانیدن ودفع لقوہ وفالج ودر کتاب خواص
الحیوان عجائب حالات تاثیر وخواص جمیع حیوانات نوشتہ ارشاد شد کہ بعض اطبا دوائے
خواص یعنی ٹوٹکہ ہم میگویند چنانچہ مرا مرض نقرس بود دیدہ نمیشد در کتابے دیدم کہ موئی سر کودک
زیادہ از چہل روز وکم از ششماہ بر موضع درد بندد بہ شود چنانچہ کردم بہ شد باز فرمود کہ برائے
رفع عشق دو سہ بار تجربہ رسیدہ یکے آنکہ ہر جائیکہ خجر بستہ میشوند برہنہ شدہ بایار خجر بستہ بطوری
غلطد کہ خاک در اکثر بدن مس کند اگر معشوق ذکر باشد خاک ذکر و اگر زن است مادہ ایضا برائے
ہمین امر گل قبر مقتول ناحق کہ بشمشیر کشتہ وہنوز قصاص نشدہ در شربت کردہ بنوشانند
ایضا برائے ہمین امر چیچڑی یعنے کنہ شتر کہ در عربی قراد وحمل ہم گویند در آستین عاشق ببندد
غالب است کہ دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ صدقات واسپ وخر را جفت کنانیدن
منع فرمودہ ارشاد شد کہ پسران حضرت علی نوزدہ بودند پنج کس ہمراہ امام شہید شدند و
پسران امام حسن علیہ السلام قاسم لا ولد واز دیگران اکثر اولاد باقیست ارشاد شد ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ علیہ از جعفر صادق اکثر واز محمد باقر وامام زین العابدین کمتر ونیز از زید شہید بسیار

روایت میکنند شاگردانش بسیار مثل فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و عبدالله مبارک وغیره لهذا
مذهب ایشان اسهل مذهب شد و احوال ورع و کرامت شان قصه پارچه فروختن و گوشت
نخوردن تا هفت سال اکثر بزرگان شهره و قصه عورت بنجاره و قصه سگ داود از امام شافعی
بیان فرمود مریدی عرضداشت که میان محمد علی نامی بزرگے از روساء دیهات صوبه الهآباد بعد
قدمبوس عرض کرده اند که مارا با بزرگے اعتقادے و ارادتے بود که بیعت خواهم کرد و تبرک هم یافته
بودند لاکن نه بر سبیل ارادت آیا بران بیعت اکتفا کنم یا از کسے بیعت تازه نمایم ارشاد شد
که اعتقاد بران بیعت هم میتواند شد زیرا که در عوارف فرموده اند که اگر کسے گوید من مرید فلانم
و آن بزرگ گوید لا پس او مرید میشود و در عکس آن لا لیکن بهتر آنست که در ظاهر هم اگر با فرزندی
یا مریدے بشرط اهلیت یا هم پیره شریک انخاندان بیعت کند مریدے عرض کرد که بیعت نیابتاً
درست است ارشاد شد آری در حدیث آمده که وقتے زنهاے بسیار قصد بیعت کردند آنحضرت را فرصت
نبود حضرت عمر را فرستاد که نیابتاً بیعت گرفت خلاصه آنکه اگر مرید و پیری جاے باشد شجره و بیعت
مے تواند شد مریدے عرضداشت که مزار حضرت شاه نجم الحق جائین لدها نزبان پنجابی بمعنی بازی
کرده باشد کجاست ارشاد شد قریب فریدآباد جانب غرب شهنام قصبه ایست در آنجا چشمه
ایست که آب گرم بسیار میباشد معبد هنودان است مریدے عرضداشت که تحقیق اسم علو دینوری
چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام و فتح دال و بفتح دال مهمله و سکون یا بمعنی
بزرگ در عرب اکثر میگویند و هر کرا بزرگ می انگارند بهمین القاب آوازے دهند و دینور قصبه
ایست در عراق عرب مریدے عرض کرد — اختلاف علما رحمة
چه معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث بمعنی این سخن آمده چنانچه روزی شخصے قسم
خورده بود که در وقت سخن نگوید از صدیق اکبر پرسید فرمود که تمام عمر سخن نگوید و حضرت فاروق
فرمود چهل سال و حضرت عثمان فرمود شش ماه حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس سخن نگردید
از آنحضرت نقل کرد آنحضرت همه را طلبیده استفسار فرمود هر چهار بزرگوار بر قول خود آیة کلام الله را

دلیل آوردند آنحضرت فرمود که اختلاف امتی رحمة در روایتے ہمچنین فرموده بود و اختلاف صحابی
رحمة معنی اختلاف که از قران و حدیث معنی برآرد در رحمت باینمعنی که اگر بقول یکے ہم عمل کند مواخذه
نیست و دایره وسیع شد مریدے عرض کرد که اگر حنفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سوالے مفصل نگاشته ام مریدی عرض کرد که معلوم میگردد
او تعالی را محض بندگی منظور است نه ہمچو حکما که نجات امر عقلی باشد ارشاد شد آری مگر در بعض جا
که تاثیر عمل ہمون طور میشود مریدی عرض کرد که آوندسی و برنجی دغیره در استعمال یک حکم دارد
ارشاد شد درست است اما درمسی برائے محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود لهذا مکروه
گویند و در برنج برائے مشابہت ہنودان اگر قلعی نباشد و نیز در اموریکه درانملک محض مخصوص باشند
چنانچه تهالی و لوٹه خلاف کٹوره که سقه ها بدست میدارند تخصیص ہنودان نمایند یا سلیچی و آفتابه
مستعمل ارشاد شد که دوغ چهاچهه را و مزات یعنی فہی را گویند عربی آن رائب دور
اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانه تعالی در علم پیشینیان واو قات پیشینیان برکت
سیده چنانچه جلال الدین سیوطی المصری الشافعی صاحب تصانیف کثیره بوده واوقاتش حساب
کردند بعد وضع پانزده سال که سن صغیر است دوازده ورق هر روز افتاد پس کسے جمع کرد
حفظ قران و درس علوم و تدریس ارشاد شد که رساله عزیزیه تصنیف شاه عبدالعزیز شکر
بار خوش رساله است و نیز رساله عینیه هم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیفات
دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد که تصنیف شیخ حسن ظاهر کتاب مفتاح الفیض
در سلوک خوب تصنیف کرده ارشاد شد علمے که دیده ام و یاد هم بقدر خود دارم یکصد و پنجاه
علم است و نصف آن مردمان سابق و نصفش درین است تصنیف شده عالمے پرسید که این چهار دها
علم که میگویند فرمود باعتبار تحصیل است شخصے عرض کرد که روزی مذکور بود که خطبه نظم از همین
جا یعنے هند رواج یافته پس ازین رواج جایز شد یا نه ارشاد شد که شد مگر کراهیت باقیماند مگر
آنگاه که بالکل باشد خواه هندی یا فارسی یا عربی اگر قدرے بعد نثر بخواند مضایقه ندارد مریدے

عرض کرد پس حال آنکه کسب حرام مثل نوکری حرام یا تجارت بنگ و افیون چه باشد ارشاد شد درین دو قسم است یکے آنکه ہرگز ملک نمیشود مثل غارت و دزدی که ہرگز ملک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گرفتن آن بلکه خریدن آن جائز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه ملک میشود مثل قمار یا اجرت مزامیر یا اجرت زنا گرفتن آن جائز است در حدیث آمده که مثل این مال را یا عوض کند اگرچه قلیل باشد یا اسپ را و خادم را یا کفار را در اجرت دہد چنانچه ارشاد شد که مردمان میدانند که ایشان نخورند لہذا چنین چیز ہا نمی فرستند مگر رونے مداری نام شخصے که نساء رامی پرورد و کسب میکنانید از رقص وغیره شاید که زنا ہم باشد طعام فرستاد عذر ہم کردم قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفتم چه کنم که بعضے از اقرباء قریبه ما که شیعه غالی اند آمدند فرستادم خوش خوش خوردند درین اثناء ارشاد شد که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالطت بود حالا انقاص شده لیکن نه از من که حال من میدانند بلکه از برادر و برادر زاده ہائے من مریدے عرض کرد که خوردن طعام خانه شیعے و ذبیحه ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحه البته نفرت است اگر نخورد بہتر والا خیر خورد مریدے عرض کرد که حال ضعیف الاعتقادان شیعی از دیگران ہا بہتر خواہد بود ارشاد شد البته اگر سب و شتم نمیکنند در کفر آنہا بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز خسرو نجم اند منک چنین جوہری باکی منک چنین جوہری باکی منکه چنین جوہر باکی ایضاً فقلت لہا ہلک زوج بعربی قالت مالی ارشاد شد که فواد الفواد دستور العمل سلوک است و لغایت خوب ہر چند خسرو ہم ملفوظ جمع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشائخ کبار بزرگ شد چہا چہا۔ خلفا ایش شدند مثل اخی سراج و نصیر الدین مریدے عرض کرد فاتحه خرمہره بنام ہمین نصیر الدین میشود ارشاد آری ارشاد شد در مقدمه سماع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر تمام صوفیه عاید میگردد باب اداب سماع در ہر کتاب موجود قادریه و نقشبندی و چشتی ارشاد شد حضرات قدماء چشتیه بآلات مزامیر شنیده اند چنانچه سلطان المشائخ مشغوف سماع بود مگر منع میفرمودند ہر که مزامیر شنود در محفل من نیآمده باشد مگر شیخ عبد القدوس که در رحلت فرامین ہا نوشته دلبسیار

شنیدہ **مریدی** عرضکرد کہ تعداد کنیزگان مباحہ تا کجاست وکنیزک مباحہ چگونہ بدست می آید **ارشاد شد** آنرا حدے نیست وکنیزک ودیگر املاک از سہ وجہ میشود یا خرید یا ہبہ یا میراث صورت کنیزک مباحہ چند است **اوّل** آنکہ دران ہیچ شکے نیست وقتیکہ مسلمانان بکفار حربے جہاد نمایند غلام وکنیزک ومال ہنال ازہا بدست آید حلال تمتع بآن کنیزک جائز **دیگر** آنکہ کفار حربے بخوشی مملوکہ خود را فروشند چنانچہ کوہستانیان این عمل میکردند اینہم بی شبہ درست است **سیوم** آنکہ درمیان کودکان خود را فروشند نزد حنفی وشافعی درین اختلاف است شافعی سبب بندگی کفر را میدانند لہذا حکم بجواز مینماید وحنفی علت رقیت حرب امیدانند لہذا منع مینماید چہارم بیع مخمصہ مثل قحط وتقاضائے سخت اگر ذمی باشد با مسلم بفروشد این مسئلہ مختلف فیہ است وصحیح ہمین کہ غیر درست است فتوی برین است قسمے دیگر ہم فرمودیاد نماید ونیز فرمود وقت خریدن نیت کردہ باشد یانہ **مریدے** عرضکرد چنانچہ ملک مرد کنیز میشود ہمچنین ملک زن غلام حکم او چیست **ارشاد شد** غلام بمجرد خریدن فرزند ومحرم میشود وتمتع با وغیر جائز **ارشاد شد** طعام فاتحہ شیخ سدو نباید خورد ازین جہت کہ بطور بہوگ میکنند بخوف اندار سانیش اگر مسلمان فہمیدہ فاتحہ کنند فاتحہ مضائقہ نیست اوراجن قرار میدہند **مریدے** عرض کرد بعض جا بنابر بعض اجنہ بخیال آنکہ با فلان بزرگ آشنتے داشت چیزے پختہ یا خام نیاز مینماید **ارشاد شد** نباید مگر فاتحہ اجنہ کہ مسلمان باشند درست است لیکن کہ بیتماید **شخصے** سوال کرد کہ بعضے ہنودان کہ مسلمان گشتہ اند فاتحہ بزرگان خود کہ در اسلام شان شبہ است میکنند باید کرد یانہ **ارشاد شد** کہ اگر بہ تحقیق بداند مضائقہ نیست والا نکند یا بگوید کہ بشرط اسلام **ارشاد شد** حرام کاران را جائے دادن اگرچہ کرایہ آن درست خواہد بود مگر مکروہ است **ارشاد شد** اجرت کار خورد مثل فال بینی یا پرسیدن خانہ کہ کجاست مگر اجرت تعویز نویسی ورقیہ واجرت ان حلال است چنانچہ حدیث آمدہ کہ جائے صحابہ رفتہ بودند در آنجا کسے جنے بود مسلط خبر ایشان شنیدہ پرسیدند از نزد محمد پیغمبر مشہور می آئید اگر توانید فکر این کنید ایشان

گفتند که مردم دعوت ما میکنانند شما نگر دید اگر چیزے قبول کنید مضایقه نیست الغرض در سه روز فاتحه خواندند ادراصحت شدے بزنزد پیغمبر آوردند آنحضرت حلال گفت چنانچه برائے خاطر آنها یکے خود هم گرفت وتناول فرمود ونیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قران واذان ونماز جنازه حرام است باز ارشاد فرمود کلیه این محفوظ دارید اجرت فرض عین خواه فرض کفایه واجرت کار حرام مثل اجرت فرامیر وغیره حرام است وانچه ازین قسم نبود درست است همچنین- حال رشوت اگر اورا برائے کارے حاکم مثل بخشی برائے نوکر داشتن یا جدا شل حکم برائے حکم درین چنین صور آنها نباید گرفت فریدے عرضکرد که حال مبلغهائی کشنری ووکالت چیست فرمود که از جهت گرفتن از یک کس شک شد والا حلال بود شخصے فاضلے حدیثے صحیح کرد خلاصه آنکه چه حکم ومعنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کانوان ودر عربی کمخ ودر هندی کانجی که بطرف مشرق بسیار می سازند درست است همچو شراب که از نمک انداختن ودر آفتاب نهادن ظاهر میشود نزد ابی حنیفه نگر نزد شافعی درست نیست چراکه چیزے نجس باشد باز اثر نجاست از دمی رود در تذکره ارشاد شد روزے خادمن راکه شیخ عبدالرحیم نام داشت وبسیار قوی التوجه کشف صحیح داشت یاران سنگے راکه از نگین هندی زیاده بود اراده بطرف خود کشیدن کردند بعد مراقبه دیدند که زیاده یکوجب بطرف ایشان شده بود ونیز روزے شاه گل صاحب باراده سه حاجت نزد بادشاه عالمگیر آمده بودند چیزے تحفه آنملک هم برائے خادم آورده چون معتقد خادم بسیار بودند والیشان هم بسبب صاحبزادگی اداب بسیار میکردند گفتند به بنید اگر شدنی باشد بگویم والا درخواست نه نمایم مگر اول امتحان آنست که نام چیزها که برائے شما آورده ام بفرمایید بعد قدرے تامل فرمودند که فلان فلان جنس آورده اند ودر بارچه دوریه بسته شاه صاحب موصوف گفتند که همه صحیح است مگر احوال بستنی غیر درست ایشان متامل گشتند چون طلبیدند در بستنی دوریه بود احوالش از خادم پرسیدند عرضداشت که وقت شب چون رومال نو طلب شده بود همون بستنی سابق فرستادم ودیگر بستم اینقدر غلطی هم روا نداشتند باز ارشاد شد که از

ناگردامن دو کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الٰہی بخش زنده و مراد علی در
کلکته لیکن شغل این گذاشته در تجارت مشغول است باقی مردند باز ارشاد شد که مولوی رفیع الدین
در ریاضیات چندان ترقی کرده که شاید موجد آن محمد علی هم بوده باشد باز ارشاد شد
حضرت والد ماجد از هر ایک فن شخصے طیار کرده بودند طالب هر فن باوے می سپردند و خود مشغول
معارف گوئی و نویسی بودند و حدیث میخوانیدند بعد مراقبه هرچه بکشف می رسید می نگاشتند مرض
هم کم مے شدند عمر شریف یعنی شصت یک سال و چهار ماه شد چهارم شوال تولد گشت در بست نهم
محرم وفات یافت تاریخ تولد شاه ولی الله چهارم شوال و چهارشنبه ۱۱۱۴ هجری بود تاریخ وفات
او بود امام اعظم دین و یگر ہائے دل روزگار رفت بست نهم محرم وقت ظهر ارشاد شد یا
دوازدهم وقت سحر ارشاد شد که از حدیث صحیح معلوم میشود که تسلط نصارا در آخر دور خواهد شد مریدی عرض کرد که خواه همین ایشان غنیمت باشند
خواه باز آیند ارشاد شد غالب که همین ایشان باشند چراکه در اهل اسلام ظلم بسیار شایع گشته و ملک با کفر می
پاید لیکن با ظلم نمی پاید آنحضرت روزی فرمودند که اے مسلمانان اهل فارس یکدیگر یعنی مقابله
با شما خواهند کرد و گم خواهند گردید چنانچه شد و اهل روم یعنی نصاری اینها یکی بعد دیگرے مقابله
خواهند کرد قوم بعد قوم چراکه اینها صابر اند و آهسته آهسته عمل مینمایند و همچنین ارشاد شد که ایشان
را حضرت مهدی موعود خواهند گشت باید دید که کے شود چه قدر زمانه بسر میبرد ارشاد شد که نبیره
هلاکو چنگیز خان از خود مسلمان گشت چنانچه آن روز سه لکه آدم اسلام قبول نمود شخصے عرض کرد
که فلان شاهزاده قدمبوس عرض کرد و او را مرض جریان است اگر چیزے هم میدارد و باید بخیر
میگردد حکم نماز بش چه ارشاد شد بخواند شخصے عرض کرد که بعض یوم بعد دو چهار روز
چنان اتفاق مے افتد که وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چهار رکعت باقی نمے ماند
بیک یکوقت نماز هرچه خواهد بخواند مریدے شخصے را که استدعائی بیعت موافق معمول جهلا
که سوائے خاندان خود بیعت نه نمائید داشت پیش حضرت با جمعی دیگر برائے بیعت برد ارشاد
شد که از همون مرید بیعت نمائید که عین از من است چون آن مرید مبالغه کمال کرد بعد

بیعت تربیت وتعلیم سپرد آن مرید فرمود وہمہ ہارا کہ اشتیاق اقارب وعشایر خود را از ذکور واناث
برائے بیعت بیان کردند فرمود کہ از فلان مرید کہ قریب جوار ہست بیعت نمائید گویا از من ست چنانچہ
بعضے از انہا آمدہ از مرید ندکور گفتند کہ سپرد شما شدہ ایم رفتن نخواہد شد ارشاد فرمود کہ فی الحقیقت
بیعت از رسول اللہ بلکہ خداست ہمہ نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد بشرط اجازت روزی
بتقریب عرس برادر مولوی عبد القادر خود بر قبر والد ماجد وجد وغیرہما تشریف فرما شد اول پیادہ
رفت باوجود بعد مسافت در وقت واپس آمدن سوارہ آمد وقبور پیران را کہ جد و پدر ہم بودند از دست
بوسید وبعد فراغ قران وفاتحہ خوش آوازے را فرمود کہ چیزے از مثنوی مولوی روم بخواند قصہ
صدر جہان بخواند مرشیے را وجد در گرفت ودیگر مریدان وخلفا ہم متاثر بودند چنانچہ نعرہ زد وقریب
افتادن بود پیش خود طلبیدہ توجہ میداد وآنمرید سر بر زانو نہادہ میگریست چنانچہ بر سر وتاج آن
مرید قطرات اشک ولعاب دہن ہم چکیدند آن تاج را آنمرید بتبرک نگہہ داشت بعد ازان آنمرید درخواست
کرد کہ حضرت درین وقت دعا فرمایند کہ او تعالی آنمرید را محبت پیر باحسن وجہہ نصیب کند وانچہ دادہ
ترقی بخشد دعا فرمود کہ ترا وما را فرط محبت خدا نصیب شود آمین یا رب العالمین ارشاد فرمود
کہ معجزہ وکرامت ہر دو از ولی ونبی میشود چنانچہ اکثر معجزہ آنحضرت کہ مشہور اند کرامت اند معجزہ آنکہ بنابر
تحدی واقع شود والا کرامت چنانچہ از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزہ بوقوع آمدہ اند بحد تواتر
رسیدہ از انہا قصہ جوگی جیپال نامی معجزہ شد کہ نبی الہند میگفتند واکثر ہنود معتقد شدند معونت
آنکہ بعامۂ مومنان واقعہ شود چنانچہ قصہ صاحب اوراد سبعات عشر مشہور ہست ونیز در عجائب
ونوادر حدیث آمدہ کہ از خضر علیہ السلام مرویست باز فرمود کہ عجائب وغرائب خدا اے از حد زیادہ
است در حدیث آمدہ کہ بعضے مومن دعاہا میکنند وفرشتگان سفارش مینمایند حکم میشود کہ مامید ہم
لیکن نمیخواہیم کہ مدعا او حاصل شود تا دعا کردہ باشد چنانچہ مولوی روم باوجود کہ تمام مثنوی جواہر نفیسہ
است لکہ روپیہ را شعر است **شعر** ورکند رولطف او شد بیشتر بہر تقریب سخن بار دگر
درین اثنا **شخصے** از معنی دو بیت مشکل مثنوی **مثنوی** ہیچو سبزہ بارہا روئیدہ ام

هفت صد هفتاد قالب دیده ام　کور کورانه مرو در کربلا　تا نیفتی چون حسین اندر بلا　پرسید ارشاد شد
تا برائے آنست که تا وقتیکه مثل سید خود حسین علیه السلام در بلا نیفتی اندها دهند مرد فرمود که اهل تناسخ
میگویند که آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میروند نمیگویند که سبزه شدند پس حقیقت خود را
به بین که از نطفه و علقه وغیره چها چها شده باز فرمود که اوّل غذا از چه بود برنج یا گندم و همچنین گوشت
وغیره داو شان را غذا از چه وچه باز فرمود　که گندم سبزه شد و سبزه باز گندم میشود و باز
فرمود همه اولیا را بسطے دست میدهد که حقیقت خود را معاین میشوند پس از ان انخالات را دیده میشود
بلکه انخالات خود میگوید باز فرمود سخنے دیگر هم است فقیق صوفیه را حالے میشود که آنرا انقطاع انانیت مے
گویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس انخال یعنے آن ذات بے مثال خود بخود میگوید که من
انم که بچندین حال شده ام میشوم وظهورات متنوعه دارم ارشاد شد وقتیکه مرزا مظهر نکاح کرده
بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خوانده بودند　ـــه　تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم
ما طاقت تیمار دو بیمار نداریم　در جواب　سائلے ارشاد کرد که خضاب سرخ آنحضرت هم گاہے
کرده بودند اگرچه در ریش مبارک زیاده از بست مو سفید نشده بودند والی بکر هم کرده مگر سرخ
داین حضاب نیل هم سیاه نیست بلکه سرخ باشد و نهی خضاب سیاه در حدیث آمده مگر حضرت
امام حسن علیه السلام خضاب سیاه کرده　بعضے گفته اند آن حضرت را حدیث نهی معلوم نبود بعضے
گفته اند که بنا بر عورات میکردند و اهم مثل جنگ و رعب کافران جائز مے تواند بود باز فرمود در حدیث
آمده که سراویل دو سه بار آنحضرت پوشیده و لنا را حکم کرد و پسند فرمود صحیح است در تذکره ـ
ارشاد شد　گر همی با بر طرف کوهسار است　تو به امر خدا نگهدار است　ارشاد شد
که گلستان انرا گویند گلهائے هر قسم باشند و بوستان آنکه گلهای قابل بو باشند و باغ آنکه درختهائے
کلان باشند و در جواب سائلے ارشاد شد که ابر چند قسم است یکی دران اجزائے ارضی زیاده مے
باشند و از ان مردم کوهی میگویند ومیخورند حلال است انرا ابر مرده هم میگویند قصه هائے ابر عجیب اند میگویند
گاه را میخورند و گنهی هم میکنند باز فرمود　ـــه　تند و پر شور و سیه مست ز کهسار آمد　میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد

وبعض جاہا چنانست کہ بے ابر بارش میشود ناگاہ نشستہ اند و پارچہ تر شد **درجواب سائلے**
ارشاد شد کہ جن و جنت و مجنون از یک مادہ مشتق اند و جن در لغت پوشیدن است یعنی
عقل او را پوشند و بنظر نمی آیند و درختان باہم کہ زمین را از سایہ پوشانند **درجواب سائلے**
ارشاد شد کہ اشعار عربیہ تا مدتے میگفتند حالا از بست و پنج سال متروک است تصنیف عربیہ
آنست عجیبہ معلوم نشود چنانچہ در خاندان ما ہمچنین شدہ **باز فرمود** کہ مثل والد ماجد شخصے
کم بنظر آمد سوائے علوم و کمالات دیگر ضبط اوقات چنانچہ بعد اشراق کہ می نشست تا دو پہر زانو
بدل نمیکرد و خارش نمی نمود و آب دہن نمی انداخت **بزرگی عرضکرد** کہ شکل جد ماجد آنحضرت
در خواب دیدہ ام مثل آنحضرت فرمود آری بسیار مشابہ جد خود شدہ ام باز فرمود در لغت اکثر شعر ہا
گفتہ ام و ہر دو قصیدہ ہمزائیہ و یائیہ والد ماجد را تخمیس کردہ ام یعنی سہ مصرعہ جدید **ذکر بید**
مجنون شد فرمود انشاء کردہ بودم سہ زناز کے طبع غیر از خود نمائیہا نمی آید بہ بختت در بید ادیدم کہ دایم بی ثمر باشد
فرمود والد ماجد اکثر شعر صوفیانہ میفرمودند الا گاہ گاہ و من ہمچنین مگر اشعار فارسی را مولف
کردم نزد من ہستند منکہ میشود فیض سحر لاکہ نی بہار گل میشود چراغ چو صبح از افق مید حسب تذکرہ فرمود
کہ عم من در طب مہارت کمال داشتند روزے درخواب دیدند شخصے میگوید کہ خدا بیمار است دوا
کن حضرت والد ماجد فرمودند در حدیث آمدہ کہ روز قیامت خدا خواہد گفت کہ من مریض شدم دوا نکردی
و گرسنہ شدم و تشنہ شدم و عریان شدم آب و طعام و جامہ ندادی بندہ گوید خدایا تو منزہ ہی فرمود
کہ فلان بندہ من بیمار بود و گرسنہ بود گویا من بودم **مریدی عرضکرد** کہ در حق خصوص بندگان نسبت
یا عموم **ارشاد شد** واجب الرحم ہمہ اند لیکن خوب خاص ہم می آیند **درین ضمن فرمود**
ہر چند کہ والد ماجد ما را نبا بر دوا و طبابت بسبب مصلحت دیگر منع فرمودہ بودند لیکن خوب چیز است
گویا جان بخشی **در وقت** طفلے بیمار بود حکیمے تداوی میکردیہ شدم والد ماجد انرا حکم فرمودند
کہ ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعائے کنم ہر چند خلاف وضع شریعت بود لیکن فرمودند عرض
کرد کہ نوکر شدم در ہمون ہنگام بلکہ شب صدروپیہ را معہ سواری تعیناتی نوکر شد چون آمدہ عرض

کرد آنحضرت از زبان مبارک فرمود همت شما قاصر بود که بر دنیا آنهم حقیر اکتفا کردید **شخصی** بنا بر
نام فرزند خود آمده شیرینی آورد حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری و قصه سگ و شهید
شدن بیان کرده شعر خواند **مصرع** سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرورست
مریدے عرض کرد که همین روح نفخت فیه من روحی در جانوران میباشد فرمودند لیکن همه
در ایشان میباشد از توجه بزرگان روح حقیقی دران سرایت مینماید چنانچه قصه های فرمان برداری
جانداران مشهورست و سگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه گرد اگرد کرده می نشستند شاید استفاده
میکرده باشند پس فرمود معلوم میشود که سوای لسمیه عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگرچه ما ادراک
آن نمیکنیم پس قصه زبانی خلیفه پدر خود و دیگران عاشق شدن شتر بر زنے و زوج جاهل او کشتنش و
دعمر دلشن بر خانه اش بیان فرمود پس **در جواب** مریدے فرمود که در هر شے معلوم میشود که روح
حقیقی هست مگر بکمال ضعف بسبب توجه بزرگے قوی میگردد پس فرمود قریب بتواتر از جد شریف رسیده
که روزے مردم میان رویت هلال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه نخواهد شد ازین قصه معلوم شد که چیزے از غیب هم میدانند
و قصه هدهد و مور حضرت سلیمان معلوم است و مشهور در مکتوب **ارشاد شد** در قصر هندوان که بعد وفات
شاه نقشبند قصر عارفان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان المشایخ نگر فرق سمت است و بخارا هم
شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بوعلی قلندر آن هنگام که در دهلی بود
مگسان غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع بشیخ نمود بعد اصرار بسیار اعلام بنام مگسان نوشت بروز
بالاے شهر آویزان ساخت میگویند جوق جوق مگسے بیرون شدند لیکن در شهر وبا عظیم شد چنانچه
شیخ هم از شهر بعد این واقعه بیرون رفت **شخصے** پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
الکه و پرمیشر و دیگر چند اسما یاد کرد بعد ازان آن شخص گفت که اگر ما مردم بگوییم فرمود چه مضایقه
مریدے عرض کرد که در شرع ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر بمعنی نامهائی که در شرع شریف آمده می باید
گفت چنانچه خداد جهان آفرین و در ترکی تنگری تعالی و نیز هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

آوردن شخصی بچه سگ را برای نام

قصه جانوران

قصه مردان قصر عارفان گشتند

کرامت شاه بوعلی قلندر در دفع مگسان از شهر دهلی

نام خدا در زبان هندی

بصفات کمال باشد در اہل لغت مضایقہ نیست مُریدی عرض کرد ارباب صوفیہ عنقای مغرب
وغیرہ دیدہ بسیار نامہا نہادہ اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزدیک حکما چیزہائے کہ
موثر اند یا آسمانی باشند یا ارضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی مزج بعض نمایند از ان
فعل عجیب صادر میشود درین رعایت نجوم وغیرہ بسیار ضرور می افتد چون تسخیر شیر مثلا مریخ چون در
اسد طالع باشد دران زمان تصویر شیر بکنند رام شود چنان با مناسبات مثل طلا وغیرہ را طلسم
گویند علم نجوم وعلم حال ازین ضرور است پس از جہت رعایت نجوم واوقات معین وشکل معین سے
شناسد بنیدہ وداننده وچون قوائے ارضی را با قوای ارضی بیامیزند انرا نیرنج گویند چنانچہ جانوران
چارپائی کہ کہٹمل باشد برائے دفع انہا اگر پا او دہتورہ را گولی بستہ در روغن چراغ انداختہ روشن
کنند بمیرند یا بیرون روند با متحان آمدہ ذخیرہ اسکندریہ در طلسم عظیم کتابست مگر امتحان طلسم کمتر میشود
وامتحان نیرنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشند چون بیامیزند غرض حاصل شود سحر سہ قسم اند
اوّل آنکہ تسخیر روحانیات کواکب دعوات آنہا وصناعات ہیاکل علم دعوت ہمین بود دعوت ہر
یک از مریخ وزہرہ جدا است ودخنہ ہر یک ہم جدا در بعضے گوگل و بعضے لوبان این سحر یونانی است
در شرع شریف اکثر انہا منع اند قریب بشرک دیگر سحر ہندی است تسخیر بیر عبارت از
روح مردگانست کہ اینجا آمدہ کیفیات اینجا بردہ مگر مردہ قوی القلب شرارت پیشہ خباثت اندیشہ
تیز وتند ان بخواندن نامہائے شیاطین و افسونہا دادن بہوگ از قبیل خوشبو وطعام وغیرہ کہ شیاطین
بزور تابع خود بعضے ارواح خبیثہ را اکثر انہا کہ با جانوران خبیث دیہر بہوتحیہ وغیرہ مناسبے تمام دارند
کشیدہ میکنند ونیز بیر میسازند یعنے استخوان صلب مردہ را آوردہ افسونہا میخوانند حاضر میشود
پس بہوگ میدہند تابع میگردد وباعتبار جلدی تاثیر از سحر سابق افضل وباعتبار دوام ہمون افضل
باشد بشدت ظلمت می آرد وکفر وشرک است تسخیر قلب وکشتن آدم کہ موٹہہ میگویند تعلق از ہمین
است قسم سیوم آنکہ از اضعف از ہردو در تاثیر مگر در جاہای مباح جایز است از قبیل طلسم باشد
وتعویزات وغیرہ چیز دیگر است ہنود ہم از ما مردم آموختہ اند شعبدہ ہم از قسم سحر است ؛؛ ؛؛ ؛؛

قسم پنجم که نادر الوجود است سحر بابلی حقیقتش آنکه شخصے قوی التاثیر در نفس طالب ملکه یعنی
قوتے پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت تصرف در عالم کند ظلمت و خباثت مقرون باشد
و قوتے که در و حادث شده قوت خبیثه مظلمه باشد و لازم جوہر ذات گردد که بہیچ طاعت مبدل
بنورانیت و طہارت نگردد و این سحر ماخوذ از ہاروت و ماروت در آنہا قوت خبیثه ملعونه پیدا شده
بود ہر که میخواست ند القا میکردند آخر آنہا را نجات خواہد شد مگر نمونه درڈ این موجود که در فارسی نظم
گفتار نامند ہر چند خباثت ظلمت بسیار دارد مگر بنا بر دفع مضرت مثل سحر آموختن جایز اصلاح قسم
اوّل از سحر دعوت اسماء الہیت که مناسبت با مطالب جزئیه دارند و شرائط و ترک حیوانات درین
دعوت گاہی تسخیر روحانیات کواکب نیز می آمیزند لیکن فرق دران تسخیر و درین تسخیر آنست که دران تسخیر
التجا بارواح کواکب بود و درین تسخیر التجا بحضرت حق است و اسماء او تعالی و بزور آن اسما حکم رانی بر ارواح کواکب
کردن دانان ہا مدد خواستن آری مناسبت آن اسما و آن دعوت بروحانیات بعضے کواکب دریافتن
و در شرائط دعوات موافق بآن کوکب بعمل آوردن و در وقت ساعت آن کوکب نشستن و خواندن
در کار میباشد نمونه تسخیر اویسے و اصلاح قسم ثانی از تسخیر دعوت آسما با موکلات است و
تسخیر جن بواسطه آن اسما درین جا ہم فرق درمیان تسخیرین ہم ہمان است و این تسخیر مشابه تسخیر حضرت
سلیمانست چنانچه آن نمونه از تسخیر اوست اصلاح قسم سوم نقوش اعداد و اسماء و آیات یا پر کردن مربعات
و مثلثات حرفی و قدری مناسبت اسماء و آیات با مطالب و آمیختن بعضے قوات ارجنیه مثل قند
و آوند مخصوص از باب نیرنجات ہم درین شامل است و اصلاح قسم پنجم توسل بارواح انبیاء و
اولیاء و ائمه اہلبیت عظام که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت و ایمه مستمره لازمه که بسبب
آن تصرف در عالم از قبیل سلب امراض و تسکین اوجاع و تسخیر جمادات و حیوانات و درین امر استمداد از
ارواح طیبه و فاتحه خواندن و بخشیدن ثواب بارواح ایشان خصوصاً آخر شب مجرب است و گاہے
این استفاده از شخص زنده ہم میباشد امروز این معنی کالمعدوم است وارد ہے که درین روزہا
فیضان این قوت از آنہا مجرب و معمول است پنج روح مبارک اند اول روح رسول دوم روح حضرت

مرتضی علی و سیوم روح حضرت غوث الاعظم چہارم روح حضرت بہاؤ الدین نقشبند پنجم روح حضرت
معین الدین چشتی درین اثنا فرمود شخصے را دیده ام با نجم الدین کبرا او را رسوخ شده بود بارہا
تجربه شد مرید والد ماجد در سلسله کبرویه بود از خلیفه پرسید که حال شما چگونه است عرض کرد که تجلیات
زیاده شد چنانچه تمام بدن منفی میگردد ارشاد شد که بنا بر روح مرده بر قبر چراغ روشن نباید
کرد باعث لعنت است در شادی وغیره بنا بر غرض دیگر بجاہاے دیگر جاے در شبرات وغیره روشنی
نباید کرد که عمل ہذا ماخوذ از مشرکین است در جواب سایل ارشاد شد که نزدیک ابی حنیفه در
موسم طویل وقت عصر در چهار و نیم گھڑی روز باقی مانده و نزد شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف از شش
گھڑی میشود ارشاد شد که بالفعل در مکه بنائی سلطان مراد شاه روم که در سنه یکہزار شانزده کرده
درست است در جواب سایلی ارشاد شد که بر غرجین که در و کلام الله باشد سوار شدن جایز است اما
احتیاط کند که محل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و زیر سر نہادن نیز برائے حفاظت جایز است
نزد ابی حنیفه در تذکره ارشاد شد که از بالای مناره قطب صاحب که ہفت منزل بود حالا ہم شش
باقی است فقیرے ہمیشه می جست و صنعتے میکرد که جامه اش که بسیار دراز و گھیردار بود بہوا معلق مے
شد و نیز کمال زیرکی میکرد که ہر که روپیه باو می نمود که برائی روپیه می جست در میان خلایق که بخوبی
ممتاز می شدند ہمون کس را میگرفت چنانچه بچشم خود دیده ام ذکر دیوگان بود ارشاد شد
للمجنون فنون در کشمیر دیوانه بود ہر کرا میدید و قابل مے فہمید میگفت بیائید چون مردم قریب
میشدند میگفت بنشینید علی و معاویه در جنگ اند صلح نمایم دیوانه آمد و گفت یا حضرت الله حویلی
ارشاد کرد بمن بدہید مردم خواستند که او را توبیخ نمایند فرمود که اے این حویلی ہمراه قلعه بادشاه
است ہرگاه تو قلعه خواہی گرفت حویلی ہم خواہیم داد گفت سال آینده قلعه خواہم گرفت فرمودیم
پس گفت یکسال کجا مانم فرمود بر مناره جامع مسجد که بلند ترین جاہاست پس استغفار کرد ارشاد
شد که در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد مسئله فرمود که مطابق شافعی بر آمد ارشاد شد
که شبے در مسجد جامع شمار کرده بودم که سی و پنج جا تراویح مع الجماعت حفاظ میخوانند چون وقت

ماه رمضان بسبب تقویم وغیرہ مشتبه بود مردم برائے پرسش مسئله می آمدند ورد وقدح بسیار می شد
ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع و نبودن غمام فقہا حجم غفیر شرط کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
که شخصے از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمانے عرض
کرد آرے پس آنحضرت فرمود منادی بکنید که فردا روزه دارند علما تاویل میکنند که در ابر رویت یک
شخص کافیست اگرچه در حدیث مطلق آمده و جماعت کثیر را حضرت ابو یوسف پنجاه و دیگران بست
و بست پنج هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر داند و باز فرمود جا بجا مردم دیده از روزه باید
داشت باز فرمود حالا کرامت حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
و عید الضحی می باشد جائے همیشه چنین بوده آمده امسال موافق تقویم ماه در تحت الشعاع بعد یکپاس
شب برخواهد آمد و دیح هنوز هم قطعا نبود هرگز کسے تجویز این امر نمیکرد مگر ماه را دیدند در جواب
سائلے ارشاد شد که کلام الله بطور تراویح بعد وتر اگر عمدا خواند مکروه است والا و کلام الله بهر دو طور
درست ارشاد شد نبیره زاده خاندوران خان یعنی دختر صمصام الدوله کاری کرد که چند هزار
روپیه که بمیراث یافته بود شادی نکرد و در طیاری مسجد قدم شریف خرچ نمود باز فرمود که در نکاح هر پنج
حکم جاری است یعنی آنکه اگر غلبه شهوت باشد چنانکه ترس زنا واجب است بشرط استطاعت استطاعت
آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدور ندارد پس دوای کسر الشهوت بخورد ناهمچو صوم مگر مبطل
شهوت نبود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدور دارد پس سنت است از جمله سنن عشره
که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلواة و اگر غنی باشد و میداند که اتلاف حق زن خواهد شد یا
برائی قصد ایذائے زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقوی و زهد
مشغول است و گمان غالب دارد اگر نکاح خواهد کرد در این چیز نا قصور خواهد شد پس مکروه است
و اگر زنی در نکاح دارد و مقدور زاید دارد داد عیش مایل به تفنن ست و در تجدید نکاح توقع دارد و
اطمینان هم از خود بهم رسد که در صورت تعدد زوجات عدل و مساوات خواهم کرد و میلان تام
یکجانب نخواهم نمود پس مباح است اگر دویم سیوم چهارم کند مختار و اگر زنے باشد بیوه و والی وارث

قصه صادق گرفتن

ندارد که قیام بنفقهٔ او تواند نمود و این کس او را در خانه خود نگاه دارد و کار خدمت از وی گرفته
تعهد خوراک و پوشاک او نماید و می ترسد که مبادا در خلوت یا جلوت بمزاولت کار بار مس و تقبیل
بشهوت یا زنا واقع خواهد شد درین صورت نکاح مستحب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد
بسیار خوبست چنانچه در کتب سلوک نوشته اند که دزدے بود که میان قوم خود عهد کرده بود که سوائے
خانه بادشاه چیزے نه دزدد و بوقت فرصت بر بام بادشاه رفت دید که بیدار است و با زن خود گفتگو
میکند درین میان زنش سخن کدخدای دختر بمیان آورد بادشاه گفت از شاهان گرد و پیش ننگ
دارم لهذا می خواهم که بباد شاه دین دهم زنش پرسید که بچه طور خواهی دریافت گفت کسیکه یکسال

قصه شاه بادشاه

تکبیر اولش فوت نکند الا بعذر بلا شبه صالح خواهد بود فردا منادی خواهم کرد چنانچه کرد این کس قصداً
در مسجد افتاده بود هرگز تکبیر اول فوت نکرده و سوائے دزد کسی پیدا نشد که یکسال تکبیر اولش
فوت نشده باشد بادشاه از الطرف گذر کرد و سواری تا مسجد رسید بعد کلمه کلام تعظیم و تکریم پسند
کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و قصهٔ خود بیان کرده و قبول نکرد باز فرمود
نیت همیشه گردان میباشد لهذا گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشاء الله تعالی درست خواهد
شد پس قصه حضرت احمد جام ارشاد شد یعنے در ابتدا کسی رجوع نمیکرد پس فردوران راست چه
ساخته فرو میداد تا آنکه لذت پذیر شدند و مرید گشتند و مشهور گشتند پس فرمود بعض اوقات از
مرید هم پیر را فایده میرسد پس قصه متفق شدن چند کسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن چنانچه
و کرامت قم باذن الله و شهره اش و مرید شدنش شخصے و کارش تمام شدن و چند کرامت
مذای ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخدا رسیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر را

قصه شاه بهیکه

توفیق گویند و برعکس آن خذلان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر پیر خود شده بود روزی
پریشان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذاشته بجای مدعو گشته بود چون طعام اقسام در انجا بود
شاه بهیکه نصف حصه از جمیع فقراء گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد از اهل و
عیال خود گفت چون شما باز الحالت گذاشته بودم طعام بحلق من نمی رفت طعام بسیار فلان فقیر می آورد دانستم که شما

فرستاده باشند بشنیدن این خبر خوشدل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده نگاهے کرده
فرمود برد کارت ساختم ازان باز فضل الهی بکار او شد که بادشاه و روشن الدوله مرید و معتقد گشتند و
فی الواقع مرد صاحب کمال بود روزے سواره جهبان بکمال حشم و خدم میگذشت عموی بنده در
جرگه ناشماران و دنیاداران مصافحه شاه صاحب نمودند هر دو دست شاه گرفته پرسید دُز درا گرفتم
و احوال حسب نسب بکرار استفسار کرده بعد دریافت فرزندیت شاه عبد الرحیم فرمود دزدرا گرفتم
ارشاد شد که مجنون عاشق لیلی شعر خوب میگفت درحالت جنون میگوید من نماز میکنم چون
یاد لیلی می آید معلوم نمیکنم که چند رکعت گذارده ام مرد مسلمان بود لیلی هم مسلمه هر دو از یک قبیله بنی
عامره حضرت امام حسین علیه السلام را دیده دیگر روایات کو که و غیره غلط میگویند اگرچه بصحت نرسیده
که عند السوال گفته بود حق لیلی باشد شعری عاشقانه خوانده فرمود شیعی بود که هر گاه چنین شعر میخواند
مے گفت امروز روزه راستے کرده ام ارشاد شد که سابق بر سکه صورت بادشاه میکنیدند اول در اسلام سکه
که زد از سلاطین بنی امیه بود بعد حساب ارشاد فرمود که مهر امّ حبیبه دو هزار دو صد و چند روپیه
بود زیاده ازین مهر در حضور آنحضرت ثبوت نرسیده و معمول خاندان من دو هزار روپیه بود چرا که قدرے
از انوقت کمتر باشد و اصل مهر مثل هم یافته میشود که آنحضرت در وقت نکاح دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه فرموده
بود که مثلها ارشاد شد عرس کلان درین ماه مبارک اند تاریخ سیوم عرس حضرت فاطمه و در شانز
دهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی بتاریخ نوزدهم زخمی شدند و در شب بست یکم رحلت فرمودند و
عرس نصیر الدین چراغ دهلی بروز عرس حضرت عایشه ارشاد شد که در هر فنے که چهار پشت منقضی
میگردد فن بسیار کامل میشود چنانچه حضرت یوسف چهار پشت نبی بود تعریف او درین امر بسیار آمده
بنا بر تصدیق مریدے فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر بیکطور می ماند باز فرمود که پنج پشت از
معین الدین تا نصیر الدین اگرچه رنگ مختلف داشت لیکن در مرجعیت خلق و شهره و قوت حالات
بیکطور مانده این امر نادر است هیچ سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشاد شد که عمل نواب وزیر هنوز
دار الحرب نگشته اگرچه دار الرفض است تجربه رسیده که عمل الشان بسیار بے برکت است لیکن از

حال لیلی و مجنون که هر دو مسلمان بودند

ذکر مهر ازواج حضرت

ذکر عرس کلان

ذکر نسبت ...

انگریزان کمتر عند التذکره مولانا عبد العلی و طلب آصف الدوله وغیره ارشاد شد که اگر
ما را غازی الدین حیدر ریلا منصب و جاگیر بطلبد بروم بشرطیکه متعرض نشود انشاء الله العزیز خلقی
را هدایت شود تقاریر خود را مبدل سازم یعنے تقاریر نو کنم مقبول همه ها شود و فرقهٔ گردند دین
حق اختیار کنند باز فرمود که از قتل خود هم حالا نمی هراسم مگر همینکه در صورت شهادت برای
کاریکه منظور است فوت گردد بتقریبے ارشاد شد که در حویلی خان دوران خان که مشهور
کالا محل است بعد خرابی شهر کهنه من بعد من هم چندے قیام کرده بودم دران اجنه بودند
بساکنان ایذا میرسانیدند چنانچه با من ملاقی شدند گفتم که اگر شما مارا و اتباع مارا ایذا نخواهند داد
من هم بشما کاری ندارم والا خیر وقصور نخواهم کرد ازان باز چندان ایذائے دادند مگر یک مرد
ولایتی را بسیار ایذا داده بودند مگر نواب نجابت علی خان که در عمل انگریز خریده عجب کارے
کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر مے آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب آنها کنند
چند بار همین کردند آخر گذاشتند در تقریبی ارشاد شد که از آب کم خوردن مردم زبان آور
میباشد چنانچه سنائی گفته **شعر** ذهن هندی و نطق اعرابی بود از کم خوری و کم آبی
تذکره مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صد تقیسیت واز کتب او معلوم میشود که بسیار
عالم کامل بود ارشاد شد که هر قوم را ذهن در هر فنے میباشد چنانچه ذهن هنودان در فن حساب
خوب است و ذهن اهل فرنگ در صنعت ید و صنایع خردیه و ریاضیات خوب است اگرچه دقایق منطقیه
والهیات و طبعیات کم میفهمند الا ما شاء الله در جواب سائلی ارشاد شد که یهودی در اصفهان
ومشهد بسیار اند و در عرب هم میباشند ارشاد شد ارسطو صاحب اثولوجیا و افلاطون در
فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یهودیه در حق پیغمبر ما در حق پیغمبر خود شاید که عیسی
باشد گفته بود برای ناقصانست نه برای کاملان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مردک محض طبیب
بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود لهجه افغانان بد است والا لسان شان از هندی
وفارسی برآمده پتنگ پروانه را و دیوا چراغ را و ڈوڈی خوری چنانچه ملک ایشان مابین هند د

ولایت است بآن ہم ہمچنان دستور ہمہ جا ہمین است بحسب تذکرہ ارشاد شد کہ مرزا بیدل را خوب مضمون در تعریف انبہ بدست آمدہ ؎ تا انبہ نمو بباغ انمار آورد اسرار قدم جلیہ باظہار آورد اصل و فرش بحر حقیقت نمود مولا گل سر دو انبیا بار آورد فرمود حکما گفتہ اند دو میوہ است کہ ہمہ حاسہ لذت پذیر میشوند سیب ولایت و انبہ در ہند کہ چشم از رنگ و مشام از بو و زبان از ذائقہ۔

ارشاد شد اصول چند سہ است زراعت و صناعت و تجارت باقی متفرع برین ارشاد شد کفو درین ملک فقط نسب است و در ولایت حرفہ ہم میگیرند ارشاد شد اگرچہ اہل ولایت کنیز زادگی را عار سیدانند لیکن چندان در قرابت پاس آن نمیکنند باز ارشاد شد نواب سعادتخان کہ در جنگ شاہنشاہ زخمی شدہ بود و در مقدمہ مصادرہ از طہماس وکیل سخن بے غرتی شنید غیرت را کار کردہ زہر خوردہ مردہ بود و سید بود و ہمشیر زادہ اش منصور علیخان مغل بود در ولایت اغلان بہ تملق تمام از سادات دختر میخواہند و ایشان بہ نیت سید کردن قوم کہ اکثر باعتبار ام و در انجا سادات میشوند دختران خود مشغول سید ہند ارشاد شد کسے خوش گفتہ ؎ کیمیا خواہی زراعت کن کہ خوش گفت آنکہ گفت ؛ ذرع ثلثش زر است و ثلث دیگر ہم زر است ؛ چراکہ در عربی عین زر را میگویند چون در ہنگام مشی با نواب فیض محمد خان وغیرہ امرا ملاقی میگشت و اکثر از سواری فرود آمدہ مصافحہ می نمودند و بعضے مشاعت ہم میکردند و سوار می شدند فرمود ازین مرض کہ باعث مشی است تکلیف بنسبت دیگر امراض زیادہ می یابیم باز فرمود ؛ ؛ ؛ شعر

ما و مجنون ہم سبق بودیم در دیوان عشق　　او بصحرا رفت و من در کوچہا رسوا شدیم

باز فرمود ہرچہ رضای اوست بہتر اشعار خسرو ؎ چون طمع خواہد ز من سلطان دین ؛ خاک بر فرق قناعت بعد ازین　حضرت دہلی کنف دین و داد　جنت عدن است کہ آباد باد ہست چون ذات ارم اندر صفات　حرسہا اللہ عن الحادثات　گر شنود قصہ این بوستان مکہ شود طایف ہندوستان　قبہ اسلام شدہ در جہان　بستہ او قبہ ہفت آسمان ساکن او جملہ بزرگان دین　گوشہ بگوشہ ہم ارکان دین　مسجد او جامع فیض الہ زمزمہ گنبد او تا بماہ ؛　عرش از خطبہ بیت الہی

بر سرِ هر تخت گرفت شهی ورنه سقفش ز سما تا زمین لصف شده جمله ستونهائے دین

شکلِ مناره چو ستونی شرک از پی سقف فلک شیشه رنگ سقف سما گر کهی شد نگون

ورنه آن ساخته سنگین ستون تاج سپهرش ز اوج بگردون شتافت گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت

سنگ دمی از بس که بخورشید بود روز ز خورشید غبارے نمود ماه نخسپد همه شب تا سحر

کز سرِ صحنش غله دارد دیده زان غله هر بار که دارسلے داد برق ز جا جست دگر جا فتاد

از پی بر رفتنِ هفت آسمان کرده زمین تا بفلک نردبان مسجد جامع ز درون چون بهشت

حوض ز بیرون شده کوثر سرشت در کمر سنگ میان دو کوه آب گهر صفوت دریا شکوه

در ته آتش ز صفا رنگ خرد کو رتواند بدل شب شمرد موج بلندش که رسد تا بماه

باز دهد آب به ابر سیاه سیل دمی آهنگ به کهسار کرد کوه بتر دامنے افراز کرد

بعد عشی که تشریف آورده استراحت فرمودند شاهزاده مرزا محمد جان تشریف فرما بودند زیر چارپائی نشستند **ارشاد شد** که بنده معذور است معاف فرمایند و نیز خدمتگار برائے مالش اعضا که مانده شده ام بالائی چارپائی خواهد نشست تعظیم کاری گران معاف شاهزاده بتواضع پیش آمده از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواسته موقوف داشتندش **درین اثنا** حافظے وارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیده ام که چیزی بآواز خوش میفرمائید مشتاقم لیکن اگر موافق مزاج بنده نخواهد بود منع خواهم کرد معاف خواهند داشت و تنگ نخواهند شد **باز بمریدے ارشاد شد** که چیزے از کلمات الصادقین که از حال صلحاء دهلی نوشته بخوان آنمرید اشعار تعریف دهلی که سابق نقل نموده خواند بشاش شده بحافظ صاحب فرمود بخوانید او شان التماس کردند که رعب غالب شد جرات نمی یابم فرمود سابق شعرها خوانده اید حالے رعب نیست چنانچه حافظ صاحب دو چهار غزل خواندند کیفیتے دست داد که روزے یاد الحمد لله علی ذالک از **شخصے فرمود** ساچق ترکی است یعنی بری **ارشاد شد** در حدیث آمده تحفة المرئة الزائر یعنی تحفه زن زیارت کننده روغن انداختن است در موی سرش و تحفه

می‌فرمودند اگر عود و مجمر و همه خوشبو در حکم همین است **مریدی سوال کرد** که ابن جوزی محدث چرا اعتراض
و انکار با وجود وفور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت **ارشاد شد** بعضے روایات ضعیفه در مقدمه
اعمال محدثین صحیحے ندارند هیچ و بے اصل اند با مردم نسبت با آنحضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر
میکردم همچنین بعضے وجوهات دیگر غرض که بغض هم لله بود درین صورت ها هر دو جانب صواب می
باشد نماز جنازهٔ حضرت ابن جوزی خوانده بود حسب **تذکره ارشاد شد** که چون در شهر کهنه بودم
بسیار از رفضا و فساق و برادران حسود تکلیفها میکشیدم چنانچه بعضے قریب خانه ما تعزیه بر سقف
میکردند و تبرا و سب هم میشنوندند روزی فاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرات قرآن
شعر حافظ شیراز **ع** در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند   گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
خواند و بعضے دف ها و آوازها میزدند که قراءت مشتبه شود **روزے** مولوی نذر محمد صاحب
که محتسب خدائے شهر بود بالقصد شش صد مغل خانه جنگ همراه داشت معتقد جناب جدم چنانچه با
وجود بسیار سفر باز قصد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اید حالا سیر انفسی کنید چنانچه از
من میفرمودند که امروز هر چند قصد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبله گاهی بتاریخ هفتم محرم در عین
تشهد گفتند که ما شریک شما شده می‌کشیم رفضا را احباب قبله گاهی فرمودند که در سال آینده رافضی
در شهر نخواهم ماند چنانچه همچنین شد و رافضی قتل کرد **باز فرمود** مولوی نذر محمد امر معروف بسیار
میکرد چنانچه حقه راجه فلان را شکست **در مقدمه** دست شستن از آرد نواب وزیر سخت
گوئی ها کرد **باز فرمود** در مقدمه آرد به برادرم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود **چون تذکره**
مشایخ زمان و مردم طاعن که در مقدمه سماع بر پیران کبار مینمایند در میان شد **ارشاد شد** که در مقدمه
قلیل ترک اولی یا خطاے اجتهادے بوقوع آمده باشد طعن خوب نیست در هر مقدمه خصوصاً
طعن طریق اعتدال خوب است **پس فرمود** که شاه عبد اللطیف گجراتی را که ملفوظ بادشاه عالمگیر او را
بلفظ پیری نویسد که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیه دعوی بیعتش بخاندان
خود مینمایند داخل حلقه شاه محمد معصوم بلا شبهه میشد لیکن بیعت ثابت نیست چون از دکهن -

بادشاه نوشت که اشتیاق قدمبوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در آمدن شما قباحتے است مارا دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم همچنین بودند سوئ اعتقاد با اولیائے کبار دست خواهد داد مریدے عرض کرد که مقدمه معراج از شلم و براق و سدره این ها همین معنی ظاهر دارد و غیره اعتقاد باید کرد یا مراد و معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که مقدمات ظاهری را ثابت بے تاویل باید انگاشت مگر آنکه اسرارات را هم باید فهمید چنانچه کیفیت رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و دیدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد باین طریق آنچه بدین ماند باز فرمود بعض مقدمات هم بطورے راست اند مگر دربیان کردن آن موجب تشکیک عامیان میشود سرمد گوید ؎ هرکو که سر حقیقتش باور شد او پهن‌تر از سپهر پهناور شد ملا گوید که بر شد احمد بفلک سرمد گوید فلک باحمد در شد ؎ طاقت نیست که تفصیل معنی این گفته آید که هم راست گفته و خلاف ظاهر شده در جواب سایلی ارشاد شد که اگر کسے برای اظهار اسلام یا طلب علم مادر و پدر را ناراض ساخته هجرت نماید جایز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند جائے عرس بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسے گفت که شخصے در لکهنو یکروپیه را شاهزاده حال میشود پس فرمود که نعوذ بالله بدنام کننده نکونامے چند پس شخصے گفت فلان بزرگ را هم حال می آید ارشاد فرمود که هرکه مشق درویشے میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور احمد نامی از متوسلان حضرت والد ماجد که نقشبندے بودند و در انکار سماع اصرارے داشتند بلکه میگفتند که شیطان در زیر انگشت مینماید و حضرت والد ماجد میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشنوند خلاف طریقه است و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشایخ فلان بزرگ چچا پیر مولوی فخرالدین صاحب از جهت ارتباط قدیم بنشینیت بمدرسه والد ماجد هرگاهیکه می آمدند فرو کش میشدند و مولع وجد و سماع بودند در مدرسه شریف بلکه مسجد و صحن مسجد سماع بی مزامیرے شنیدند و وجد و شورش میکردند و چون میفرمودند که من مزامیر هم خواهم شنید پس مکانے قریب مدرسه که از خال من

بود خالی میکردند و فرش میکنانیدیم پس می شنیدند و شورش ها میکردند چون از زبان حافظ
مذکور همان الفاظ شنیدند پس مانخان راکه از فرزندانِ قوالان حضوری حضرت سلطان المشایخ
و خوش آواز و سلیقه شعار بود طلبیدند و در صحن مسجد بعد تشریف بدولتخانه بردن والد ماجد۔
سماع در دادند **شعر** زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد
بیک نگاه حافظ نور احمد را چنان شورش دست داد که از حجره خود بیرون آمدند و دست و پا و سر می زدند
چون قریب هلاک رسیدند هیچ تسکین نمیشد حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرف ها کردند تا تسکین
شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلانِ دیگران شیطان انگشت میکرد در فلانِ تو
تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شما هم سخنی زیاده نگوئید که سزای شما هم شود پس قصه
نقشبندی و چشتی و سرزنش دادن ایشان بیان کرد پس از جائی آواز برآمد فرمود این را الهام
میگویند بسیار مطبوع عمو لصاحب قبله بود در اثنا حکیمی آمده عرض کرد امروز واقعه
عجیب رو داد یعنی چپراسی نواب نوازشخان صاحب باستماعِ خبر بیماری پدر خود رخصت گرفته
بود چون آنجا رفت پدرش بعد دو سه روز مرد چون او را آتش میدادند برخاست و گفت که مرا
پائی برهنه بر خار خسک می بردند به تکلیف چون نزد بزرگی نقیبانش بردند گفت اینکس نیست
که او را طلبیده بودم پس هزارها کردند فرمود مغلطه قابضان روح شد آن حکیم عرض کرد که چنین
میشود فرمود جا بجا شنیده ام **ارشاد شد** از متوسلان حضرت والد ماجد زنی بود لاڈلی
خانم نام با ما کودکان انس تمام داشت ما هم فرمایش قصه فارسی باو میکردیم و فارسی گوئی در همین
مغلانیان آموخته بودیم الغرض بطور زنانِ دیگر معمول برای زیارت حضرت قطب صاحب رفته
بود آنجا او را سکته دست داد چنانچه هر چه آثار موت است از صورت و آثار ظاهر بود که بیک ناگاه
وقت غسل یا کفن و دفن چشم وا کرد و جانی پیدا شد بعد دو سه روز بدهلی آوردندش چون از حالات
اش پرسیدندش گفت مرا معلوم شد که یک سرسری از زیر انگشت پائی شروع شد بیهوش شدم
مرا جای بردند آن بزرگ به برندگان گفت که این لاڈلی خانم ولد فلان را نه طلبیده ام بلکه

لاڈنی خانم بن فلان را طلبیده ام مراد ہا کردند چون بہ تحقیق پیوست ہمون وقت آن دیگر مردہ بود
واین زنکہ را قوت حواس بالکل شدہ یعنی مزہ طعام واشخاص ہمہ فراموش کردہ بود گویا آن
زن نماندہ وچیز ہائے ترش بسیار میخورد اگرچہ دو سہ سال زیست لیکن بحساب ما مردہ بود کہ ہمہ
آنحرکات وسکنات وخوش لہجگی وفطانت وسخن فہمی نماندہ **قصۂ دیگر** قبل ہوش خودہم
ہمچنین نقل فرمود **مریدی عرض کرد** کہ شریعت محمدی چرا اکمل شرایع باشد **ارشاد شد**
وجہش اینست کہ در دیگر شرایع بلحاظ خصوصیات استعداد اُمت خاص وزمان ومصلحت آن وقت
بود کہ اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود ودرین شریعت بلحاظ مصلحت نوع انسانست
پس تخصیص اوقات واستعداد امت خاص نباشد بلکہ برائے ہر امت از فرض ونوافل وسُنت
بہ تشدد وسہولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد واین وقت ضعف است تفصیلش
گفتن نمی توانم **در جواب شخصے ارشاد شد** کہ خرید وہبہ مسلم جایز نیست مگر کافران حربی
مثل کوہیان وسکھان بطریق اولی ونزد بعضے بیع ذمی ہم جایز وخانہ زاد لیکن کنیز کے یعنی غلام
شخصے وکنیزک شخصے کہ خدای شدند فرزندان تابع کنیزک خواہند بود ومال ایشان ہم اکثر آزاد
نکردہ مگر نفقہ موافق زی ایشان واجب مالک خواہد شد **در جواب مریدی ارشاد شد** کہ حاصل
معنی لَاشِفَاءَ فِی الْحَرَامِ در حدیث آمدہ است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مریضے را فرمودہ بود
مگر شاید مراد حرام خنزیر وشراب باشد پس فرمود علما تجویز آن ہم عند الظن شفائی قوی کردہ اند
پس فرمود کہ نشاید **مریدی عرض کرد** کہ جناب مولوی فخر الدین صاحب را مردم میگویند کہ شیعی شیعی وسُنی
سُنی میدانستند مریدہم شیعی را میگفتند **ارشاد شد** آرے کلمات موافقت شیعی البتہ میگفتند
ومریدہم میگفتند از من کہ بسیار محبت وبی تکلفی بود در روزے پرسیدم گفتند در بعض امر موافقت شان
کہ رفتن مکان امام باڑہ ونذر کیرو پیہ وسبیل آب راہ تعزیہ وغیرہ الیشان موافق میشوند وبیعت
میگویند واز سبّ تبرا دست بردار میگردند اگر نامرضی باشد ہر چہ حکم گفتم باین نیت است خیر
بازآن **مرید** گفت کہ در بیعت طوایفان کہ ہنوز کسب میکردند چہ نیت بود فرمود ہمچو وغیرہ

طوائفان کلان بسیار دوست و معتقد و مرید بودند معلوم نیست کسب خود میکردند یا نمیکردند مگر
نوحیان شان همه اصوات مفردات خود ها میکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران ماتحت یعنے
سلطان المشائخ وغیره داشتند با صحابه اثر ظاهر دریافت ذکر مدائح و نام ایشان چشم پر آب میگردند
و تغیر ظاهر میگشت چنانچه روبروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
بعض چشتیه بیت هائی مرثیه حضرت سلطان المشائخ زبانی امیر خسرو میسرودند عجیب حال الشان
بود باز فرمود که مولوی فخر الدین را سوائے تغیر چهره و چشم اثر وجد ظاهر نمیشد مگر یاران
شان بسیار رقص میکردند چنانچه برائے همین در بند میکردند که عند الوجد یکے دیگرے را میکشید
و بر پاے حضرت می افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میزدند و همین نوع در تراویح مشید بیت کرده میکردند
و عرصه بعید میشد و در بند کرده میخواندند شخصے مقبول صورت و خوش آواز را حافظ کنانیده بودند
پیش امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیری تنگ آمده گله ها میکردند پس فرمود در جواب نواب
محمد سعید خان ارشاد شد که کنیزک دار الحرب بی نکاح جائز است از کفار نه از مسلم رامپور
و لکهنو وغیره دار الحرب نیست از کلکته تا لاهور همه دار حرب باشند در جواب آن بزرگ صحیح
ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند بخیال حضرت یوسف مگر در
گفتن مکرر است فرمود پس باستدعاے ایشان برائے حصول تقوی فرمود اَللّٰهُمَّ یَا مُصَرِّفَ
الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِیْ عَلٰی دِیْنِكَ وَ طَاعَتِكَ اَللّٰهُمَّ اٰتِ نَفْسِیْ تَقْوَاهَا وَزَكِّهَا اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَكّٰهَا ۔
هفت بار صبح شام میخوانده باشد اکثر مردم از وبا و خوف مرگ شهر را گذاشته بآنطرف رفتند ارشاد
شد منع است مریدی عرض کرد که سوائے ممنوعات شرعیه از آدمیت و وفا بعید است
استاد و مرشد و اقربا و احبا را گذاشته رفتن فرمود لهذا منع آمده پس فرمود که سابق ازین این
چنین امر در عمر دم قصبات بسیار میشد چنانچه بزرگے از قصباتیان وحید الدین نام از مولوی ثناء الله
صاحب بسیار آشنا بودند وقتیکه قتل عام نادر شاه شروع شد شنیدند که نوبت قریب محله مولوی
صاحب رسیده پس ایشان از مکان خود که جانب شرق بود دیگ نیچه بدست گرفته باراده آنکه

اگر گشته شدیم خیر والّا همراه مولویصاحب هرچه خواهد شد اتفاقاً انکه با وجود چنین آشوب عظیم سلامت رسیده آن مکان هم هنوز بقتل نه آمده بود که مژده امن رسید پس مریدے عرض کرد که اکثر مردم اراده وفا بلکه وفا هم تا حال در قصبات می نمایند چنانچه قصبه محب شیخ مبارک الله و فائے شان با وجود ممانعت بسیار خوشوقت گردید و مکرر دعائی خیر کرد و مشتاق گردید دمعنی صدقه ارشاد شد انچه از جنس طعام بالقد بنا بر تقرب الی الله عموماً نمایند صدقه است آنحضرت نمیخوردد وانچه بنا بر تقرب مذکور بتخصیص یوم با شخص نماید هدیه است میخوردند تا انکه جمله طعام عموم صدقه باشد بلکه بر هفت هشت نوع طعام عموم که صدقه نمی شود مثل وکنیره ولیمه را نام برد ؛ مریدی را ارشاد شد که بسم الله سمیری سامری سمرونا اندونا تعویز کرده برائے بند خون بواسیر فلان را بده زیر ناف بلکه بجانب پشت بندد ولی بسم الله او آدانا ماما اسمت سمیری سواها بواها سامری سمرونا اندرونا تعویذ وجوهت نهارا بر کلوخ مالیده کلوخ ندبور برسه مرض مذکور بحالت مریدی عرض کرد ارشاد فرمود که برای تپ ولرزه کسی را نوشته دهد بسم الله الرحمن الرحیم قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ يَا غَفُوْرُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ يَا غَفُوْرُ يَا غَفُوْرُ يَا غَفُوْرُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ يَا غَفُوْرُ ارشاد شد که قصه شعریات که رشته خطائے در فارسی وسوئین در هندی گویند وانچه هم فارسی افصح است یعنی نسبت بآنحضرت حضرت فاطمه نمایند صحیح نیست مریدے را ارشاد شد که برای بند خون بواسیر لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ در سطر اول و در سطر دویم کاغذ سفید در میان گذاشته لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ زیر چارپائی کار و بالائی کاغذ مذکور در زمین زند بالائی آن آوندگلی سرپوش کرده بران چارپائی بنشیند بخسپد برای حاجت هر جا که خواهد رود و باز بیاید و بنشیند اگر کارد دسته آهن باشد بهتر هر طور خون که از بدن جاری باشد بند گردد مریدے عرض کرد که چون بنده تعویذیات عملی می نماید و بهتر نمی شود هم میخورد باز دل نمیخواهد ارشاد شد نه دعا و دوا همه یک حکم دارد گاهی میشود گاهے نمیشود

بنا بر حکم خداوند دوا . دعا هر دو بمقدور بعمل باید آورد آینده اختیار خداست در عدم قبول هم حکمت است یکی آنکه خدا معطل شود یکی یاران خواهد و یکی نخواهد در هر دو عمل تعارض شود

حسب تذکره ارشاد شد که زنکه در مسجد نبوی جاروب کشی میکرد ناگاه مرد وقت شب دفنش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند بر قبر او رفت و نماز جنازه خواند بمعاینه نور وسعت قبر پرسید بسبب کدام عمل است عرض کرد از جاروب کشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار آمد باز مریدی عرض کرد فی الواقعه در هر چیز حکم تاثیر یکسان است انچه محسوس است کم عقل می شناسند و از معقول بسبب عدم تعمق منکر میشوند خلاصه آنکه بنا بر بجا آوردن حکم دوا و دعا سعی باید کرد اعتماد بر خداست هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعض امر متعلق بعض کرده است چنانچه موسی علیه السلام را درد خاست رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز همچنین شد باز بی علاج به شد باز حکم شد که نزد طبیب برد موسی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کارخانه طبابت ما را ضایع کنی یکدو بار خلاف هم کردم شخصی عرض کرد که طعام ڈوم و طوایف برابر است ارشاد شد که اگر ڈوم چیزی مینوازد حرام است و طوایف زانیه دمحش مگر قرض کرده اگر خواهد بدهد حلال خواهد شد گوا دا از همون مال حرام کند جایز است و بقال را که عوض میگردد یا فروور را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یا رد کند یا چهار پایه وغیره بدهد شخصی پرسید که لقمه دادن در قرض درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند اصح همین است که لقمه باید داد اگر غلط گوید که معنی تغیر شود مثل ایاک نعبد لقمه فرض است والا مستحب ارشاد شد که وصل ن قبل اه خوب نیست اگرچه نماز نمیرود ارشاد شد که قصه سیف الدین نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار خسرو انچنان خواندی که همسایگان بیدار گشتندی

شعر همه شب زود هی را بره صبا نشسته | همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته
غرضے ورا امکان چه خیال فاسد است این | هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته
بعد اصلاح فرمود موتراشی بتراشید سرم | هیچ از قاعده بیداد نکرد

درباب فضلت جاروب کشی

بوست برکند ز سر آن ظالم | اینقدر بود که پر گاه نکرد

حسب تذکرہ ارشاد شد کہ قوالی پیش بزرگے شعرے خواند ـ شعر ـ

سوختم شعر خود دہان خواہم شد ؛ تا بوسہ زخم بر لبت انگہ کہ بخوانی ؛ پس خوش شد و برائے دیدن آن شاعر بخانہ اش رفت او گفت مرا بہ بخشایش دعا کرد و را بخشیش رسید پس فرمود کہ عجب حال است کہ این قوم با وجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بے کیفیت میشوند پس فرمود ؎

عیدگاہ ما غریبان کوئے تو | انبساط عید دیدن روئے تو

صد ہلال عید قربانت کنم | اے ہلال عید من ابروئے تو

باز ارشاد شد لیس العید لمن لبس الجدید بل العید لمن امن من الوعید لیس العید لمن رکب المطایا بل العید لمن غفر لہ الخطایا ارشاد شد کہ صدقہ فطر اگر متکفل قوت والدین است از طرف غلام اہلیہ شان ہم ادا نمایند و نقد ہم اگر بدہد مضائقہ نیست عند التذکرہ ارشاد شد ست تاج بر سر دار این نکتہ خوش سر اید پاکز شافعی مہر سید اقبال این روایت شخص آمدہ عرض کرد کہ سابق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالا ہر جا کہ میروم کافر شدہ می ایم ارشاد شد اگر باین یقین نزد بزرگے می رود کہ خلاف تقدیر خواہد کرد از اول کافر شدہ می رود و تقدیر چنین است کہ ہر چہ میخواہد می کند چنانچہ قصہ حضرت امام حسین علیہ السلام کے میخواستند کہ چنین شود آنحضرت سہ نوبت دعا کردند کہ تقدیم خلافت علی برابی بکر شود و تقدیم ابابکر شد آنحضرت دعا کرد کہ امت ما ہم قتال و جدال نکنند ارشاد شد کہ خواہند کرد مقبول نشد ارشاد شد کہ در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فہمیدہ اعتقاد باید کرد و باید فہمید کہ نویسندہ حال اولیا سوائے کرامت و خرق عادات کے میتویسد ارشاد شد کہ برفتن عطش خود ہمین کمال است حالا ہمین دعا باید کرد کہ عطش رود بسیار کسان ہستند کہ بہ تسکین نشستہ اند باز مریدی را ارشاد فرمود کہ یاد داری حالا وصول ہمین نوع تعطش است بسیار سخن پختہ است ارشاد شد ـ انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم کسے است که بروی گناه محال باشد با وجود استعداد گناه محفوظ کسے که از گناه ممکن
بود گو واقع نشود اول مستلزم محال است دویم ممکن غیر واقع ارشاد شد که روضه حضرت
غوث الاعظم راکه کافی گویند تاریخ یازدهم بادشاه وغیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام الله
و قصاید مدحیه وانچه حضرت غوث در وقت غلبه حالات فرموده اند وشوق انگیز بے مزامیر تا مغرب
میخوانند بعد ازان صاحب سجاده درمیان دیگر واگرد او مریدان نشسته وصاحب حلقه استاده ذکر جهر
میگویند درین اثنا بعضے را وجد وسوزش هم میشود باز چیزے از قبیل سابق خوانده انچه طیار می
باشد از مثل طعام وشیرینی نیاز کرده تقسیم کرده نماز عشا خوانده رخصت میشوند ارشاد شد
شب پانزدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنے تجلیات الهی بر سماء دنیا میشود
اگر تواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد وبقول مشایخ صد رکعت بعد الحمد لله قل هو الله یکبار به
پنجاه سلام یا دو رکعت بده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص ونیز فرمود که در حدیث ضعیف که سند
آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد ادائے آن چهارده چهارده
بار سوره الحمد وسوره اخلاص وسوره الفلق وسوره الناس ویکبار آیته الکرسی ویکبار آیه حریص
علیکم با عنتم خوانده دعا در حق خود واقربا خود واحیاء کند ونیز فرمود - که یس یکبار خوانده یک
دعا در حق خود یا هر که نماید باز هر بار خوانده یک دعا میکرده باشند مقبول خواهد شد ارشاد شد
که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقدیر مبرم است معلق را دخل نیست مگر در بعض جا که
ازان معلق شود چنانچه قصه آنکس که روزینه در تمام سال که چندمن بود همه یکبار گرفته تصرف کرد و
باز یافت ارشاد شد زکی آنست که اعتبارات ثلثه را بمجرد گفتن بفهمد لیکن نه از تقریر بنده ارشاد
شد المعاصرة سبب المنافرة ارشاد شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
در هند وولایت نخواهد بود واهل قصبات را ازین فنون مناسبت نمی باشد مگر مولوی عبد العلی
صاحب را عمرے دیده پرسید که تجدید بیعت از شیخ واحد آمده ارشاد شد که آرے اگر نعوذ
بالله خلاف طریقت یا شریعت چیزے کرده باشد واجب است اگر پیر موجود نبود از خلیفه و مرید

با ہمطریق الاسلم الاحب چنانچه بزرگے بود که از کلاه دوگیر بار چه هر روز بیعت میکرد باز فرمود کتابهای
این مسئله مثل اداب المریدین دیگر اند واین فن دیگر وعلم دیگر است در جواب سایلی ارشاد
فرمود که نیت روزه رمضان شریف در روزه نفل در روزه نذر غیر معین تا دو پاس روز هست
مگر نیت قضای روزه در روزه نذر معین از شب می باید ارشاد شد که قصه چذبا جد بنده که
مشهور است از بست کس شنیده باشم و بسیار مشهور هر چند که تقریر این سخن آنخوان فروشی هست
مگر بیش شمایان که مریدے و مولوی صدر الدین بودند امینست که خواجه سلطان عامل و ذمه
دار خزانه بنگاله که مرید خاص و عاشق آنجناب بودند روزے اسپے خوب که بهتر از ان کم میباشد
خریده بودند بنا بر انکه درین امر بصارت بود آوردند فرمود عیبے قوی دارد که زیاده از سه روز
نخواهد زیست آنکس بسیار بجاجت نمود و قریب تلف رسید بپاس خاطرش از عمر زنکه بدل ساخت
چنانچه بعمر صبی او همو ندم مرد و نیز فرمود که حضرت آدم را چرا از جمیع انبیا حضرت داؤد خوش آمد
سر آنست که اوشان را هم خطائے افتاده و از ان پشیمان گشته ازین جهت مناسب است
باز فرمود کارخانه خدائے عجیب است بخیال علمائے ظاهر نمی آید با هر کس معامله جداگانه میشود
باز فرمود که امشب همه آمرزیده میشوند مگر نه کس تا که توبه نکنند نمی بخشند هر که مشرک باشد
و کینه دار و طوالیف وغیره زانیان و عقوق والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و متکبر از غاز الدین بخاری

بیت فزود حسن رخ باز از برید ن زلف — زشب هر آنکه بکاهد بروز افزاید

از ارسطو پرسید ند که افلاطون چگونه شخص بود گفت بے مبالغه الانسان یا الانسان ثم الاله ارشاد شد
قاعده خواندن مهر آنست که از آخر خواند چنانچه در سجع گفته پس از فاروق و عثمان جانشین آمد محمد
را ارشاد شد حضرت دهلی کنف دین داد جنت مدنست که آباد باد گر شنود قصه این بوستان
مکه شود طایف هندوستان فرمود که در وقتیکه خسرو گفته دهلی همچنین بود که هیچو نظام الدین
اولیا سلطان المشایخ موجود بود که میگویند چون آدم داخل غیاث پور میشد حالش دگرگون می
شد حسنت قلبی کرده - فرمود که سید حسن رسول نما معصر جد شریف بود و بسیار دوست بلکه مصاحب

ہم میکردند چنانچہ روزی برائے ملاقات رفتہ بود بر چارپائی نشستند وگفتند دانستند کہ چرا نشستم تا مریدان شما ناخوش شوند جدم فرمود ہرگز ناخوش نخواہند شد چراکہ سگ دگر بہ ہمیشہ بالائی یا بربام مے خرامند بسیار محظوظ شد وقوی خوش طبع بود وبسیار بیباک بود چنانچہ فحش ہم گاہی برزبان می آورد دو وستہ قصہ ابتدا وانتہا بیان سیکرد بلکہ درنخش کرامت ہم میکرد بس قصہ سگ وحمل شاہزادی دودست دہد ایتہ ازکودکان ہم بازی میکرد قصہ عالمگیر ہم گفت ؎

یارسول اللہ مے گویم کہ مہمان توام ۔ مانعیتے ہی طعمہ خوار ریزہ خوان توام

برلب افتادہ زبان گرگین سگے ام تشنہ جان ۔ آرزومندی سے از بحر احسان توام

بزرگے سوال کرد کہ اعمال سفلی قوی التاثیر واعمال علوی ظاہرا ضعیف الاثراند جواب چیست امرشاد شد درشرع شریف منع استعمال سفلی از جہت نقصان دین است نہ ازجہت انکا تاثیر مثل حرمت اکل سم کہ تاثیرش بین است ووجہ تاثیر جلد آنست کہ احوال وزور ایاسیان وغیرہ زیادہ از بادشاہ ووزیر سیدانند پس تدبیر از عدالت بدیر مے شود وتدبیر اندیاسبانان جلد ہمچنین باید فہمید مثل موافق است ارشاد شد کہ طریق فرق خطرہ نفسانی وخطرہ شیطانی چہ طرز باید کرد یعنے شیطانی آنست کہ سحاج نمیکند ونفسانی سحاج سیکند اگر عبادت لطور خود بخوبی میکند والا فلا مثل اگر چیزے میدہد بہ نیت خالص خرچ مینماید واگر بسمع دریا میدہد کہ بہ نیت خالص خرچ مینماید دمیدہد وخطرہ نفسانی آنکہ سحاج نماید بزرگے پرسید کہ کدام اشد اینہاست فرمود نفسانی چراکہ سحاج میکند مثل جنگ انگریز ومرہٹہ باز فرمود خطرہ نفسانی بمشکل دفع مے شود جنگ صف مینماید داد بعرادے مینماید دیگر خلق ودنیا مثل زن و فرزند ولباس واسباب باز فرمود دراندک حرب شیطان دفع میشود ونفس بدقت باز فرمود حُبُّ الدُّنْیَا رَاسُ کُلِّ خَطِیْئَۃٍ باز فرمود روزے شیطان نزد حضرت یحیی پیغامبر کہ گاہے بقولی پیغامبر قصد گناہ ہم نکردہ آمدہ آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کردہ پرسید کیستی گفت شیطان فرمود چرا آمدہ گفت برائی مشکلے وآن آنست کہ بعضے مثل گاو بہر جانب کہ میخواہم

میکشیم و بعضے مثل شما عباد اللہ المخلصین کہ براین دخل ندارم اما آنکہ او شان را از محبت کمال و چہار روز و سال دو گھڑی بکاری مستعد میسازم ناگاہ خوف الٰہی غالب میشود و باز سے مانند و گریہ و زاری مے نمایند باز فرمود کہ کار شیطان آسانست کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر اللہ و تلاوت قرآن و علاج دنیا زہد و علاج خلق عزلت مگر علاج نفس دشوار کہ فرمود کہ اعدا عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ فہمیدن علاج آن دشوار ہر چہ خواہد ہرگز نباید داد مگر در پردہ شرع عجب و حسد و دوام قوی شیطانی است کہ اولیا را ہم ازان مے برد چرا کہ این عجب تعلق از عبادت دارد کسبے و کلال چہ عجب خواہند کرد قولے نیا بر تمام جیتے تو پیدائی خود آمد حضرت سلام اللہ یا سلامتہ اللہ فرمود بعد ازان قوال مذکور را فرمود کہ چیزے از دہنا سری بخوان در مدرسہ شریف چیزے سرائیدہ چیزے دیگر شروع کرد فرمود ہمون سابق را باز خوان تا دیرے خواندہ باز چیزے دیگر شروع نمود فرمود ہمون خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بندہ را خللے پیدا گشتہ شاید کہ کسے سحر کردہ باشد فرمود کہ خواہی آمد تدبیرش کردہ خواہد شد باز قوال عرض کرد کہ چیزے از اشعار عربی خود برائے سرائیدن بندہ را ارشاد شود فرمود مدرسہ نیست کہ عربی باید ہندی برائی این امر خوش است باز الحاح نمود فرمود مضایقہ نیست گفتہ خواہد شد بعد یکدو گھڑی خطاب بسمت مریدی کردہ ارشاد فرمود سابق دردسری کہ داشتم از استماع اصواتش زائل گشت گرہ سربردن جانب قلب نمود گرہ کشا گشت شخصے عرض کرد کہ بعد مردن عرصہ بست بجز ورشدہ کہ قبر منہدم گشتہ درست نمائیم یانہ ارشاد فرمود کہ مضایقہ نیست اگر نتوانند مردہ را ہم کشاید لیکن پردہ کردہ دہد و معاینہ نکند ارشاد شد کہ کودکان کہ ہنگام مشی مردان را مصافحہ و قدمبوسی شدن می بینند خود ہم ہمو نطور می کنند فرق مقلد و محقق ہمین است محقق آنچہ میکنند دیدہ و فہمیدہ میکنند باز فرمود کہ تقلید ہم خوب است لیسا اوقات بکار سے آید پس قصہ نقل حضرت موسیٰ از کتب صوفیہ نقل فرمود مریدے سوال کرد کہ بعد مرگ علاقہ یا بدن اگرچہ خاک گشتہ عامی باشد یا ولی می ماند یانہ ارشاد فرمود کہ البتہ جاسے کہ اکثر اجزا میباشند می ماند و لیعا

چندے کہ بعضے سی سال گفتہ اند کم میگردد مگر بعض اولیا را کہ خدا را فیضان معرفت ایشان
منظور میشود زیادہ باقی مے ماند باز فرمود ہمین رفتن خانہ کوچ از شہرے بشہرے شمیل مو ہبت
ترک این چیز در چیزہاے دیگر است پس فرمود در عرس عبدالعزیز شکربار بود شاہ
غلام سادات صاحب کہ وسجادہ دہلی بودند با مریدان و فرزندان خود تشریف میداشتند فرمائش
قوالان کردند بپاس چشتیت قوالان طلبیدم آنہا ہمین قطعہ آغاز کردند ؛ ؛ **قطعہ**

ہو شم نہ مصاحبان نہ خویشان بردند ؛ این کج کلہان ہوی پریشان بردند
گویند چرا تو دل بخوبان دادی ؛ واللہ کہ من ندادم ایشان بردند

وہر دو فرزند شان زلفین آویزان کج کلاہ و وجیہ و صاحب نسبت بودند عجب حالتے بود کہ یکدیگر
را آغوش میگرفتند و بر پاہائے می افتادند و دیگر سجادہ شاہ آوا دالہی کاغذی بودند اکثر در محافل
پایان وجد و رقص ہاے نمودند مولوی صاحب را در محفل غیر سوائے چشم پر آب و تغیر چہرہ بلکہ در
مجلس خاص ہم زیادہ ازین نبود از برادر کلان شاہ عبدالعزیز شکربار تخلص خیالی خلفائے
شان کلان شیخ عمر دہی شیخ الہ بخش گنج کس گڈہ کشمیری شیخ عبدالرزاق جنجہانوی شیخ
شیخ پیر محمد میرٹہی شیخ امان پانی پتی شارح سوانح ارشاد شد؎ ای تیر غمت را دل عشاق نشانہ
خلق تبو مشغول تو غایب ز میانہ گہ معتکف دیدم و گہ ساکن مسجد یعنی کہ ترا می طلبم خانہ بخانہ
حاجی بہ رہ کعبہ و من طالب دیدار او خانہ ہمی جوید و من صاحب خانہ مقصود من از خانہ و بتخانہ تو بودی
مقصود توئی خانہ و بتخانہ بہانہ تقصیر خیالی بامید کرم تست یعنی کہ گنہہ را بہ ازین نیست بہانہ
حسب تذکرہ ارشاد شد کہ صوفیہ میگویند **شعر** در کنز و ہدایہ نتوان یافت خدا را
دل نسخہ عشق است کتابے بہ ازین نیست فرمود صوفیان قصہ وغیرہ را سوائے حدیث و
قرآن طعن کردہ اند؎ جنون نے جلد جب صدرا کی پہاڑی تو ساری جیر ڈالی میبذی کی
باز خواندہ از حال شہر حکیم درجواب مریدی ارشاد شد کہ در منع خواندن ورد در
اثناء راہ ہر چند در نظر نہ آمدہ و خواندن قرآن از آنحضرت در راہ ثابت شدہ کہ مردم شان

نامعقول از توجه روح میگویند از توجه هم ضروری نیست چراکه مثل نور آفتاب خواهد بود مگر دریا
های ناپاک مثل کوچهای تنگ نباید خواند بزرگی را در مدرسه شریف در وقت بود آه آه میکرد
ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آمین یعنی آه میکرد منع کردند پس آنحضرت فرمودند
بگذارید او را که آمین هم یکی از اسماء الهیست بدان استراحت میگیرد بیمار **اشعار**

چو آن جان جهان این گلستان شد از چمن بیرون ✽ روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون

در جواب سائلی **ارشاد شد** که جماعت هر چند بجاهای متعدد در یک مسجد درست شود مگر نباید
خواند هر همه ها را لایق است که فرض یکجا خوانده تراویح را بجماعتهای مختلف خوانند شخصی عرض
کرد فلان مرض تازه باید کرد **ارشاد شد** یک قوم امراء است که از شان ایشانست که در
اندک مرض جمیع اطبا و ادویه وغیره استعمال میکنند و جماعت فقراء و غرباء است در شان ایشان
است که چندان جستجو نمایند و بعد دو چهار روز اگر طبیبی یا غریبی دوا دهد همچنین یا بیار دو یا الله ملید
دوائی بخورد و استعمال نماید چنانچه بنده را کمتر اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل الهی همه ادویه
و اطبا آنحضرت را موجود اند مگر رنج اختیاری ندارند فرمود خیر رنج را کسی اختیار نمیکند این حرف
تن است برای گفتن مگر اینکه در میان دو رنج آهون را اختیار میکنند چنانچه از رنج رجوع باطبا
و تلاش دوا وغیره رنج اندک جسدی قبول کرده میشود همچنین دوسه مثل فرمود چون در تراویح
آب آمد و امام قرات کم نکرد و لباس مردم تر شد بعد استماع آن **ارشاد فرمود** که جائز است
ترک نماز کرده بجائی محفوظ رفتن خصوصاً در وقت رنج بعضی و نیز کم خواندن قرات و اکتفاء بر
انا اعطیناک الکوثر بهتر است **ارشاد شد** رجب را آنحضرت ماه خدا و شعبان را ماه خود و
رمضان را ماه امت قرار داده لهذا حضرت امیر گفته رابع الرجب اول شهر صومکم و یوم نحرکم مریدی
عرض کرد که فائده طی سلوک بطور مجددیان و اصطلاح شان چیست **ارشاد شد** که حضرت
مجدد و اتباع شان میگویند که این طور خاص ما را عنایت شده هیچکس نبود دیگران گویند که
ما را هم این امورات و مقامات پیش می آیند مگر تذکره شان نمیکنیم پس فرمود که چهار فائده خوب

یکی آنکه از الحاد محفوظ می ماند چرا که چون پیش از فنا بعضی را توحید منکشف میگردد بطرف الحاد بعضی رجوع مینمایند و اینجا اکثر نمیشود و اگر میشود بر توحید شهودی حمل میکنند دیگر از خاصه ایشانست که آدمی متشرع می باشد پس **فرمود** که دو سه قباحت هم هست اعلی ترین آن اینست که بر همون اکتفا می نماید و چیز کم را بسیار میداند و عجب و پندار هم میشود لیکن این همین است که از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر و چه باطن کمتر میشود مثل علم ظاهر مثل علم باطن هم باید فهمید **باز فرمود** هرچه شود غنیمت است همه بهتر اند **ارشاد فرمود** که بعضی بزرگان ملامتی هم بودند **چنانچه** بزرگی خواست که زحمت خلق از خود دور کند در روز صوم رمضان شریف از دوکان نان بائی که پسر قلاش بود و خود مضطر بوجهی بس نان گرفته خورد خلقت متنفر شدند از اصحاب خود حقیقت امر بیان کرد **باز فرمود** پس قصه مولوی روم و شمس تبریز همچنین است که مولوی سواره میگذشت و ایشان غریبانه استاده سوال مسئله میکرد چنانچه از مولوی هم پرسید غالبکه مسئله توحید باشد پس مولوی هم دانست که شخصی خوبست و شمس الدین هم دانست موافق عمل و لایت بریک اسپ سوار هر دو بخانه رفتند چون مولوی بسیار خوش شدند مهمان داشتند وقت شب شراب طلبیدند و گفتند نا محلم زنکه هم باید پسر و دختر خود معه شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد که بسیار محبت و باهم فائده ها بود مثل بسیر تعریف مینماید **مثنوی** چون حدیث روی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سر در کشید واجب آمد چون که آمد نام او شرح رمز کردن از انعام او و شمس تبریز از اوحد الدین کرمانی است و مولوی مرید پدر خود در طریقه کبرویه **باز در جواب** سائلی فرمود نیسه بودنش و تولدش از خاک منصور غلط است و دیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مستانه گو این غلط است که تصنیف مولویست **مولوی** خوب میفرمود باز فرمود در مقدمات شمس تبریز خوب دیده ام که با خدا دیوانه و با محمد هوشیار است نعت خوب میگوید با خدا هرچه میخواند میکند **ارشاد شد** قصه عجیب است پیش حضرت والد ماجد بقسم غلط میگفت یعنی کشمیری بطرف ملک دکن رفته

پیش راجہ در فرقہ یادر چپان نوکر شد بعد عمر دلش موافق دستور آنجا منجملہ جماعہ خدام خاص این
کس راہم در سرداب بہ نہادند چہ می بیند وقت شب دو فرشتہ مہیب چنانچہ در حدیث است آمدند از
خوف اینہا بگوشہ رفتم معلوم نیست ماراجہ چہ سوال جواب شد آخرش او را میزدند داعضایش ریزہ
ریزہ شد ند با ہمہ بیہوش شدیم و بعضے مردند و من کلمہ میخواندم و فرشتہ ہا جانب من دیدند و مارا
بعد از گفتن کہ چرا آمدہ بودی در کشمیر رسانیدند پارچہ از اعضایش کہ بہ بدن من ریزہ شدہ رسیدہ
بود سوزش آن نمیرفت ہر چند معالجہ کردم بہ نشد در دہلی آمدم پیش بزرگان و اطبا رجوع کردم ہیچ
فائدہ نشد مگر عم شاہ ابو رضا محمد ورد فرمودند تا جنیکہ بردست لف زدہ برانجامی بالم تسکین مینماید
سخت تنگ ہستم در جواب سائلی ارشاد شد کہ از متروکہ مردہ بعد ادائے دین کہ حق عبد ہست
تخمیناً اگر معلوم نباشد سر نماز فوائت دو آثار گندم شرعی کہ معہ و تردد از دہ اثار میشود و برای روزہ
ماہ رمضان شصت اثار شرعی و برائے زکات ہم و برائے حج ہم نفقہ و سواری آمد و رفت آنکسا نیکہ
اگر می بود آنہا را امید او بر ذمہ اش فرض بود باید داد ارشاد شد در وقت اضطرار یا ضرورت
مثل فاقہ و جامہ عریانی یا خانہ یا بربادی کشت یا بربادی انچہ دران مبلغے خرچ کردہ شود دادن
جائز است و مواخذہ نخواہد شد ارشاد شد آستین دراز ہر چند گناہ نیست لیکن زیادہ نمی
باید مگر بنا بر ضرورت یا مصلحت ارشاد شد کہ در وقت ما دو حادثہ پیش آمدہ بود یکے آنکہ
قاضی قصبہ سونی در صوم حقہ مے نوشید و گفت کشیدن دخان موافق روایت ہدایہ جائی کہ گفتہ
اگر خاک و غبار و دود بسیار بحلق رود صوم نمی رود و خلقے اتباع او میکردند ہر چند فہمانیدم کہ میان
دخل داد خال فرق است لیکن نشنید آری اگر در شکم وغیرہ شود پس فتوی باید داد کہ در صوم حقہ
کشد و فدیہ دو اثار گندم میدادہ باشد دیگر چند افغانان با فغان امیرے فتوی و روایات
بنا بر جواز مغز روشن در صوم نوشتہ دادہ بودند چون نوبت بمن رسید فی الواقعہ در روایت
اشتباہ میشد لیکن غلط است و دمیدن مغز روشن غیر جائز در جواب ارشاد شد کہ خواندن سورہ
انعام و سورہ عنکبوت و سورہ روم در شب بست سوم رمضان شریف بنا بر دخول جنت عمل

مشایخ است در حدیث نه آمده واگر باشد در ضعیف ارشاد شد که اصل کیفیت و نسبت است
بهم باید رسانید و دران مشغول باید بود باقی موافق استعداد آنچه مقدر است بظهور خواهد رسید
ه حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را ؛
ارشاد شد جامع قوت نسبت و کشف چند شریف بودند چنین کس کمتر می شود هر کرا نسبت
بقوت می باشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگواران زمان سابق را نام بردم مریدی
در حصول این امر عرض کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود اصل رنگین شدن
دلست که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آید نیست کشف گوئی بیش از حصول دنیا نیست باز
فرمود کشف قبر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت وغیره میسر میشود مگر کشف حقایق
القائی نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی آید مریدی حال شاه روشن علی
صاحب دهنگوری عرض کرد و تاثیر صحبت و بعض کشف گوئی و بعض صدور خرق عادات ارشاد
شد غنیمت باید انگاشت باز مریدی را فرمود که پائین چارپائی منشین چون نشست
فرمود **ه** صدر هر جا که نشیند صدر است ارشاد شد که غزلی بسیار خوب معلوم شد روزی
می سرودند **شعر** هر جا که کنم خانهٔ هم خانه ترا یابم آنجا نروم هرگز کانجا نه ترا یابم
شاید از جامی است ارشاد شد که برای تعزیت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت هم رفته در
حدیث آمده چنانچه کودکی را لال مرده بود و آنحضرت تعزیت فرمود ارشاد شد که در حدیث آمده
که کتابت بزنان نیاموزید و رسیدن بیاموزید و بهترین عورات رسیده و بهترین مرد تیراندازان
در جواب سایلی افغانی ارشاد شد که دستور عرب چنان بود که اسم عم و جد برادرزاده می نهادند
چنانچه مغیره رئیس قوم بنی مخزوم عم حضرت ام سلمه که خالد پسرش و عبداﷲ پسرش مسلمان شده پسر
عبداﷲ که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمد و کابل را فتح ساخت از افغانان
آنجا قرابت کرده قلعه حسن ابدال ساخت بعضی افغانان اولاد آن خالد بن عبداﷲ بن مغیره بن
خالد باشند حمقای ایشان آن نام به بیگی خود قرار دادند ارشاد شد که در ملک چین گربه

کمتر می باشد و موش ها بسیار جری شخصے از والد ماجد نقل میکرد که همراه من گربہ بود تا جائی
که در چین میرفتند رفتم دیدم که گلوله بازان در وقت طعام را چه برائے رفع موشان مے
استادند من گفتم جانوری در هندیه بالضد روپیه می آید از آواز ش موشان می رمند
چنانچه فرد ختم از آواز ش بالکل موشان رمیدند شخصے اعتراض نمود که بے دیدن گربه موش
چسان گریخت ارشاد شد بزیا اسپ گاهی شیر یا گرگ را دیده است که بالطبع میرمد گاهی
بعد عرصه احوال بزرگان از کدام کتاب می شنید ارشاد شد که روز یکشنبه بر قبر معروف
کرخی اجماع کثیر می شود و بیماران شفا می یابند عند التذکره ارشاد شد که هر چند حدیثے
درین باب ندیده ام مگر میدانم که اگر کسے روزه نفل بدعوت یا گفته کسے افطار کند بهتر
است نزد امام شافعی خلافاً للحنفیته قضا هم نمے آید به بزرگے ارشاد شد صبح و شام
شصت ودو بار یا حمید میخوانده باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفهوم گاڈی واقفیت
ندارند اگرچه عجله میگویند در جواب مریدے ارشاد شد که نسبت ذوق شوق در صحابه هم بود
لیکن کم ارشاد شد حدیث مشهوره کل طویل الی آخره صحیح نیست باهم در امثال میگفتند
ارشاد شد حضرت موسی بسیار طویل بود ابی بکر و عباس همه طویل القامت بودند
عقل الناس ارشاد شد روزے میان صدیق و فاروق مرتضی میرفت گفتند
نت بیننا کالنون فی لنا جواب شد لو لا فی کم لصار لا مریدے عرض کرد که امروز مولوی
بل درس میگفت که حکم تسحروا تاکید ان بجرم عرب بود که کمتر میخوردند و روزه بنا بر کم خوردن
ست ارشاد شد که امروز بسیار ضعف است سخن مختصر آنکه اگر خورندگان سحر اقرار تکلیف
یخ خود ها نمایند سخن ما حق است و الا لا پس فرمود بیک فائده سحر خوردن آنست که بیدار
واهد شد ذکر خواهد کرد نماز خواهد کرد لا اقل خلاف عادت خواهد شد پس وقت خوردن بنیند
فت خفتن و آرام میخورانند و این تعبیر بطورے فرمود که آن مرید بدل خود عهد کرد که همه
همیده و فرموده مقتدایان خود بعمل باید آورد و شاید گذاشت و قبول بدل باید نمود کو بالفعل

حقیقت آن نشین نگردد واگر نیت درخلاف آن دست دہد بطوری عمل باید کرد کہ نیت
ہم درست ماند وعمل ہم از دست نرود مثلاً وقت سحر بیدار مقرر باید شد و یک قدح آب یا یک
خرما باید خورد و ہر دو عمل بدست آمد و مدعای ہر یک حاصل شد ارشاد شد در حدیث آمدہ کہ
تحفة الصائم الطیب والجمر ارشاد شد خراز وفار اگویند کہ در سرمی افتد در تذکرہ قتل نادرشاہی
و عزم جوہر شدن شرفای شہر کہنہ و جواب والد ماجد قصہ امام علیہ السلام و بردن کاملان ہر
فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشتہ دادن بر ہمہ فضلا سبقت و ترجیح او شاد
حکیم علوی خان کہ واقعی ہیچو طبیب پیدا نمیشود و معاف کنانیدن نور ہای مصادرہ جمیع ارباب
نشاط و خواندن شعر ہنرا پیش شاہنشاہ مشہور ؎ شمع میگوید باہل بزم باسوز و گداز
؎ سر بریدن پیش این سنگین دلان گلچیدن است ؎ و نیز در ذکرش فرمود کہ روزے
بخانہ منور خان پسر روشن الدولہ می سرائید کہ سواری شاہ بھیکہ آمد مردمان پنہان کردند
بزور روبرو شدہ عرض کرد کہ سماع من بشنوید چون چشتی بودند شنیدند خان این بیت
حسب حال خواند کہ شیخ واتباع او بیہوش گشتند ؎ من خود چندانکہ مینمایم ہستم
؎ تو ہم چندانکہ مینمائی ہستی روزی در مزاج امیر خان پرسید خا یہ غلامان خوردہ جواب
داد بر سفرہ نواب دیدہ ام ارشاد شد کہ مردم روم و کشمیر بالطبع خوش لحن میشوند چنانچہ
در عہد صغر بندہ خطیبے از روم آمدہ بود در استماع خطبہ اش مردم بیہوش شدند و بعضے
نشستند و برخی دل گرفتہ ماندند و آنہا کہ سخت دل بودند میگفتند کہ آوازش ہیچو تیر در دل
میخلد ارشاد شد در حدیث آمدہ کہ در آخر زمان قومے پیدا خواہد شد کہ قرآن را تغیر ہیچو غنا
خواہند داد و در باشید از ان و آنحضرت فرمودہ قرآن را بلحن عرب خوانید اگرچہ پستی
و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغیر الفاظ واقع نمیشود و نخوانید بلحن یہود و بد فرمود قرآن
خوانندہ را بلحن و راگ ارشاد شد کہ نوشتہ اند راست و دروغ خدا داند کہ روزے
دارا شکوہ حفاظ لاہور را جمع کرد از یک محلہ بست ہزار بر آمدند باز ارشاد شد کہ در دہلی حکیم

شاعر بسیار اند و بودند و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواریخ بسیار می
باشد و همین را علم دانند در تذکره تحفه اثنا عشریه فرمود شخصی نوشته بود هذه کلمات تو بیاع
ذهباً بوزنه لکان البایع المغبون عند التذکره ارشاد شد که هنگام سفر یکه
معظمه حضرت والد ماجد را در ملک راجپوتانه ثبوت پیوست که یک کتل مثل کهوه خورد بود از
جهت زهر رنگ سبز بنظر می آمد و سر کرانیش می زد می مرد از ارشاد شد که ملا جمالی
همعصر بادشاه بابر و سلطان سکندر لودی صاحب مقبره در حضرت قطب الدین که در آخر
بکمال منتخبت بسر می برد اول سر و پا برهنه میگردید قصه بموجب با مولوی جامی که بکمال برکت
و ظاهر داری سهروردی بود معاخوب میگفت پرسیدندش که بنام خود هم معما گفته گفت فدا
فرموده جمع مالا و عدده بود جیم و مال دعدد ده یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
کسی بر قبر جد شریف مراقب شود نسبت ابو العلائی معلوم میگردد چرا که از خلیفه ابو القاسم
صحبت ها و فایده ها داشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد افطار و سحر و عدم
تمیدن مغز روشن و عدم تشرب عرق باد بیان و غیره روزانه در چهره شریف و چشم و غیره
ورم بسیار بود و چندی ماند حکما و غیره احبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
که روایش به همین حالش پیری ظاهر انیست که می بینید و باطن از آن هم خراب تر چون
زبانی میان محمد اسحق صاحب نبیسه و مرید و خلیفه حضرت صاحب نقلی شنیده بودم مشتاق
بودم که تصحیح آن از زبان فیض ترجمان حضور بشنوم چنانچه تاریخ پنجم رمضان المبارک شخصی از
اقربا آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق هم خلل جن بود از وقت شب
مستولی است و قریب مرگ شده او از نمیده و بسیار فلیته و غیره بعمل آمده کارگر نشود ارشاد
شد که رومال دم کرده میدهم بر گلویش اندازی هر چند من عمل و غیره نجوی نمیدانم
و هر چه دانم سر آورم مولوی رفیع الدین کرده اند و خود هم در آنجا هستند شاید که حیا کنند بگذارد
و آن نیز باید دریافت کرد در وقت رسیدن هر شخص که آثار لدگت نامند نباشد خدا محفوظ دارد

علامتش شد چون تفاسیر بخشد میشود آنکس عرض کرد که مرض معلوم نیست و علامتش
پیدا نه و ابتدای مرض چنان بود که وقت شب آثارش معلوم شد سوره جن و دیگر آیات
بخواندم صحت شد و ماند و تا که از جهت غلبه خواب خسپیدم بلکه غنودم باز عود کرد بیدار
شده شروع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضراتی است
آوردم سوختم گفت تو ازین فلیته می ترسانی شخصی را همراه خواهم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
پس همچنین شده که حالا هیچ فلیته و تعویذ و رسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
چه کمال حرج است درین اثنا در گوش مریدی فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
را نام برد که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می شد میگذاشت و باز
میگرفت چنانچه روزی درهمین خانقاه جدا بسیار خشت ها نمودند که مردم دیدند و شناختند
و منادی شد چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدم که رو دعقبش کردم رفت
در بند کنانیدم همچنین باخر گذاشت چون فلان کس که جنی مسخر داشت از جن خود
گفت مقابله آن کس کن جواب داد که آنکس مقرب شانزده اجنه است مرا طاقت مقاومت
نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از چه راه میگریزد گفت تاثیر عمل وغیره
هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار بخوبی میشود که هیچ کس در میان
اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخوف آنکه مبادا آنجا کسی گوید
که بمقابله فلان کس با ساکنان و متوسلان اقربا احبا فلانرا ایذا میدهد قدرش کم گردد
لهذا میگذرد پس روزی همون جن گفت که شما را ایذا می شود حضرت فرمودند
آری پس گفت میروم و باز نه آمد پس آنعزیز همراه حضرت تا بجای آن بیمار رفت و
معلوم کرد که بعد رفتن حضرت جن این بیمار را گذاشته رفت و سخن گفت و به شد
و گفت که یک عورت گلوی من گرفته بود و جن بر تن من مسلط بود در جواب بلی
ارشاد شد که آنحضرت در یک طبق یا کدام زوجه حضرت عائشه وغیره خورده است

باز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع دیگر چنانچه صاحبان طریقت با پیر و استاد و پدر بنا بر
مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب نکاح حضرت خاتون جنت است بهشت ساله
کسری کم بود بست و پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض درد بخارها و خفقان
و تپ بلکه لرزه بسیار از توجه به میشود وجع مفاصل و جنون و بواسیر و استسقا
وغیره رفع نمیشود ارشاد شد که تعویذ در مقدمه تپ و درد وغیره نفع می بخشد
و در مقدمه روزی وغیره کم و در حب و بغض بسیار کمتر ارشاد شد که وصیت
نامه والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین زمانه
بضعف میباشد در وقت رفع امراض تدبیرے باید کرد که ارواح بزرگان سلف را به
پشت خود باید گرفت این را هم ربطے و توسلے باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
این امر است باندک توجه و خصوصیت و محبت مدد میکنند جناب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم جناب حضرت علی مرتضے کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
چهارمی را نام نگرفت از تقریر معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد امجد یا نجم الدین کبری باشند
پس فرمود مولوی روم مرید نجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چرا درین زمانه فنا
و بقا وغیره قوی نمی باشند فرمود یا نگفته ام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
پس آن مرید عرض کرد بعض اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فنا یک چیز است
حالا باشد یا سابق فرمود سری است که حالا اکثر فناے خیالی است مثل سلطنت خواب
لیکن آن بسیاری ثبات است و این وقفے دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توحید
حال توحید دست دهد آنهم منجمله خیال است پس آنهم فرمود که آنچه شود باید کرد غنیمت
است پس خواند **شعر** گر در دل تو گل گذرد گل باشی   ور بلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی و حق کل است گر روزی چند   اندیشه کل پیشه کنی کل باشی   پس فرمود از
قواعد مقرری است که چون نوبت وبا بقوم هلال خور میرسد مرتفع میگردد و در آمد هوا

ملکهری و عشق ارشبهد ریشوند در جواب سوالات شیخ لطف علی عرف بڑے میان ارشاد
شد که همچنین منشی گری که بڑے میان نوکر اند جایز و حلال است و حقه برداری مکروه و سود
گرفتن و دادن در دار الحرب جایز و در دار الاسلام دادن بکفار عند الضرورت شرعی جایز
در مقدمه غلیبت و دروغ سوائے نگهداشتن جان و مال برائے خوش و ناخوش کسے
غیر جایز خوش آمد برائے جلب منفعت و دل خوش اگر زیاده مبالغه نباشد جایز چنانچه
خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص وغیره حتے الوسع نرود اگر بجبر مبتلا شود
صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عید مستحب و طعام شبرات جایز و از طعام مصیبت
نهی آمده مقتضے نهی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے معاش بنابر خدا طلبے عرفی
غیر جایز و خدا طلبے حقیقے یعنی رضا جوی خداوند آنرا محض نیت مے باید و فرزندان و
عیال مانع آن نمیند اگر شوند بگذارد شخصے پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
دران الایش و نجاست آلوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
بسیار محترز باید داشت چارپائی خوب شسته بران برند حکیم اسد علی که فلان فلان
تعویز بر دروازه ها بنابر دفع وبا باید چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قلب شما من بگویم یا شما پس فرمود که نسبت
سابق نقشبندیه با غلبه قادریت و مزج چشتیه بسیار لطیف بود لهذا ادراک آن حظ
بسیار میشد و حالا کنده محض نقشبندیه است کم لذت میدهد مریدے عرض کرد که مردم
بالعکس میگویند که نسبت چشتیه کثیف است لهذا پر کیفیت فرمود لا هرچند لطیف تر لذیذ
تر پس حکیم صاحب معنی بیرنگی پرسیدند ارشاد شد که بیرنگی معبر از حالتے است
که رنگش معلوم نشود و گویا صاحبش گم میشود پس مریدے عرض کرد که ایشان مذکور
بیرنگی میکنند چون دریافتیم مرا هم آنچنان حالتها دست میداد نمیدانستم و مشغول نمیشدم
و نیز دوایر فوقانی و انوارات مصطلح طریقه مارا هم دست میدهد گو که نامش نمیدانستم

پس فرمود بارہا گفتہ ام کہ ہمہ حال ہمہ بار پیش می آید اگرچہ نامش وتفصیلش دانند یا ندانند چنانچہ من کہ سلوک ہر سہ خاندان بخوبی کردہ ام مفصل می دانم تفصیل یکے باد یگرے نباید کرد آنچہ بدست آید بعمل باید آورد چنانچہ نقشبندیہ فخریہ میکنند من لطایف را دانم حالانکہ کار لطایف در قادریہ ہم میشود جائیکہ چار حرفی یا سہ حرفی بنمایند سرش ہمین است ہمچنین پاس بست تحتانی وفوقانی چشتیہ خلاصہ لطیفہ نفس و روح وسر است پس فرمود اگرچہ سلوک سوای خاندان ثلاثہ نکردہ ام مگرمے شناسم واز کلام اللہ ہمہ احوال بشرط فہم رسا معلوم میشود چنانچہ سابق گفتہ بودم کہ **شعر** الٰہی عاشقانرا رہبری کن ؛ خدائی کردہ پیغمبرے کن ؛ جاہا **خود خدائی** خود پیغمبری خود مرشدے میکند چنانچہ اصحاب کہف را و مراد از عجب بودن قصہ شان خفتن نیست کہ عوام می فہمند بلکہ ہمین امور است چنانچہ خود فرمود نیز ہمدرین قصہ فرمودہ ہر کسے را کہ میخواہم ہدایت میکنم وکسے را کہ نمی خواہم ہیچ ولی ومرشد رہبری نمیکند ہمچنین معنی ہائے در موز بسیار فرمود اینوقت یاد نمی آید بیاد آمد کہ فرمود آنہا کہ شغل بیرنگی میکنند برای آنکہ مقدمہ فنا شود مگر چون خوب دیدم در بیرنگی اند یکے را ہم فنا نشدہ پس مریدے عرض کرد کہ جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند کہ حضرت خواجہ نوشتہ اند کہ ہر کہ معتقد توحید وجودی نیست او را فنا نمیشود ہمین نور می بیند تجلے نصیب او نیست وتجلی آنست کہ منسوب بذات شود والا نور است نصیب ایشان ہمین نور مے باشد فرمود آری ہمچنین است یا ہمچنین نوشتہ اند **شخصے** آمدہ از طرف بادشاہ بعد بندگی التماس کرد کہ چون وبا بشدت است من ہم فردا چہار گھڑی روز برآمدہ در مسجد جامع خواہم آمد آنحضرت ہم تشریف آرند کہ دعا کنیم پس آنکس پرسید ہجرت در وبا جایز است یا نہ ارشاد شد کہ منع آمدہ بنابر مصلحت کہ مریض بے تیمار بمانند وشکستہ دل شوند پس آنکس عرض کرد کہ شخصے بمرگ فجاے وصیت مقروض مرد ارشاد شد اگر در نیتش خیال ادا بود خدا ادا خواہد کنانید والاخیر اگر توانند ورثہ اش ادا نمایند ارشاد شد

که آنچه در مقدمه بیع ذمی و احرار مسلم در مخمصه ملا الهداد شارح هدایه نوشته و علمای قصبات
مشرق فتوی بران میدهند چنانچه بدستخط مولوی نظام الدین دیده ام مگر من و آبای
من فتوی برین نمیدهیم و صحیح نمیدانیم **ارشاد شد** که در وقت جهانگیر بادشاه شخصی
عاشق خفتن بود و بادشاه چونکه خود هم عاشق نورجهان بیگم بود لهذا عشاق را دوست
میداشت پس برای دیدنش رفت او زیاده تر خپید بادشاه بیدار کرده پرسید کیست
گفت منم جهانگیر بادشاه گفت برو بخسپ پس فرمود که شخصی اجنبی که نه مرید نه آشناست
خوابی دیده که گویا بزرگی باجبه و دستار نعلین چوبی عصا در دست آمده فرمودند که وبا در
شهر آمده است تدبیرش آنکه از مولوی **عبدالعزیز** بگوئی که نقش بر دروازه شهر
بچسپانند چنانچه بر هر شانزده دروازه شهر چسپانیدیم خدا تاثیر بخشید از هر یکی
استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آنروز گردید عرض کرد که معه شاه غلام علیصاحب قبله بودم
اول که مشغول تماشای سواری بودم بعده هرچند خواستم بخدمت رسیدن نتوانستم از حضرت
حجتها درمیان بود و کجا ملاقات گشت **ارشاد شد** که من بر زینه های مسجد جامع
بودم که بادشاه رسیدند و سلام و مصافحه واقع شد فرمودند که صاحب را حرج شد گفتم پاس
خاطر صاحب و نفع خلق الله چه مضایقه پس استدعا کرد حکم دهید که مولوی رفیع الدین جماعت
کنانند گفتم امام مسجد جامع همه بحکم شماست اوشان را حکم دهید بجا خواهند آورد پس رفتند و
طلبیده خوانده من هم در گوشه دوگانه ادا کردم پس مارا نزد خود طلبید خواستم که تواضع کرده جدا
نشینم قریب خود نشانیده تا هم یکوجب دور نشستم تلقین توبه و کلمه و دعا بود پس ذکر خوبیهای
شاه غلام علیصاحب کرده گفتم طلب فرمایند چنانچه شد باز دعاها کردیم خدا قبول کند
پس ذکر فرنگیان شد که همراه بادشاه بودند **ارشاد شد** روزی در زینت السلطنه
فلان کس نماز میکرد چون دست برای دعا برآورد چند انگریز آنجا بودند بزبان خود استهزا می
کردند که از که می طلبند و چه میکنند اینها هم چنین کرده باشند پس فرمود حکم دعا است قبول کرد

باختیار او ست ملکه کسے استهزا کند یا خوش شود پس فرمود در وقتے در اول عهد انگریز امساک
باران بود بادشاه پیاده پا تا عیدگاه رفت و مرا هم طلبید در ساعت رفتن اندک ابری
بود وقت آمدن انهم نماند نواب فلان از من سلام کرده گفت برای طلب ابر و باران پا رنج
آن تشریف برده بودند گفتم این ابر که ناکاره بود بنا بر دفع او د طلب ابر بکار آمد رفته بودم
گفت از تقریر صاحب که برآید غرض که استهزا کرد روز دویم هم بارش نشد روز سیوم خوب ابر و
باران آمد چنانچه تر بتر سے آمدم نواب صاحب مذکور از شرم در بند کردند آواز دادم که در بکشائید
کشادند گفتم صاحب ابر خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و عذر ها کردند از مریدی خلائق
نواب عبد الصمد علی خان که مرید حضرت بود ترقیم کنانید چون کاغذ وغیره خوب نبود فرمود

شیشهٔ صاف ار نباشد گو سفال کهنه باش ‌ ‌ ‌ رند درد آشام را با این تکلفها چه کار

ارشاد شد که بعد نزع از ارواح اقرباء و احباب هر کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
تلقی واقع میشود و بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملاقی میگردند از شخصے ارشاد فرمود
که ترتیب منعکسه در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبد الغنی که خورد ترین همه ها
بودند بعد از ان مولوی عبد القادر از او شان بعده مولوی رفیع الدین کلان از او شان -
حالانکه کلان سال از او شان هستم باری ماست ارشاد شد ملاقات اقربا و احباء عند النزع
میشود قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه ها می آیند اگر خوش میباشند باز تلقی میکنند
و اگر قرض خواهان گرفته نبد شد چوبدار بادشاهی که دعوی ارادت میکرد و زنکه اش هم
نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورد مرضی شوهرش انکه بدرکرده دهند بارها حضرت بملائمیت
فهمانیدند چون اهل غرض بود نمی پسندید آنحضرت باواز بلند یعنی بزور فرمود که از گفته تو او را
بدر کردن نمی توانم اگر تو هم آئی ترا هم همچنان مانند اینکه راضی کرده بر پا نزد حاکم آن هم منع
نمیکنم از حکیم غلام حسن وغیره آغره و مریدے را طلبیده مشوره فرمود که از فرزندان
برادرم کرا دستار بندم و نیز تا راضی آنها برای تعین یکے از تفرس میدانست هر یکے صلاحی

نمیدادند مریدے عرض کرد همچنانکه بعد انتقال حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی دستار بر
سر بر چهار فرزندان نهاده بودند آنحضرت همین عمل نمایند که سد باب شکایت والنسب است
قبول فرمود بعد ازان مولوی عبدالحی وغیره صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزاده ها هم ممانعت این امر نمودند
مگر روز سیوم حضرت دستارها همراه آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شاه غلام علیصاحب نواب
پیر محمد خان و دیگر روسا همون عمل بجا آوردند روز سیوم کثرت هجوم مردم آنقدر بودند که بیرون
از حساب است هشتاد و یک ختم کلام الله بشمار آمد و زیاده هم شده باشند و کلمه را حد نیست شخصے
از فرزندان مجاز از علمے گفت که بدعت است آن بزرگ گفت حالاکه این عمل هزارها مردم از
جناب مولویصاحب دیدند اگر خواهند گفت مردم قبول نخواهند کرد خاموش باشید ارشاد شد
که می شنیدم بادشاه فاتحه نمی خواند شاهزاده سلیم و بابر و جلال بخت هر سه فاتحه خواندند پس فرمود
که ایشان را بادشاه فرستاده بود فرمود از طرف خود اصالتا و از طرف شاه نیابتا فاتحه
کردند و نذرها نیز دادند ارشاد شد که عامه مسلم را تا یک سال از کلام الله و احادیث استنباط
کرده مے شود که علاقه از خانه و احبا می ماند و اهل تجربه گفته اند تا سی سال مثل از وطنی بوطنی
نقلش پس فرمود که لذت رنج اقربا و احبا محزون هم میشوند و مدد هم میکنند چنانچه قصه حکیم فلان
و بعد ضبطے دیهه جاگیر نشان صد روپیه در طاقچه و فرستادن نزد خواجه علی الدین در
بریلی و گفتن از خواجه مذکور بیان کرد در یضمن مریدے عرض کرد ارفساق هم معونت می
رسد چنانچه معونت حال من به پسر خود در مقدمه جنگ بنده و صلاح دادن و مشوش ماندن
و از بنده بارها گفتن که به بینم چه طور میگیری پرسی پور و نیز تا هنوز با وجود عدم موانع بدست نه
آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود عورت میراثی که مرده بود روزے مرا گفت در
خانه تماشا شادی است مرا طلبید گفتم تو مرده گفت خواهرم را طلب گفتم از که شنیده
گفت از هدایت علی که او هم مرده بود پس بیدار شدم و تحقیق کردم حق بود گفتم که خواهرش را
بطلبند ارشاد شد که مرده را بعد دفن سبے ضرورت برکندن ممنوع است مگر بعض

معلوم میشود یا سیل آید و عرصه دو چهار روز سپرده را البته می باید برود مردم باختلاف فصول مزاج
می آماسند آنرا ذکر عادت دخل قصه گوساله برون شاهزادی بر بام بیان فرمود ارشاد شد
اِذَا دَخَلَ الشَّمْسُ فِی الْمِیْزَانِ بَرَدَ الْمَاءُ فِی الْکِیْزَانِ پس الفاظهای دیگر بیان ساخت ارشاد
شد که کتاب فواد الفواد نهایت معتبر است در ان وقت دستور العمل بود مگر دیگر ملفوظات
مشتبه است غالبکه نه باشد و این پنج بزرگوار تصنیف فرموده اند و شخصی عمل درود بنا بر زیارت
آنحضرت درخواست نمود ارشاد شد کدام درود خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
باز فرمود بسیار تجربه رسیده که هر که درین امر جد میکند دیر تر فیضیاب میشود و الاسهل هرکرا
مقدر است می شود در جواب سائلی ارشاد شد که فرزندان کنیزک تعلق و مال صاحب کنیز است
مثل چارپایه که مال صاحب گاو و بزمی باشد مگر شرط کرده باشد یا قیمت بدهد خواه جانب ثانی حر
باشد یا عبد در یک رکعت سوره دراز و در دیگر کم مکروه است مردم میگویند ارشاد شد
که بتقریب عیادت نجیب خان رفته بودم در آنجا نقل بهروپیه هم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
ارشاد شد که نزد نجیب الدوله نه صد عالم بود ادنی پنجروپیه و اعلی یا لقب روپیه و سه قاضی
حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود در فت باز فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
باتباع غوث الاعظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
که مولوی فضل بارادهٔ ملک العلمائی در هند آمد و از شاهجهان که سلطان وقت بود درخواست
کرد چون بدین مرتبه عبد الحکیم سیالکوٹی سرفرازی داشت حکم شد که روبروی ما بدولت
بعد مباحثه هر که الیق باشد ملک العلماء شود از آنجا که کلمه نخوت گفت باز گشت یعنی از شاگرد
من لیاقت بحث دارد چون در هرات رسید طفلکی هزاره را که صرف از پدر خود که بزرگ بود میخواند
ذهن ذکا دیده پسندیده درخواست کرد تعلیم فرمودن گرفت باندک زمانه بی نظیر وقت گردانید و
به هند آورده از بادشاه عرض کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبد الحکیم بعد دریافت
نقصان میر زاهد در صرف روبروی سلطان پرسید آن کودک بجز صیغه صرف چه پرسم پرسید

ملطسه دشم کلمات شافیه که تعلق از ماقبل دارد میرزاهد را چون مستحضر نبود کتاب طلبیده ملا گفت
هنوز در صرف هم محتاج کتاب است سخت ترو شی واقع شده ملا افضل که شاگرد ملان کو سج بود باز قصد
ولایت کرد بعد مرور دهور سلطان عالمگیر لطنطنه علم و تشرع میرزاهد شنیده از هرات طلبید محتسب
اکبرآباد گردانید و بعد چندے بجز قاضی کابل در هنگام اقامت اکبرآباد حواشی شرح مواقف وغیره
سه کتاب درست شد و شاگردان هم طیار گشتند چنانچه جد شریف که اخوند میگفت همه کتب از میر
زاهد خواندند و شریک سوده حواشی بودند میرزاهد را دخل در فقه کم بود امیرے شرح وقایه میخواندے
حضور جد بزرگوار سبق همی فرمود و نیز میگفت تقریر میرزا جان حسن است و تقریر اخوند جان جان
من باز ارشاد شد که تحریر چهار است یکی مردود مثل تحریر شیخ و دیگران را هم نام برد بے یکے
مطرب دیگے مرقص مثل صدره و شمس بازغه که جابجا مرقص است باز فرمود تقریر والد ماجد
در درس وغیره تحریر تقریر اکثر مرقص میشد مولوی [illegible] عرض کرد که تقریر حضرت هم مرقص است و عوام
خواص رقص میکنند فرمود انچه ناپایدار و فانی است اگر خوب شده چه خوبی امور پایدار را باید کاتب
میگوید که آن پایدار قوت نسبت مع الله است پس فرمود اگرچه تفسیر هم هنر است مگر در تحفه عجائب
تقاریر شده باز در تقریبی ارشاد شد که وقت رحلت جد بزرگوار این دهره هندی بار بار
میخواندے بات جهرتی پون کہے کاری بن کی راہ اکی جهری الی دو مر پڑ نیگے جائی
مریدے عرض کرد که حضرت شاه عبدالرحیم صاحب قدس سره که اخذ طریقه از خلیفه ابوالقاسم
کرده بودند در خاندان چشتیه و قادریه و نقشبندیه که خلاف سید ابوالعلی را بود مرید کردن میتوانستند یا نه
ارشاد فرمود چرا نمی توانند لیکن اعتماد حیثیت از جد خود کرده بودند چون داشتند نسبت
با برج چشتی و نقشبندی که بود اخذ کرده بودند و همون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را هم
همون غالب بود و بعد زمان انقلاب شد مریدے عرض کرد که تا هنوز نسبت ابوالعلی از قبر
شریف حضرت موصوف معلوم میگردد فرمود آری باز ارشاد فرمود که چون والد ماجد که معظم
رسید حضرت امام حسن را بخواب دید که چادرے بر سر انداختند و تعزیت کردند همون زمان قلم چید من

است بعد ازان فرمودند باسم کدام حسین ہم بیایدچون امدند قلم را تراشیده بدست والد ماجد دادند
دران وقت حال نسبت وعلم و تقریر دگرگون شد چنانچہ مستفیضان سابق ہرگز احساس نسبت سابق
نمیکردند و در قبر شریف ہم محسوس بیک نوع ازین نسبتہائی شود ہرچند قدرت تعلیم در ہر سلسلہ جدا جدا
داشتند مگر غالب نسبت و سنت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم بود مریدی التماس کرد کہ زمانہ از سابق ہم
چنین است چنانچہ در ملفوظ سلطان المشائخ قصہ فقرا و عدم یافت فقیر از شیخ فریدالدین و قصہ نشان
حسین فرید عطار از جلال تبریزی مرد خدا و گفتن بہاءالدین ذکریا کہ چرا شیخ الشیوخ را نشان ندادی و
عذرا و کہ مشغولی دیگران بحیثیت مشغولی ادمی رسید لہذا نتوانستم گفت عرض کرد کہ درین زمانہ ہم
کسے را از کسیکہ مقدر است میشود والا خیر فرمود اینہم است و می تواند کہ طلب و شان عالی باشد
مریدی عرض کرد کہ تاریخ رفتن بندہ چیست ارشاد شود فرمود کہ بعد جمعہ بحکم آیتہ قران فانتشروا فی الارض
روانہ شو بعدہ فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و ہردم و ہروقت بیاد خواہی آمد چون آن مرید خواست
کہ فسخ عزم کند فرمود جدائی ضروری است چہ توانکرد چون برادر عزیزالقدر فخر فضلای زمان مولوی رفیع الدین
صاحب را استفراغ و دست وغیرہ بیماری عامہ طاعون لاحق شد حضرت دو بار در یک روز تشریف
بردند مریدی در اثنا ٔ راہ عرض کرد کہ در زندگی ایشان احیائی خاندان بلکہ عام دہلی بلکہ ہند است
خدا سلامت دارد فرمود کہ اگر جاہل ہم می بودند مرا ہمچنان درد بودی الحال کہ فیضرسان ہستند ہمہ عالم
درد است پس فرمود کہ ما را از زندگی بجز نامی نیست آنچہ ہست از ایشان است باز فرمود نزد خدا
جل شانہ ہمہ بندگان برابر اند در حیات و رزق غنی مطلق است چہ پروا کدام لیاقت نزد انسان شخص الیق
دارد چون روز دویم عیادت فرمود نوعی تسکین معلوم شد مریدے دانست کہ درد حضرت
موقوف گشتہ عطای صبر شد غالبکہ بمیرند وقت رحلت کہ مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
را بناز تلاوت تبارک و یٰس فرمود میخواندند و ختم بخاری شریف علما میکردند خود در مراقبہ
دو زانو نشستہ بود و استفسار می کرد چون استماع کہ جان بجان آفرین سپردند
غمناک بہ تسلی دیگران پرداختہ بیرون آمد و خادم را ـــــــ

بڑا درجہ الموت خلوت خانہ العلیا نصاحبہ

را بنا بر قبر ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر قبر والد شریف بنا بر خود داشته بود خادم تکرار کرد فرمود
مرا منظور است لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رضای
شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خداوند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است خواهد
شد فریدے را بنا بر تجویز که اگرچه بعد قبر ہذا باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن مرید
باز آمد استفسار کرد عرض کرد که جا کم بود مگر جائی برابر قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آورد تشک
ے بارید و جنازه را از دست هم گرفت مردم گفتند حضرت پیش پیش جنازه روان شوند ارشاد فرمود
که من قصد پیش داشتم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود همه مقدمه من اضطراری
است در کوچه میگرداند میگردم مرضی او از همه به پس نماز جنازه ادا کرده اذن عام داد مردم را رخصت
فرمود پس در مقبره رفت لحد طیار میکردند قریب جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه وار نشسته ماند
بعد دفن نعش مردم را فرق کرده گل از دست خود هم یک کف داده نواب نوازش خان صاحب
عرض کردند فلان شخص مرا رساله ملاحظه کنانیده که دران تلقین بمذهب حنفی هم نوشته ارشاد فرمود
در زندگی خواندن کلمه نزد بروی محضور البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر قبر بعد
دفن میگویند پس بعد تسویه قبر بی مشتی و چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شده
غمگین بود پس بزنانه رفته در مدرسه آمد مردم را وداع میکرد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
رشته بود یکی برادر حقیقی دویم قبله گاهی مرا تبقریبی داد ندکه فرزند لست سیوم شیر دایه من
نوشیده چهارم شاگرد حافظ این عرض کردند که مظهر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طاقتی ندارم و گریه
ناک شد و در وقت گریه پس جنازه مردم را از بیان حالات منع میکرد و میگفت انا لله و انا الیه
راجعون بخوانید مریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا مشایخ بهانه کتمان می نمایند و آنچنان
کشف و کرامت کم میشود گو احتمال کتمان وغیره باشد ارشاد شد آری هیچ حال قبول دعا که
سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل با کشف
میشد چنانچه در احیاء خویشان مشهور بود که فلان را بسیار کشف میشود بلکه سوای او کسے را نیست

حالا آنقدر نمانده اول بیماری دویم شیوع کفر و بدعات مگر از خود و مقصد آنچه شود شود ذر تذکره **ارشاد** شد که می شراب را گویند و باده اندکے گرم کرده و چهارم حصه سوخته را می پخته و ثلث در سه حصه یک حصه سوخته را که نزد ابی حنیفه بقدر غیر مسکر جایز اندکے نشا باقی ماند لهذا نزد بعض حرام و منفعت که آنرا جمهور گویند که نزد همه حلال است **ارشاد** شد ایمان و اسلام که نزد سنیان یک است بامعنی که حاصل مقصود هر دو یک است و الا اسلام بمعنی انقیاد ظاهر و ایمان انقیاد باطن بشرط انقیاد ظاهر و الا فاسق است اگر انقیاد باطن ندا شته باشد منافق میگوییم نه مسلم **مریدی** عرض کرد غرض سایل آن بود که از قران و حدیث مسئله که آنکس میفهمد موافق مرضی خدا است یا نه **ارشاد** شد امر دشوار است کمال خبرداری می باید چراکه در حق تفسیر کننده برای خود وعید کفر آمده علم بسیار می باید مگر تفسیر نکند بلکه یا تاویل گوید بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلاف تفسیر نگردد چنانچه ما این علم خوب میدانم در بعض درس بچهار پنج و هفت طور تاویل و اشارات طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه تاویل مشهور است که او تبارک الله تعالی که حضرت موسی را حکم قربانی گاو کرد قوم گفتند یا مسخریه میکنی گفت توبه که من مسخره باشم باز بتحقیق گاو کردند ذبح شد و بمطلب رسیدند تاویلش آنکه مراد از گاو ذبح گاو نفس است بجد و جهد نه بهزل دور وقت جوانی که مردمان اورا خواهند و شهوت برقرار باشد و خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و بقیمت بسیار یعنی قطع الوفات البته وصول او را میسر آید و دیگر **اشارات** که از و کار عشاق بسیار می آید چنانچه کسے قصه یدمادت یا لیلی مجنون را مطابق حال معشوق خود فهمیده متلذذ و شایق شود غرضیکه درین باب خبرداری بسیار می باید حال سماع هم چنین است **یار هریدے** عرض کرد که باز هم جواب نشد غرض که مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد داشته اند یا نه **ارشاد** شد که البته قرآن به هفت بطن آمده و آنحضرت هم بعضے بطن را خود تفسیر فرموده **ارشاد** شد خدمت این علم حضرات صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ روزبهان چنانچه سید عبدالوهاب بخاری که مشهور بسید مجهی روی درینجا شهرت دارد تمام قران را در لغت آنحضرت کرده بود

اگر من برای کودکان لعبت یا زیچہ طفلان میسازم شخصے عرضکرد گناه است ارشاد شد
بلاچاری برای طفلان ساختن و فروختن درست است مریدی عرضکرد طالب العلمی میگفت که
درین تصویر با یک قطر نیست پس تمام نشد ند ارشاد شد غلط است مسئلہ چنین است که اگر سر
نباشد مضایقہ ندارد و اگر سر باشد و تمام عضو نباشد ناجایز در جواب سایلی ارشاد شد پشک
گربہ را میگویند و گربہ سفید را طغون هم میگویند نیز ارشاد شد در بار برادری خانہ در اصطلاح
ایشان میگویند شعر گلرخان چہر میپوشید چو می نوش کنید ؛ طبقی گل طبقی نیست کہ سرپوش کنید ؛
ارشاد شد در اصطلاح شان در هنگام مستی شخصے بمکان خودمی سرائید استماع فرمود ارشاد کرد
که دهنا سری است ایمن یا ملتانی و اقسام آن بیان کرد و فرمود سابق مرا درین فن دخل بسیار
بو چنانچہ ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آیند حالا مرافر
میکند یعنی قلب جوش میکند و بعد از ان مرض هم حایل میگردد در جواب سایلی ارشاد شد
تصحیف یعنی آنکہ نقط را غلط خوانند و صورت خطیش بجا باشد و نیز فرمود در معما بسیار بکار می
آید شعر جیبا از تو خواهم صد شرقی ؛ به تصحیف و به تقلیب و به تردیف - صد شرقی غربیست
تصحیف غربی عربی تقلیبش ربیع تردیف بهار باز تصحیفش بهار باز تردیفش یوم باز تقلیبش موی
باز تردیفش شعر باز تصحیفش شعر باز تردیفش بیت باز تردیفش دار باز تقلیبش راد با تصحیفش زاد باز
تردیفش توشہ باز تصحیفش بوسہ مقصد شاعر همین است باز ارشاد شد شعر چشم بکشا زلف بشکن جان من ؛
عین افتح لام بکسر بهر تسکین دل بریان من ؛ لفظ علی شد ملا جمالی در فن معما استادی بے
نظیر گذشتہ جمع مالا و عدد ده یعنی جیم را با لام و عدد ده یعنی ی جمالی شد مریدی عرضداشت کہ میان
معصوم و محفوظ چہ فرق است ارشاد شد عصمت عدم امکان وقوع را گویند و حفظ عدم وقوع را
گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال لازم آید مثل سلون فلک که ممکن است نزد ما چنانچہ در دست
حضرت یوشع بوقوع آمد داستانش آنست که برای تعظیم شب که در آنوقت بود جنگ نمیکردند روز قریب
فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد با تعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود چند
ساعت تا فتح آفتاب سکون کرد مریدی عرضکرد کرامت اولیا در آسمان هم اثر میکند فرمودند نه

لیکن بنابر خاطر اولیاء در آسمان تصرف آمده چنانچه بنابر حضرت علی کرم اللہ وجهہ آفتاب بعد غروب
تابان شد این از سکون زیاده شد که آسمان گردش برعکس نمود و آنچنان بود که آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم را بعد نماز عصر آثار وحی ظاهر شد تکیه بزانو مرتضی فرموده در غش شد و افاقه بعد غروب
گردید نماز فوت شده بود دعا کرد آفتاب باز در مقر آمدہ تا نماز ادا شد مریدی عرض کرد
ازین خبر معلوم شد که بمقابله فرض رعایت ادب واقع شد فرمود بر حضرت مرتضی فرض طریقت
همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسنین بارها اینچنین بوقوع آمده گو علماء ظاهر نفهمند
روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنابر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بود نزد ابو
سفیان وغیره رؤساء مکه فرستاد که بنابر جنگ نه آمده ایم مرا بگذارید که ادای عمره کرده برویم لیش
جواب دادند که امسال برگردانیده بی سامان جنگ آمده عمره ادا کن والا مردمان خواهند داشت
که ترسیدم وعثمان را گفتند تو آمده ادای عمره نما عثمان گفت واللہ بی رسول اللہ نخواهم ساخت
ونیز عثمان از دستیکه بیعت کرده بود تا زیست بپاس رسول صلعم شرمگاه خود گاهی ازان
دست مساس نکرد ونیز حضرت علی همدرا نوقت کاتب صلحنامه بود لفظ محمد الرسول اللہ نبشت
کفار قبول نکردند که بن عبد اللہ نگارید اگر رسول خدا میدانستیم چرا خلاف میکردیم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
رسول اللہ را محو کرده بن عبد اللہ بنویسید حضرت علی گفت واللہ هرگز نخواهم کرد هرچند فرمود قبول
نکرد آنحضرت از دست خود محو فرمود در وقت این ارشاد وجد بی ت‌طلی آنحضرت
وبعض حضار را دست داد بعد ازان مریدی عرض کرد که نیز معلوم میگردد که در وقت
وحی آنحضرت بیهوش میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میشد اول آنکه همچو صدای جرس
می شنید دران آواز حروف پیدا میشدند دوم آنکه جبرئیل بصورتی متمثل شده می آمد اکثر بر
صورت وحیه کلبی که خوش رو وخوش پوشاک عرب بود درین مذکور هم آثار وجد بران حضرت و بر مریدی
مفهوم میگشت وانچه گفتنی بود میگفت آنحضرت وبعضے صحابه میفهمیدند وبعض اوقات آنحضرت
هم بدیر میشناخت وسیوم آنکه گاهی چیزی در دل القا میشد وگاهی در منام میدید آن هم حجت

است مثل کشف اولیا گاهی صحبت نمیشود مریدے عرضکرد که این طور کشف اکثر الہام میشود فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاهی بآواز که اثر الہام گویند گوینده معلوم بود یا مجہول بلکه اکثر مجہول میباشد در خواب یا بیداری گاہے وجد که خود بخود چیزے را دل قبول کند و گاہی شوق و گاہے القا و این اکثر میشود که در خواب دل گواہی داد که این رسول الله است چه معنے سابق را **مریدی عرضکرد** آنحضرت تصدیق داین را حضرت خود فرمودند مریدے عرضکرد گاہی چیزہا بنظر می آید بی مراقبه و توجه بقلب چشم فرموده اینهم می باشد **باز مریدی** عرضکرد که اکثر چنان شود که از قبرے یا بطور دیگر چیزہا معلوم میشود مجملاً اول صاف نمی شود دویم غلط ہم می بود ہر چند تعبیر بحسب غلطی نخواہد بود آخر یدگویا چیزے می یابد محظوظ گشته گفت حق حق بعد از وقوع چون مطابق کردم موافق بود بعده **آخر یدعرضکرد** که باوجود احتمال غلطی کشف بعضے بزرگان نسبت بکشف خویش غلطی روا اندارند جد شریف که در حکایتے ارشاد شده بود یا شاه عبدالرزاق که مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرضکرد ابعض بزرگان غلطی در کشف اینہا ہم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراہیم فرمود در تعبیر غلطی شده **نیز در تقریبے** از مریدی استفسار فرمود که شما که **اچھے صاحب** را دیده اید آخر ید عرض کرد که از دہا کہا تا دہلی در خدمت اکثر بزرگان مشاہیر حاضر شده وارشاد و توجه گرفته ام خوبان آنہا را چند طبقه تمیز ساخته ام در ضمن قدری احوال بزرگان ڈہاکه و شاه غلام علی صاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه اچھے صاحب را باعتبار علم و عمل اہل این میدانم و دیگر شاه نعمت الله صاحب را ساکن پہلواری و قدری قدری حالات ہر جامعه نسبت و کیفیت بیان کرد در ضمن مذکور راجا بہوج شد ارشاد فرمود که از تاریخ فرشته وغیره نوشته اند که راجا بہوج نامی مالک اجین از زیارت بکرماجیت شق قمر را بچشم خود دیده از نجومیان پرسید کسی جواب نداد گفت از قسم خسوف و کسوف نداد در کتب ما نیست مگر خاطر راجا جمع نمیشد تا از بسیار جا شنید که شخصے در عرب باین نام دعوی نبوت کرده عند الطلب معجزه شق قمر کرده چرا که سحر در آسمان اثر نمیکند راجا را محبتے پیدا شد باسلام و پیام رسولے کس

راانحضرت ان بغرض که بابارتن زنار دار باورچی خود را معه پاٸجامه و برگ تنبول بطریق امتحان و آرزوے
گفتگوی ہندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود که ہم کسل بعد آزان تحفه طلبید و از از
ہند و اسباب برگ تنبول از قسم سرتی طلبید اشت بابارتن که ماند و دیگران بخوشی مراجعت کردند
چنانچه بابارتن که بعد رحلت آنحضرت آمده در فلان شهر ہند مشهور و معروف است و راجاۓ
دیگر ہم فلان مشاہده شق قمر کرده بود و محبتے پیدا کرده شخصے التماس کرد ایمان را جا شد فرمود
البته محبتے بلا شبه پیدا کرده بود مریدے عرض کرد که حکم قبول دعوت چیست ارشاد شد مطلق دعوت
سنت است مگر امام احمد بعضے علما دعوت ولیمه یعنی طعام شادی را واجب کرده بشرطیکه منکر
نباشد خواه قبل خواه بعد در عدم قبول اگرچه اما ابن ہزه نوشته لیکن بیجا فرمود مگر ابی ہریره میگویند
که عصیان کرد خدا و رسول را ہر که دعوت ولیمه قبول نکرد مریدے عرض کرد مسافرے را که
رفتن جاۓ منظور است در صورت اجابت دعوت حرج میشود ارشاد شد اگر براۓ دشمنی
نباشد عذر کند مریدے عرض کرد که اگر کاسب حرام مثل قوال اجرت گیر از امیر نواز و در ولیمه یا
دیگر وجه دعوت کرد و گفت این طعام از وجه حلال یا قرض ساخته پخته ام حکم آنچیست —
ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد شد که دعوت اگر واجب است واجب اگر
براۓ سنت است سنت و اگر براۓ امر مباح است قبول آنہم سنت خواہد بود بشرطیکه منکر نبود یا
تذلیل خواسته باشد نکه آنکس ذلیل باشد که آنحضرت دعوت حجام و جولاہه و مثل آنہا قبول فرموده و
در قبول دعوت نه کس مشهور کراہیت از جہت اختلاط نجاست کراہت با عتبار کسب نیست بلکه
اگر دست و پا شسته طیار نمایند باید خورد شخصے پرسید که در حق جولاہه آنحضرت بددعا کرده فرمود نه غلط است
ارشاد شد دعوت کسانیکه کسب آنہا حرام است مثل کنچنی وغیره قبول نباید کرد ارشاد فرمود
که در حدیث آمده که در طعام ولیمه قطره از بهشت انداز ند باز فرمود اینہم آمده که بدترین طعام طعام ولیمه
ست از آنجہت که اغنیا را مے طلبند و فقرا را مے رانند مریدے عرض کرد که دست را که بعد طعام
از آرد میشویند حکم آنچیست ارشاد شد که بعضے فقہا منع میکنند چنانچه مولوی نظر محمد صاحب که خوب

عالم بود بسیار زجر میکرد روزی پیش والد ماجد سطارعه بود آنحضرت فرمود که از ابی داود حدیث نقل
میکنند که آن حضرت جامه خون آلود حیض زنے را برائی صفائی از نمک شستن فرموده بود چون
نمک هم چیز محترم است و طعام هم محترم پس درست که از آرد وغیره واگرچه آرد گندم باشد رست باید
شست لیکن اگر چیزهای دیگر سوائی طعام که درین ماده بکار می برند بهتر است والا آرد هم جایز
باشد شعر لادلالالب لالاشش ههت لل کطکطلل شهور دکوته است ارشاد شد
کلان روز در دهلی شش وچهار ونیم گهڑی و در حیدرآباد سی ودو کم کم بست وپنج گهڑی و در بلغار بست و
پنج گهڑی و در ملک هم روز میگویند و بعضے جاییست گهڑی شب میشود که عشا نزد بعضے فرض نمیشود بیرا
انکه دو گهڑی شفق احمر میماند و از ده گهڑی صبح میشود نزد صاحبین میشود و نزد ابی حنیفه واجب نمیشود
از نیکه تا این ملک چهار گهڑی در غروب وطلوع فرق و از دهلی تا بنگاله یک گهڑی نزد سند دو گهڑی
تحت قطبین ششماه را روز وشب میشود از غرتا طلوع افتاب اندازه هفت روز چنانچه در دنیای نو
انو برآورده فرنگیان فرق شب وروز زیر بغداد است موافق کره وسابق این میدانستند که در شانزدهم
درجه آبادی بود حالا انیطرف فرنگیان بست وپنج درجه آبادی قرار داده ودریافته اند در تذکره بعضی
اتباع حدیث وبعضے اتباع فقه میکنند ودلیل خودها در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون
حدیث بصحت است اتباع آن ضرور و چون مذهب بعضی اکابر صحابه مثل حضرت عمرؓ وحضرت علیؓ در عدم
جواز تیمم وصحت بیع ام ولد وغیره بعد ثبوت حدیث صحیح متروک شده پس قول ابی حنیفه هم همچنین لیکن
متابعان هر یک را دیهی هست بآن ماجور خواهد شد چنانچه آنحضرت سریه بر بنی قریظه فرستاده
بود و فرمود نماز نکنید مگر در بنی قریظه بعضے بظاهر عمل کرده فوت کردند وبعضی نماز ادا کرده رفتند
ودانستند که مدعا از جلدی است آنحضرت بعد استماع هر یک را بهتر فرموده همچنین قصه استخراج وقت هرچهار
صحابه از کلام الله شریف درباره قسم خورنده که سابق استفسار یافته فرمود که اجتهاد تا انجاست که حدیث
بصحت نرسد در جواب سائلی فرمود که آنحضرت لشنو گاهی نگفته مگر افغانان ادعا می نمایند و فارسی
هم سوای انچه اینجا مستعمل بود نگفته بزبان عربی میفرمود فقط چیزی ادعای هندی صاحب تواریخ

فرشته کرده میمان فارسی از قصبه شیراز بود یا آبادر دا اشکم بدرد موافق محاوره تورانیان که با
طرف راپس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سایلی ارشاد شد که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه
معنی بر الفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر اینست در
حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر اینها لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم میخوانند
و بعضے علما که بی عمل اند در حق شان هم مذمت آمده و باز فرمود غذا علم دین است و دیگر علوم همچو مصالح
است باز فرمود که از سی سال نوعی تذکره و ذکر دین است و الا از صبح تا شام سوای معقول حدیث و تفسیر
نمیخواندند و کمی پرسید و طالب حق نمیشد حالا بسیار رواج این شده الحمد لله مریدی عرض کرد که در تاریخ
طاق انعقاد نکاح ممنوع است فرمود نه نزد ما مسلمانان تاریخ هیچ نمی باید مگر روزیکه دلهن بخانه آید روز
مبارک یعنی پنجشنبه یا دوشنبه اگر باشد بهتر و الا هر روز خوب است ارشاد شد که ... نی در بال
الغیب نزد مامردم هیچ اثرے ندارد و هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر بعضے اهل کشف تجربه خود نقل کرده
اند مریدی عرض کرد اگر حافظ بعد ختم تراویح ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و اینها کل
جایز نمیدانند منقشف اند مریدی عرض کرد که ناسخ منسوخ در حدیث چرا مبرهن نکرده اند ارشاد شد
کرده اند لیکن این شبه گاهی بر طرف شدنی نیست جهت اختلاف ائمه مریدی عرض کرد که چون حدیث
صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل شبهه منسوخیت یا تاویل یا معنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد اینوقت
ضعف است خواهم گفت مجملاً آنکه مذهب فقها آنست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حدیث
کنند و شبه و احتمال را که دلیل نیست بکسو نهد باز فرمود درین مقدمه اختیار حضرت والد خوب
است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان بآن عمل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کنند و الا ترک دهد چراکه خالی
از سبب سکوت همه ها نیست و این چنین شاید چهار حدیث خواهد بود در آنچه ثابت شود عمل نماید
در آنچه ندانند سوال نماید بقول مجتهد عمل کنند فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ارشاد شد
که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یٰسٓ یکبار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یٰسٓ
ده بار خواند برابر است بزرگی سوال کرد که هنوز در اینهم رسائی تا ذات بحث میشود ارشاد شد که فنا

و بقائی می شود مشاہدہ ہم حاصل نمیگردد ۵ خلاف پیمبر کسے رہ گزید ؎ کہ ہرگز بمنزل نخواہد رسید
پس فرمود توجہ بذات بحت ہم میرسد و نوعی صفائی نیز حاصل میگردد میدانند وصول شد پس قصہ
شیخ علی ہمدانی یا ہندوی درفنا و بقا بوی بدو کمی انگشت بیان فرمود شخصے عرضکرد کہ بعد ثبوت
کلمہ کہ اسلام حقیقی است نماز و روزہ فرض میشود یا بعد اظہار و تبدل وی ارشاد شد کہ دو رکن
ایمان است یکے تصدیق دوم اقرار را نیز رکن فرمودہ اند اظہار اگر روبر یکی کس ہم باشد قضائے
نماز و روزہ باید کرد شخصے عرضکرد کہ خوابے دیدہ ام کہ چہاردہم ماہ برآمد فرمود و یاد مرگ خواہد بود
باز عرضکرد کہ دیدہ ام آفتاب قریب غروب است فرمود مولوی رفیع الدین مرد آفتاب غروب شد
از ارشاد شد کہ شخصے در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی مشکل است شخصے کہ بیچارہ در خفیف بعض
عوارض دنیا مبتلا بود در وجلہ گفتن گرفت قلیلہ داری مشکل است در جواب شخصے ارشاد شد کہ اگر کسے
براسے شامل شدن دیگران قرات طول کند جایز است چنانچہ عکس آنحضرت بعمل آوردہ یعنی مے فرمود
کہ بعض اوقات میخواہم کہ طول قرات کنم چون میشوم کہ طفلک کسے زنگ میگرید قصر مینمایم پس قیاس بالاولی
شد کہ در ہر نماز نکتہ عجیب است و اسرار ہاست یعنی نماز جامع عبادت است نظر بپای و دل ہمہ
اعضا را پای بند میکند لہذا دست بر دست بستن بکار آوردن است و الا متفرق شود مشغول بطور خود
گرد و دو وضع قبض سر دو آمدہ اکثر آنحضرت و صحابہ کلہا بر وضع یعنی دست بر پشت دست بلی گرفتن دست
خنصر و بنصر میکردند اگر بگیر و ہم درست است بعضے صحابہ گفتہ اند و فقہا میگویند ارشاد شد کہ بعض
اوقات ترک امر معروف بسبب غلبہ حال میشود چنانچہ حضرت امیر روز عید مردم را از نوافل منع نکرد مردم
گفتند بزن یا امیر فرمود ہرگز منع نخواہم کرد ۲؎ آریت الذی ینھی عبدا اذا صلی ۵؎ تو براے
وصل کردن آمدی ؎ نے براے فصل کردن آمدی - پس فرمود علماے قشری درین جا غلو میکنند صوفی
منش این حال را مے فہمد کہ چنین ہم میشود میکنند و باز سایلان را درجمعہ زود منع کرد النخن دیگر بود یعنی طمع
مال دنیا ارشاد شد سال تاریخ ابراہیم کوردی است ؎ اللہ اکبر انا نبغر اقبک محزونن یا ابراہیم
باز فرمود سال تاریخ تولد امام مالک صوکذہ نجم ھدی و فاز ہرالکہف آنحضرت عبد الاحد نقشبندی

تاریخ زینت المساجد لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم ارشاد شد که بعض چیز در هر ملک میشود مثل خربزه سنگ و بعض مخصوص است ببعض بلاد مثل جاموش در هند و مصر و بغداد و در روم و حجاز و عجم یافته نمی شود همچنین قطبی و شافعیه و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورده و پدر من وقت رخصت از مدینه از استاد خود عرض کرده داد خوش شد که هر چه خوانده بودیم فراموش کردم الا علم دین یعنی حدیث ارشاد شد و الد ماجد مثل واله جناب رسول بود و قصاید غرا در مدح حضرت توحید دارد چهار ده ماه در حرمین بوده و سند کرده بعض جا استاد میفرمود معنی این حدیث تو بفرما و در سند اجازت نوشته سند از من کرد اگر چه بر از من است در جواب سائلی ارشاد شد هر جانور که حلال است لعاب پس خورده و عرق او همه پاک است تا جلاله نشود یعنی مردار خوار آن زمان مکروه است پس حبس مرغ را سه روز گاو را هفت روز باید خورد و رند که ارشاد شد که هر گاه حضرت علی در بازار کوفه میگذشت کودکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تفحص فرمود بلی اعلاها علم و اسفلها طعام باز فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت راشده بود عهد ابو بکر هیچو وقت کودکی که با وصف ضعیف کمال نشو و نما بود و در عهد عمر شباب در وقت عثمان اختلاط که چیزی درست و چیزی نادرست و در عهد علی پیری باز فرمود که صحابه کسی در هند نه آمده خالد بن ولید بن مغیره در وقت عثمان صوبه دار کابل بود قلعه خیبر بنا کرده اوست و سمرقند هم در همین وقت فتح شده بود از اندلس تا کابل در طول و همینقدر در عرض و طرفه آنکه هر شهری و ملکی که در وقت خلفا فتح شده سوای اسلام در انجا رائج نیست گو بنیا باهم طایف دارند و جائیکه آنحضرت فتح کرده سوای اسلام نیست در جزیره عرب نام مشرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شما را نیازارند یعنی اهل خطا و ختن چنانچه غالب شدند چون چنگیز خان وغیره ایذا با اهل اسلام رسانیدند و دعوا خبش را تا آنکه تمام گذارند غلبه این قوم مقدر است ارشاد شد ملا جامی از فرزندان امام محمد شیبانی است شیبان قوم عرب است چون مریدی را دو قطعه خط طلبی با اظهار کمال نقصان در صورت نرقلتش آمده او متردد بود در رفتن و نرفتن چون قصد همراهی کرد برای تحقیقش منع فرمود عرض داشت که شاید اتفاق رفتن شود

فرمود مصرع گر در یمنے چو با منی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم میشود عرض کرد ا
بود خوشی موجب ترقی میشود عرفاے تام المعرفت که همیشه بشاش بشاش میمانند هر وقت ترقی
در ترقی میمانند مریدی سوال کرد که بعضے علما میگویند که ریش برطریق عادت آنحضرت میداشت
نه بر سبیل عبادت فرمود نه بلکه از بعضے احادیث حکم معلوم میگردد فرمود که خلاف یهود کنید یعنی ارسال
لحیه و قصر شارب و نیز در خصلت انبیا آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت مؤکده مریدی
پرسید که مقدار ریش چه باشد ارشاد کرد حال این ثبوت رسیده حق همین است لیکن بعضی مثل عبدالله
بن عباس یکمشت از ریش بجهه میداشتند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
از قبضه بود در ریشهای حسنین طویل بود دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود آنحضرت موی طول و
پهن هر دو را که بیجا می بودند قصر میفرمودند باز ارشاد فرمود که آنکه مور چه میکنند آن هیچ خلق است
آنمقدار باید که بنده ریش پندارد ارشاد فرمود که از کفار که خرق عادت میشود چه توان گفت
ارشاد فرمود که خرق عادت شش قسم است **اول** معجزه که بمقابله کفار خواه از نبی خواه از ولی چنانچه
از آنحضرت یا از خواجه معین الدین **دویم** کرامت از نبی یا از ولی **سیوم** ارهاص که پیش از نبوت
صادر شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود **چهارم** برای عامه مومنین مثل اجابت دعا وغیره خواه
زاهد باشد یا فاسق **پنجم** آنکه از کفار که بمقابله دعوی وقوع یابد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
کشیدن جانب ضلالت اورا و تابعین او را تُضِلُّ مَن تَشَاءُ و نیز ارشاد فرمود که چون خوب تامل
کردم شاید در آن زمان سابق از ینها استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چیزی
از دور یا اجبار و مطلبیدن از سحر جن یا منتر یا گاهی از قدری صفائی **ششم** اهانت که
مخالف دعوی واقع شود چنانچه مسیلمه کذاب را اکثر واقع شده خیاطی بنا بر او قبائی خوب دوخته
آورد خوش شده گفت بخواه هرچه خواهی گفت یک چشم گل وارم دفع شود چون دست بر چشمش
مالید کور شد مریدی عرض کرد اگر اینچنین امر از نیکان صادر شود او را چه باید گفت فرمود تنبیه
درین ضمن پاره ذکر فقرائے رسول شاهی وغیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقات نباید کرد بسیار

کدورت حاصل میشود بلکه ملاقات از ہنود دنیاداران چندان مکدر نیست ارشاد شد کا نجیورا
آید نباید گفت چراکه پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چہل غزل میر علی
ہمدانی به ثبوت رسیده در ان شکی نیست یعنی چہل کس مہمان طلبیده بودند بخانه ہر کس رفت
و غزل ہر یک گفته داده آمد ہر کس باہم نزاع کردند چون معلوم شد ہر جا بود باز ارشاد شد که
عزرائیل بدست خود قبض جمیع ارواح بقول اصح میکند و توابعانش سعی در تکمیل آن می نمایند باز ارشاد
شد که چہار دفتر بہر یک ملک مقرب در شب برات عنایت میشود حضرت اسرافیل را حکم می شود که در لوح
المحفوظ حوادث امسال را مطابق نمود ہر کار ابکار کنان آنکار سپرد نمایند پس دفتر موت مصائب
امراض بقید شخص و وقت حواله حضرت عزرائیل و تابعان او شان میشود و دفتر رزق و بارش باران و پیدا
شدن حبوب و غله و میوه ہا و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق ہر کس حواله حضرت میکائیل
و توابعان ایشان میشود و دفتر شکست و فتح لشکرہا و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدمات
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و برداشتن عبادت عابدان و ذکر ذاکران و قرات تالیان حواله
حضرت جبرئیل و توابع ایشان میشود و دفتر نفخ ارواح حیوانی و انسانی و مقدمات این کار مثل نکاح
و ازدواج خواه بر وجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل مینمایند واللہ اعلم بالصواب ارشاد
شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی اللہ عنه **شعر** سنینش کامل و عاشق تولد ٭
وفاتش دان تو معشوق الہی ٭ و مات در پانصد و شصت و دو ہجری ارشاد شد که ماده تاریخ بخاری
ولد فی صدق و عاش حمیداً و مات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قران شاه عالمگیر مورخی گفت
سَنُقرِئُكَ فَلَا تَنسیٰ باز تاریخ حفظ فِی لَوحٍ مَّحفُوظٍ باز فرمود بادشاہی انگشتری پوشیده تاریخ خواست
شاعر گفت انگشتری بار دیگر پوشید گفت دو انگشتری ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت معین الدین
و حضرت قطب الدین که بفاصله دو ماه رحلت فرمودند خواجه جیو یافتند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
دام ظله **اشعار** عبد العزیز آن خلعت خاندان فضل ٭ کز کو دکیست لطف ازل ایا و شمول
در گہواره بود که با شیر دایه ٭ کرد ایزد بدل بدو شنش حلول ٭ گفتند قدسیان که تراویح تو قبول

مادہ تاریخ ہمین مصرعہ اخیر است مریدے عرضکرد کہ میگویند بدن حافظ را زمین نمی خورد درکتاب
آمدہ است ارشاد شد درکتابے ندیدہ ام لیکن بہ تجربہ ثابت شدہ چنانچہ محمد علی نامی مرد بزرگ
بچشم دیدہ خود نقل میکرد کہ در گجرات شاہ دولہ یک روز آنطرف لاہور برلب دریای چنیاو کہ کلان
ست دہ قبر بودند مردمان بخوف دریا انقبر ہا را کندہ جای دیگر بردند کفن یک لاش کہنہ بود و دیگر سفید
و لاشہا سالم چون تفحص کردند ہر دہ حافظ بودند یکے بطہارت کمال تلاوت میکرد و دیگر چندان
مراعات منظور نمیداشت بزرگے پرسید کہ در غیر طہارت یعنی جنابت بضرورت چہ حکم است مثل
تعلیم صبیان ارشاد فرمود کلمہ درست نخوانند الحمد للہ گفتہ باز رب العالمین گوید ہمچنین زن حائض
با دیگرے را جائز است باز ارشاد فرمود کہ حضرت سید راجی حامد شاہ کہ از پیران ما اند و سلسلہ
ما تا بآن بزرگ منتہی میشود قریب شصت سال میشود بعد ازان نادر شاہ در مکان مانک پور شاید بر مزار
شریف شان درختے شدہ بود ازینجہت نوبت بکندیدن افتاد مردم شہر بلکہ اطراف شہر جمع بودند
دیدند کہ لاش مسلم است و کفن سفید و عجب تر آنکہ ریش کلان شدہ و موے سر ہم نمودہ و عجب
تر آنکہ بر یک کتف رومال و مسواک بر جانب دیگر تسبیح ہمہ صحیح و مسلم این قصہ را گروہے نقل نمودہ
اند چنانچہ محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پیرزادہ سادات قطبی متقی و بزرگ دران مجمع حاضر بود
بلکہ بعضے از فرزندان آن بزرگ رافضی شدہ بودند ترک رفض کردند بمعاینہ این کرامت باز
ارشاد شد حکما در مقدمہ اماسیدن میگویند کہ در بدن ہر کہ پیہ و گوشت کم باشد نمی آماسد خشک
میشود ما مردم مسلمان میگوییم کہ کرامت الٰہیست چنانچہ این خرق عادت نقل حال صاحب دلایل
الخیرات ہم ہمچنین است بلکہ بر پیشانی آن بزرگ کسی دست نہادہ بود خون آلود گشت ہمچو زندہ و تمام
بدن تر و تازہ بود بلکہ تمام صحرا خوشبو شد مردمان محسوس کردند این نقل ہم بتواتر ثابت شدہ بزرگے
پرسید کہ حکم نماز سنت اول ظہر کہ بسبب جماعت فوت شدہ چیست ارشاد شد مستحب میشود اگر خوانند بہتر
والا خیر مگر در طریق ادا گفتگو است بعضے قبل دو رکعت سنت و بعضے بعد آن تجویز میکنند و ہر یک
وجہی لطیف بیان میسازد مریدے عرضکرد کہ تا شروع سورہ اذا وقعت الواقعہ کہ در ملفوظ بزرگان می نویسند

راست هست ارشاد شد که در پنج سوره که معمول بزرگان است خاصیت سه سوره از حدیث به ثبوت رسیده پس برای قضای
حاجت بعد صبح و یس و اذا وقعت الواقعه بعد شام یعنی شب آنحضرت فرمود که هر که مداومت کند فاقه نکند ابداً و به تجربه هم رسیده سوم
تبارک بعد عشا قبل خفتن در دفع عذاب القبر و خواص انا فتحنا که بعد ظهر و عم بعد عصر بخوانند به ثبوت نرسیده بزرگی پرسید که احوال
اهل اسلام از چند سال در هندوستان حمایت خلفای عباسیه تدین ایشان و ایذا رسانی شان به سادات و خوبی شان درین ضمن تقسیم
ملک هفت اقلیم سلطنت و هر یکی از پنج قصه در هر یک قصه احوال عمل اهل اسلام تا شمس الدین التمش که غلامان غلام محمود غزنوی داد و پدرش
از طرف سامانیان و او از طرف خلفای عباسیه فتوح اسلام قصه یازده نه بار آمدن محمود و ساختن مساجد غلبه به هند قتل او و شهید
شدن صوبه داران و مثل سید سالار و بعض کرامت شمس الدین التمش و ساختن حوض و عنایت الهی در باب علم و قادر شدن بر کنیزک محبوبه
دریافت کهنه آن از شرف الدین سهروردی که محرم او بود بیان فرمودم مریدی درین اثنا عرض کرد که چون اشیاء بنفسها طاهر اند و
طهارت فقط در علم خود باید در علم خدا ضرور نیست پس معونت چرا در حق او شد فرمود میشود انهم چنان الهی است بار شخصی از احوال
قبر چیلی پرسید ارشاد فرمود که مجدالدین نامی بزرگ تر سابق از آبادی شهر در آنجا بود معه چهار قبر دیگر هر یک انام مرد کسی گفت که از
فرزندان خواجه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان شان بوده باشد هر چند مردم در فرزندی آنها که در اجمیر شریف صاحب سجاده اند
گفتگو میکنند دختر شاهجهان و نامش ... که بسیار معتقد بود و جواهر گلوی خود را برادر آن حضرت چسپانیده و آئین سجادگی غیر تقرر
کرده و سلسله نسب شان هم درست ساخته مگر در عقب حضرت شبهه نیست چنانچه خواجه خانو گوالیاری بی شبه از فرزند آنحضرت است و
عقب فرزند شاه جی نامی صاحبزاده حضرت قطب الدین هم بود لیکن عقب نماند در تعیین و کرد بار تشریف بردن حضرت معین الدین یکی بنا بر
ملاقات قطب الدین دیگری بنا بر فرمان جامی بنا بر مقبره نزد بادشاه رفتن ایشان با پیر خود و ثبت و در سکونت در بغداد خانقاه حضرت
غوث الاعظم و روایت صحیح ملاقات نشدن آن بزرگ بسبب نبودن در آن شهر و بقول ضعیف تشریف آوردن شان بنا بر ملاقات و فرق در عمر هر دو
بزرگ پنجاه و چند سال و عدم قرابت شان که مشهور است بیان فرمود هنوز وقت بسبب ضیق فرصت تقلیم نمی آید مگر یاد است ان شاء الله العزیز
بشرط فرصت و یاد خواهم نگاشت مریدی عرض کرد که تاریخ تولد حضرت اگر یاد باشد فرمایند ارشاد فرمود که از چنیکه ... شده کتابهائی این فقیر
به برادر خود داده ام باز فرمود شعرها انچه خوانده ایم فراموش کرده ایم الا احادیث و دست که تکرار میکنیم یعنی سوای قرآن شریف و حدیث مزاولت ندارم
باز فرمود شخصی از قرآن شریف نام تاریخی بنده برآورده بود فلیشنا ... حلیم مریدی عرض کرد که امامت نساء درست است ارشاد فرمود
عورتان اگر در تراویح امامت کنند در وسط صف استاده شود جایز است مگر در فرض مکروه عالمی سوال کرد که نفل بعد شروع فرض میشود فرمود نزد حنفی اما نزد
شافعی و مالک سعی ادای جز ادای دیگر نفل لازم نمی آید لیکن محض تمام در جمیع داب ارشاد شد که در وقت محمود چهار شاعر بود عنصری و سعدی و اذری و فردوسی
عنصری در مدح شاه گفته ؎ تو آن شاهی که وقت صبحگاهی ... جهود و گبر و ترسا و مسلمان ... همی گویند تهلیل و تسبیح ... الهی عاقبت محمود گردان ... در جواب ارشاد
شد که مصنف قصیده برده هم برده هم گویند شرف الدین بوصیری است ارشاد شد که آنحضرت چادر مبارک بمصنف قصیده داده بود معاویه بن ابی سفیان
از پسر ایشان بعد مردنش به قیمت بست هزار دینار خرید برای کفن و نیز موی مبارک که بادشاهان رسید وصیت کرده بود که در دهن نهند شخصی پرسید که قصیده

غوثیه از تصنیف حضرت است ارشاد شد که کلام خاص معلوم نمیشود بلکه از آنحضرت نباشد مگر مضمون قصیده در نحو و بدیع البته از آنحضرت است مریدی عرض
کرد که ایشان طریق اولیا ارشاد فرمودند بعضی در کمال مستی و بعضی در کمال فخر چنانچه حضرت غوث شان ازین قبیل بوده و نیز کرامت و خرق عادات که از ایشان منقول است حد
تواتر نه رسیده مگر حضرت غوث یا احمد زنده پیل باز ارشاد شد که زنده پیل یعنی پیل کلان [illegible] نداده شیخ چهار صد کس مصلی و دریا انداخته بطور
کشتی سوار شده میرفت و می برد ارشاد شد که مادر ما نشان [illegible] خود یافته بسیار پسند [illegible] بلند شد جا [illegible] کنیز فاطمه مادر زمان شاه ام
دیگر شیخ حلیم خان [illegible] حضرت [illegible] حلیم که حد سیر غضب داشت باز ارشاد فرمود که [illegible] هند [illegible] دانسته [illegible] ارشاد شد
ثلاثیات نوشته اند که روزی حضرت فرمود حبب من دنیاکم ثلاث الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلوة همچنین بر چهار صحابی فرمودند حضرت علی فرمود الصوم فی الصیف
و خدمت الضیف و الضرب بین یدی رسول الله بالسیف مریدی عرض کرد که برای سفر تعیین تاریخ آمده ارشاد شد که در شرع هیچ نیامده هر روز رفته اند مگر سفر
آنحضرت اکثر روز دو شنبه و پنجشنبه و یکدوبار شنبه واقع شده چرا که روز عرض اعمال اند و سفر آنحضرت برای عبادت می بود و نیز فرمود که مبارک است برای
است صبح پنجشنبه برای سفر شخصی پرسید که نماز پس مخنث یعنی چه حکم دارد ارشاد شد مخنث یعنی نامرد باخواجه سرا غیر جائز اگر فقط رجولیت ندارد همچو زنان
حرکات محلی و فعلی نمیکند مضائقه نیست مسعود مکروه است آزاد ند کاست حرام همچو طوائفان [illegible] هر کسی پرسید که آنچه ارشاد شده بود که شخص
کس را غیبت و حدیث صحیح درست است ارشاد شد که بعضی از قرآن جائز کرده فرموده [illegible] بالسوء من القول الا من ظلم یعنی خدا دوست نمیدارد
گوئی کنند انکار را اگر کسی ظلم کرده شود برد و یا شخصی پیش آنحضرت می آمد استجازه خواست فرمود بنا بد نگر بد است یعنی بد خصم همچنین شخصی برای
نکاح دختر خود از حضرت مشوره نمود که از بیخ خواستگاران یکدام بدهم آنحضرت فرمود معاویه بن سفیان نحیف یعنی فضول خرج است و دیگر را گفت
عورات البسیار میزند مگر اسامه بن زید را قبول کن همچنین حدیثات تتبع کرده اند ارشاد شد در جواب سائلی المسبوق یقضی آخر صلوته
فی حق التشهد و اول صلوته فی حق القرات یعنی شخصی که در چهارم فرض داخل نماز شد باید که یک رکعت با سوره خوانده بنشیند باز
یک رکعت با سوره و یک رکعت خالی خوانده نشسته صلوة و غیره خوانده سلام دهد ارشاد شد که ادب آنحضرت صلی الله علیه وسلم جانوران و درختان
و سنگریزها میکردند چنانچه در وقت قضای حاجت [illegible] جهت [illegible] طلبید زاغ [illegible] آنحضرت از بوده مار را انداخت و در جواب فاضلی ارشاد
فرمود که در تمام ماه شعبان نکاح و شادی [illegible] بعد از [illegible] آنحضرت است شاید که سابق هم بوده باشد باز از ابتدای
کرامت شب برات فرمود که در شب پانزدهم شعبان بعد عشا قریب وصال بخانه آمده بود که ناگاه جبرئیل آمده و گفت امر در شب مبارک
و تقسیم برات یکساله است برخیز و برای مردگان مدفونان جنت بقیع در آنجا رفته دعا کن چنانچه آنحضرت همچنین کردند
برای آن رسم فاتحه درین شب است خواه نان و حلوا خواه هر چه خواهد مگر در هند که حلوا میباشد در ولایت و بخارا و سمرقند قلیه
و غیره میکنند لیکن گوشت [illegible] مریدی عرض کرد که سبب خالی خواندن دو رکعت چیست ارشاد شد که اول حکم هر وقت دو رکعت
بوده همینقدر فرض داشتندی باز چون در مدینه حکم رسید که هفده خوانی برای فرق قدیم و لاحق امتیاز
سوره دبی سوره شد و چون عدد و تر پسند است لهذا در مغرب یک زیاده شد در صبح بسبب قرات طول دو
ماند و نیز میگویند که از جهت تعیین اذان بچهار بار استنباط چهار رکعت کردند این قول اول است مگر صوفیه

معنی ہائے دیگر درین امر فرمودہ اند چنانچہ احوال ناویل حضرت چشتی در ہائے فوقانی و تحتانی وغیرہ بیان فرمودہ در جواب مریدے فرمود کہ عرب مور کلان را مور سلیمان گویند شاید ہمین مور باشد لیکن پاس ہر دو باید الناس علی دین ملوکہم قول عقلا است شخصے عرض کرد کہ ہدایہ میخواہم و تلویح و توضیح خواندہ ام ارشاد فرمودے چنان مطالعہ روی تو کردہ خرم شدم کہ دل ملال گرفت از مطول و تلویح۔ باز فرمود کہ روزے در مجلسے با مرا تہیہ میرود ند و علما و فضلا ہم بودند و این بیت میخواندندے درکنز و قدوری نتوان یافت خدا را + در نسخۂ عشق آ کتابی بہ ازین نیست ۔ درین اثنا زنے السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمود و علیکم السلام۔ مریدے عرض کرد عورات را ہم جواب باین لفظ بود فرمود مضائقہ نیست این حکم غیر محارم است اگر جوان اجنبیہ محل شہوت باشد ابتدا ہرگز نباید و الا ابتدا ہم اگر کند کند باز فرمود از ابتدائے جوانی و قت شباب از رقص وغیرہ ممنوعات تنفر طبعی داشتم چنانچہ عورات جوان ہمچو دیوار بنظر مے آمد تا از دعا امر بر خود بسیار ترسان بودم حالا ہم یکے ازان ہا ہستم یکے غیبت کہ البتہ استماع آن خوش مے آمد حالا خدا نجات بخشیدہ چنانچہ مے بینی کہ بطورے دفع میسازم اگر کسے قصد گفتن میکند دیگر مزامیر کہ حالا ہم ازان مے ترسم بجز استماع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیہ السلام سوال کردند کہ میل ہم گاہے فرمودہ اند ارشاد شد آرے دو بار و آن چہ بود کہ در جوانی شنیدم کہ قصہ خوانے خوش گو آمدہ است ترغیب احیا قصد کردم ناگاہ آواز مزامیر و رقص بگوش رسید خواستم کہ زیر دیوار نشستہ شنیدہ را ہے مقصد شوم بمجرد نشستن خواب غلبہ کرد چون چشم باز کردم صبح بود بار دیگر ہم ہمین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمود در قصہ لغو و دروغ ہم گناہے است چراکہ اکثر قصہ زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس بیفائدہ شد خصوصاً خلاف شان و استعداد و قابل ثبوت باز فرمود حضرت باقی باللہ عزم کردند کہ تنہا باشم مریدان را جواب دادند و کسے را بسر نہ دکسے را جائے فرستادند حسام الدین کہ خلیفہ اجل و مجتنے قوی داشت اگرچہ ہمہ صاحب کمال بودند لاکن تا بسر زندہ مے باشد نوعے از ترقی مے باشد بسبب

حبت سنے خواست کہ جدا شود. چار قصد کعبہ کرد چون در اکبر آباد رسید زبر دیوار سے بسبب گرما
نشست ناگاہ آنجا قوالی بود و این بیت سے سرود ند سے تو خواہی آستین افشان و خواہی
دامن اندیشی + کہ من ہرگز نخواہم رفت از دکان حلوائی. پس جوشے وخروشے کردہ مراجعت
کردہ پیش شیخ ہی بیت سے خواند و مستی ہا سے کرد شیخ ہم در کنار گرفت و ترک خلوت بالکل
نمود ارشاد شدکہ آنحضرت خبر نمود کہ خطوط را بعد نوشتن خاک آلودہ باید کرد کہ برائے
نجاح مطلب تاثیرے دارد مریدے از حقیقت خطاب بی کہ مراد بی وغیرہ میگویند
پرسید ارشاد شد در اصطلاح توران بی امیر را گویند وبعضے بیگ را ہم ہمین قرار میدہند
وبعضے میگویند رفتہ رفتہ بیگ شد وبیگم ہم ازہمین اعتبار است میم تانیث اصطلاح خود در
بیگ داخل کردہ اند در اصطلاح شان خان بادشاہ را میگویند اکثر بادشاہ خود را خان
میگویند بزرگے سوال کرد کہ حکم مسجد طوائفان و ہنود یکسان است نیست طوائف خوب
ومال ہنود احتمال خوبی دارد منانہ جایز شاید کہ ثواب بنا رسید نیابد مگر حکم مسجد بران خواہد شد
بایز فرمود کہ موجب قاعدہ مقررہ کہ بار ہا گفتہ ام مسجد مال مغصوب نمی شود و مال حرام
مثل آن باید بعد ازین محل فرمود کہ امیرے مخالف حضرت امیر مسجدے از ستصا ورہ ساختہ بود حضرت
امیر چند بیت نوشتہ بودند مضمونش آنکہ شنیدہ ام کہ تو مسجد را از چنین مال ساختہ چرا از مال
خود ساختی مثل تو چنان کہ زنے از اجرات زنا طعام بمساکین میداد اہل عقل وتمیز گفتندش
ای زن نا کردی و طعام مدہ کسے را صاحبزادہ میان موسے صاحب سوال کردند در وقت حضرت
کدام خط بود ارشاد شد کہ خط عقیلی ہمہ بہ نوشتند حضرت علی موجد خط کوفی شدند چنانچہ
آنچہ بعضے آنحضرت نزد خود دارم و قران شریف دستخط حضرت امام حسن علیہ السلام در مسجد است
خط کوفی ثلثین موجدش شاید خلیل باشد از ان ثلث شد و از ثلث نسخ شد و
از نسخ تعلیق و چون ہر دو را باہم کردند نستعلیق شد سوائے سے خطوط صناعی مثل گلزار وسرو ہفت
قلم ... [illegible]

بسیار خوب صورت است ارشاد فرمود یقینی قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
موجود است بلا شبهه و شک خون شهادت شان هم دران موجود فرمود کاتب در صحابه
همین علی و عثمان بودند و در خلفا شاعر سه بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی ماهی مگر عثمان در فخر خفیه
میگوید گاهی شعر نگفته ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز بیعت مس نکرده ام پس
در توصیف عثمان فرمود که وقت شهادت خود شش هزار غلام با سلاح را مستعد جنگ بودند
فرمودند هر که از شما سلاح اندازد آزاد کردم و از دیگر صحابه نیز مستعد بودند فرمود که من نمی خواهم که
سیف بر کلمه گویان کشم بعد توصیف صبر و ثبات عثمانؓ و عدم قصد ایذای کلمه گویان و پاس
کلمه گویان فرموده فرمود این بزرگان هر یک آفتاب دور کمال های خود یکتا بوده اند سبحان الله
سبحان الله باز فرمود عثمانؓ همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شده و سر خود برانید و اف نکرد
ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیاء و قبر ایشان آمده است و مکروه نیست پیش آنحضرت هم کرده اند
اینقدر تعظیم ولی و مادر و پدر درست است درین اثنا بزرگی از مریدی پرسید که تقریر وحدت
وجود تمام شد گفت مثل آنها که از آن بر آمد مطلب نتواند شد مگر تقریر آن نزبان مبارک
منظور است نشده ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبد الحکیم منکر وحدت
وجود چیزی بر صفحی او گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عند الفرصت
خواهم نوشت باز آن بزرگ گفت خلاف مجدد خواهد شد فرمود باید فهمید که اتباع پیر در سلوک
و ذکر و افکار باید و در معارف مکشوفات خود است اگر همچنین باشد مجدد هم خلاف پیران خود باشد
حال آنکه حضرت باقی بالله و عبد الله احرار وغیره اکابر وجودی بحث بودند و نیز غوث الاعظم که پیر
ماست حنبلی ما حنفی و معین الدین پیر ما شافعی و قطب الدین حنفی باز آن بزرگ پرسید
که حضرت نقشبند چه مذهب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کسی بصراحت تقریر این معنی
نفرموده مگر باشاره و در قرآن و حدیث هم باشاره آمده چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
که فرموده اگر رسنی از بالای آسمان اندازند بزمین سفلی هفتم هم بر خدا خواهد افتاد

باز فرمود کہ سخنے دیگر ہست کہ بسیار کترے فہمند یعنی تجلی الہی را کہ بر اولیا میشود و در ہنگام بعض اوقات ہمین خود را سے بینند مثل حضرت علی کہ فرمودہ من کشتی نوح را تسکین دادہ بودم و من باعث قیامت ام و من زندہ غیر میر ہندہ ام یا بزرگان دیگر کہ در خویشتن تجلی الہی را بینند مثل موسیٰ کہ در فار دید یا مثل آن حضرت کہ دست من بر دست بیعت کنندگان یا تو نزدی سنگ ہا را خدا زدہ و فی الواقعی بیکمشت سنگ چشم ہزار کس کور نمے توانند کرد و حضرت عثمان را ہمین معلوم شد کہ دستیکہ بدست خدا رسیدہ چرا مس ذکر کنند طوریکہ یک کوزہ آب اندر دریا آرند وقتیکہ قید سبو و جدا ہی دریا آب را ملاحظہ نماند بے تامل خواہد گفت منم کہ در من کشتی میرود و من دریا ام و من در اکبر آباد ہستم و من در سارنگپور بودم غرضیکہ اینچنین میگویند و این را تجلیات گویند وجودی و شہودی ہمہ قابل این تجلیات ہستند ماندا اینکہ این حال و اسماء در نفس الامر در ہر شے ہست یا نہ این تحقیق دیگر است و چون نیک تامل کردم غرض ہم موقوف بر تحقیق این امر در نفس الامر نیست بلکہ غرض و انتہی سلوک ہست کہ تجلیات الہی شود اگر نشود ولی نشد و چون ضعف بسیار بود درین تقریر چہرہ آن حضرت برافروخت بتقویت فرو ربیفرمود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد کہ بندہ را واردی دست کہ سے بینم تمام عالم یک نور شدہ و باز ازان نور سگ و خنزیر و گاو آدم شد در وزے سے بینم کہ من سے گویم یک لکھہ سال با خدا یعنی نزد خدا نشستہ بودم و پنجاہ ہزار سال در آنجا بودم باز چون چشم باز کردم ہیچ نہ بود فرمود مقدمہ توحید است ہمچنین میشود این آنائے خود را گم میکند اشارہ بطرف خود کہ نمے کرد و حالا بطرف خدا میکند مریدے عرض کرد کہ در جواب سوالات حضرت تحقیق مسئلہ نفس الامر وحدت وجود فرمودہ اند جائے تقریر صاف نشست مختصر نفس المسئلہ باید فرمود کہ برائے متابعان حضرت کافیست احتیاج دلائل عقلی و نقلی و اثبات ہیچ نمے باید فرمود و تحقیق حضرت موافق ہمہ خواہد بود فرمود انشاء اللہ خواہم نویسانید شخصے درخواست دفع بیماری بادشاہ وقت کرد ارشاد شد کہ یک بز نر

صحیح الاعضا زیادہ از یک سال بھر رنگے کہ باشد دو مہر دو گوش او بہ بیند استغنا بعد غسل
دہ کس بایک کسے سورۂ یٰسین خواندہ قریب بروقت شب بطوریکہ درمیان مریض زیر بستر
نگذرد بستر صبح بہ نیت عوض نفسے بنام خدا ذبح کند شفا خواہد شد ہشت حصہ سر و چہار
پنج حصہ دل یک حصہ باقی باقی حصہ کردہ تقسیم مساکین پوست یک حصہ بایک فلوس
ملا جلال الدین دوانی سے درخانقاہ و مدرسہ گشتیم بسے - انصاف کہ در پردہ ندیدیم کسے -
دیدیم بسے بیہودہ گوئی چندے + مالغ شدہ از دوست بہ بانگ جرسے + حضرت ولی اللہ
سے در صحبت اہل دل رسیدیم بسے - بس ور روبیرہ کنان زمانہ کسے یک نفسے
از چشمہ آب زندگانی قدرے - وز آتش وادی مقدس قبسے - در تقریب
تشریف بردن والد ماجد خود و بگفتن صاحبزادہ در حق شیخ آدم بنوری ناراضی شان سے
شخصے بجوزدہ گیری ما عاجزان فتاد - زان زد کہ در طریقہ مجذوم ادیم - گفتم کہ حرف
راست بگوییم زما مرنج - تو آدمی نبودی و ما آدمی شدیم - صاحبزادہ کدام نواب را برائے
بسم اللہ آوردند آنحضرت اول کلمہ گو شیدہ از اول اقرار خوانیدہ مبارک باد گفت درین اثنا
ذکر نواب روشن الدولہ و پیر پرستے شان بمیان آمد فرمود مقبرہ شان را کہ قریب قدم شریف
است من خود دیدہ ام کہ بخط زرین بر غلاف قبر اللہ محمد و بہمکہ نوشتہ بودند حسب کہ
ارشاد فرمود کہ درین زمان احتیاج ارتکاب مناہی برائے ملامتے شدن نیست جز
کتابہ بست گیرد ملامتے شد شخصے از ذبح نمودن بز و غیرہ بنام بزرگے سوال کرد ارشاد
فرمود کہ ممنوع است ذبح بنام خدا کردہ گوشت تقسیم کردہ ثواب تقسیم گوشت بر روح بزرگ
نذر کند و سوائے ہنگام بقر عید قربانی از طرف بزرگ ہرگز بنام کسے ذبح نباید کرد ارشاد
کہ ہفتصد کس معہ فرعون معہ مال و متاع بالکل بدعائے موسی غرق شدند ہر چند
تو بہا میکرد موسی نپذیرفتہ نمود حق سبحانہ تعالی با موسے گفت کہ تو سخت سخت دلی کہ چندین
الحاشہ نکردی اگر با من چہارم آن تضرع میکرد ہمہ بخشیدمے مریدے عرض کرد

کہ آن حضرت عقیقہ خود خود کردہ بود فرمود ثابت نیست مشہور کردہ اند اگر کسے خود کند از طرف آب
خود نماید شاید کہ ثواب بمادر و پدر برسد شخصے سوال کرد کہ ختنہ نو مسلم بالغ باید کرد یا نہ ارشاد
فرمود حنفیہ منع میکنند بدلیل آنکہ ختنہ را سنت میدانند و ستر عورت فرض و شافعیہ ختنہ را ہم
فرض میدانند لہذا تجویز میکنند متاخر حنفیہ بنا بر مصلحت جائیکہ خوف ارتداد باشد ہم تجویز
جائز داشتہ اند شخصے از لباس عرب پرسید فرمود حالا ہمین پایجامہ وغیرہ مے پوشند
سابق البتہ تہ بندے پوشیدند شخصے پرسید کہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیہ دیدہ ام باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد اینوقت ضعف
غالب است باز فرمود قدرے بپاس خاطر شما بگویم ازان قیاس نمایند یعنی چنانچہ روح شما
ہیچک بدن نیست و ہمہ جا ہست ہمچنین او تعالے در ہمہ جا ہست و مبرا از ہمہ ہیچ نہ تو در ہیچ مکا
نمکانے ز تو خالی ۔ اگر اینقدر ہم ندانند البتہ عذار نوعے نہ شناختہ باشد شخصے پرسید
کہ حدیث انا احمد بلا میم و انا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتمد ہم کتہ
و ہیچ نیست باز شخصے از معنی نحن اقرب الیہ من حبل الورید سوال کرد فرمود علما قرب
علمی صوفیہ قرب وجودی میگویند و ہمچنین جا بجا در قران آمدہ شخصے از شان مجاہدہ پرسید
ارشاد شد شانے عظیم است یعنی چہار چیز است ۔ شیطان ۔ و نفس و خلق و دنیا
ازین ہمہ ہا باید جنگید ہرچہ از روزہ و نماز و لذائذ و خطایظ مناسب وقت داند بعمل آرد لیکن
بالکل تباہ ہم نشود چنانچہ سر ابراہیم ادہم برائے دفع غصہ ادہم را حکم کرد کہ برائے اسپ دانہ
ولیدہ باشد بعد یک سال امتحانے کرد کہ طمانچہ بر رویش از دست کسے زد تا آخر گفت از
نصحہ شاہ مدار پرسیدند ارشاد فرمود کہ طیفور شامی بزرگے بود کہ بدیع الدین مدار را
از دین یہودی مسلمان ساختہ بود ند شجرہ ایشان بچند واسطہ تا عبد اللہ شان بردار میرسد
از او شان بصدیق اکبر میرسد کار مدار تمام نشدہ بود بطلب آنحضرت در مدینہ رفت و از انجا و از
نجف و کربلا و فائدہ ہا بر داشتہ بحکم شریف بہ ہند آمدہ در کالپے بود و با ہندوان ہم صحبت داشتند

چنانچہ روزے باجوگی خلوت داشت کہ بادشاہ بنابر ملاقات آمدہ شاہ مدار متوجہ حالش نشد بادشاہ غصہ کردہ برخاستہ رفت و از ملک خود بدر کرد شاہ از انجا عبور کردہ تصرف بحال بادشاہ کرد کہ آبلہ ہا پدید آمد و سوزش افتاد مردمان صلاح دادند کہ رجوع بشاہ نمایند بادشاہ غیرت کردہ نزد شاہ نیامد مگر نزد سراج الدین سوختہ کہ پیرش او را لقب دادہ بود یعنی سوختہ عشق خلیفہ نصیر الدین چراغ دہلی رفت او شان کرتہ خود عنایت فرمودند رفع سوزش شد بدیع الدین ناراض شدہ گفت دراولاد تو ولی نشود سوختہ او شان گفت سلسلہ تو بربادشود و بدراہ گرد بعد ازان برخاستہ بہ لکہنؤ و از انجا در مکن پور رسیدہ قیام کرد شخصے پرسید کہ در وقت نسبت چیزے فرستادہ بود حال نسبت موقوف شد بازمے طلبد حکم چیست فرمود کہ اگر بہ نیت شادی کردن داد واپس خواہد شد و اگر بہ نیت نسبت داد آنچہ خرچ شدہ باقی واپس دہند از قسم نقد و زیور و اگر بطور عیدی وغیرہ کہ بعد نسبت میدہند ہرگز واپس نخواہند ارشاد شد اول کہ سایہ مے افتد بیست و ہفت مرتبہ زیادہ مے افتد ہیچ مصدر اخر درین ملک نجم قدم مے ماند باز تلاوت آیت الم تر الی ربک کیف مدالظل فرمود ارشاد کرد بجز غیر خدا در دو جہان چیزے نیست ۔ بے نشانست کہ نام و نشان چیزے نیست ۔ باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرمودہ است کہ اصدق تو لے کہ عرب گفتہ قول لبید است جائے کہ گفتہ الا کل شئے ما خلا اللہ باطل درین اثنا مذکور نحن اقرب الیہ من حبل الورید و علی العرش استوی و حدیث لبسط علی اللہ و اینما کنتم ۔ درپیش شد عالمے موافق ظاہر چیزے تاویل کرد آنحضرت فرمود کہ لفظ اینما کنتم و نحن اقرب الیہ و لبسط علی اللہ را خیال باید کرد و علم وغیرہ را باید فہمید باز فرمود نزد علمائے ظاہر و باطن ہیچ اشکالے نیست ہر جا ظہورات است مثلاً ہمین آدمی است کہ واجب التقدیم و واجب التعظیم و دزد یار و چوکیدار چنانچہ انسان در افراد خود موجود است یعنی مرتبہ انسانیت است نہ کہ انسان بس حیثیت انسانیت ہر جا موجود است و فی نفسہ موجود نیست و جسم ہر جا

موجود است عرش هم جسم و فرش هم جسم و عطر هم نجاست هم لهذا گفته اند گر فرق
مراتب نکنی زندیقی لهذا منع کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسے نباید کرد که نام مرتبهٔ جامع است هر
نبی تابعین با امت ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بعجب انداز بیان فرمود که در هر مستجمع
ذهول شکست ثبوت یقین پیدا آمده دانستند که بحقیقت دیگرے موجود نیست و فرق مراتب
ضرور نیست و هر چیز برائے هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و نیز پاک باید خورد و فیل ناپاک
نباید خورد تقریبے ارشاد شد که در وصایائے و معمولات بهرام گور آمده که روز بارش
روز عیش و طرب و لواحق آن بود و روز آفتاب روز دربار عام و روز ابر بے بارش روز شکار
و روز هوائے شدید روز نوم مقرر کرده بود بار فرمود امروز روز نوم است مردمان
جمع شده عرض کردند که حالا هیچ بزرگ در تمام دنیا نیا شده اولیا را امراض لازم است
چنانچه حضرت را بست و مرض میباشد و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند
که چنان مشهور شد که حالش در کتب ولایت نوشتند و از فضل الهی در روم و شام و
مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
و در کتب هاست و حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه فیضیاب شدن ارشاد فرمود
که در وقت محمد شاه بادشاه بست و بزرگ صاحب ارشاد از هر خانواده در دهلی بودند و این
چنین اتفاق کم میشود چنانچه منجمله الیشان شاه دوست محمد قادری بود روزے پرسیدند
که سلسله شما کدام است گفت هر چند مریدم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل اینست که خدا را
بیک خرمهره خریده ام و آن چنان است که روزے بنا بر ملازمت سلطان که ملازم بودم
رفته بودم و پهر در موسم گرما رخصت شدم از صراحی دار آب طلبیدم نبود از سقه و غیره هم
قریب هلاکت بودم ناگاه قریب اجمیری دروازه از سقائے ملاقی گشتم یک کٹوره آب که
یک خرمهره فروخته میشد دستیاب شد میخواستم که بنوشم سائلے بلجاجت تمام
تشنگی خود طلبید هر چند نفس نمیخواست لیکن غلبه کردم و دادم چون آنکس شروع نوشیدن نمود

خنکے وسرور و تجلی الٰہی در نفس خود مے یافتم آنکہ بعد چندے ترک دنیا کردم اصل و بیخ ہمین است
مابعد ہمہ طفیلے این امراست چہ شد کردم باز فرمود ہر کس کہ قصد چیزے میکند و بجد تمام مطلبید البتہ
مے یابد مریدے عرض کرد کہ این حدیث است فرمود در مثل آمدہ ونیز فرمود کہ من لج
یابا ولج نیز ہمچنین است ہر کہ دوید گرفت نہ ہر کہ دوید کو رگرفت کار قسمت است در تذکرہ ارشاد
شدہ ے تا چشم تو دیدیم زدل دست کشیدیم - ما طاقت تیمار و بیمار نداریم - در ذکر امرو
پرستے مرزا مظہر جانجانان وجہ تسمیہ شان وخوشگوئے وخوشخوئے ونازک مزاجی ارشاد
شد کہ جد شان بجان خدمت کار عالمگیر بادشاہ بود ہنگام تولد شان موافق معمول استدعائے
نام کرد فرمود کہ تو جان فرزند تو جانجان باشد روزے فرمود کہ حالا دار الضرب امارو خانقاہ
فخر الدین شد ہم نوڈ ہلگئ یعنی ما از کار رفتیم درین اثنا بزرگے از بیت اللہ آمدہ قدمبوس کردہ آب
زمزم نیاز نمود از چہار پائی بنا بر تعظیم آب فرود آمدہ استادہ شدہ بعد دعائے قدرے نوشیدن
فرمودہ بمریدے داد وبدیگر حاضران مجلسے تبرک داد بزرگے فرمودند آب زمزم قدرے شوریت
دارد این آب شیرین است شاید بسیار آمیزش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقد غائبانہ ام
درحق ماہر آبیکہ باآن نام باشد زمزم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ
حدیث صحیح آمدہ کہ آب زمزم بہر نیتیکہ بنوشد امید کہ حصول مطلب است وہر کہ آب زمزم شکم
سیر بنوشد آتش دوزخ بر دکار نخواہد کرد وبعضے تجربہ کاران مے گویند ومے نویسند کہ آب زمزم برابر
قریب کنارہ مے آید ونیز فرمودہ کہ جانوران پرندہ از بالائے سقف حرم نمے پرند ونیز در تذکار
آہوراکہ داخل حرم شد پس مے گذارند وباز میگردند مریدے عرض کرد کہ کدام خرق عادت
مستمر در اہل اسلام است فرمود در مکہ شریفہ مرض جذام نمیشود گاہے نشدہ ونخواہد شد ارشاد
فرمود کہ بیت المقدس ہم متعلق بود میگویند بادشاہے بنا بر مصلحت کہ بعضے زنانرا وضع حمل
از جہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ وبیت المقدس نزد ہنودان ہم است
یکسر داد ہر سلہ میگویند باز ذکر تعظیم اماکن بمیان آمدہ شخصے گفت کوہ شاہ مردان کہ در وکر است

بیان کنند اند کہ ؎ ہر کجا نام او ست قربانم — عاشقان را چہ کار با تحقیق — فرمود اگر رفتہ عشق شود شاید جائز باشد والا مرد ہوشیار را امر تحقیق ضرور است خصوصًا احتمال ہم نباشد ارشاد شد روشنی سوائے عرض بر قبر نباید کرد و مسجد نباید ساخت ارشاد شد کہ دو ماہ میشود کہ بنا بر زیارت سلطان المشائخؒ رفتہ بودم عجب کیفیتے بود کسے با فرا میر میسر اید لیکن مرا ظلمت نشد متوجہ آن نبودم مازکسے سجدہ کرد ظلمت آن اثر کرد کسے از پنجشاہ مردان پرسید ارشاد کرد در بلخ قبری با صندوقے بنام شاہ مردان نہادہ اند حالانکہ آنجا آنحضرت نرسیدہ و کرامت بسیار مثل ابرصہ دالکمہ دفع برص وغیرہ امراض میشود و قصہ این پنجہ چنین شنیدہ ام کہ در وقت عالمگیر یا امیرے شیعہ مجتمع شدہ گفتند مردہ ما دفن در قبور سنیان میشوند قبورے باید ساخت کہ مدفن شیعہ باشد چنانچہ پنجہ کہنہ مثل قدم شریف کہ در صحت آن ہم گفتگو است در آنجا نہادند ازین جا این قصہ بعد سہ ماہ بموجب یاد خود کہ باعتماد آن سفیدی گذاشتہ بودم نوشتہ ام چون خبر بہ عالمگیر رسید از دکن تقید خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچہ خراب کردند باز بعد مردن عالمگیر وسستی سلطنت آن سنگ یا سنگ دیگر در آنجا نہادند رفتہ رفتہ قبر گاہ شیعان شد بیگمات وغیرہ مکان ساختند تا در عہد مرزا نجف خان وغیرہ کمال رونق گرفت حالا از زیارتگاہ عوام خلائق خصوصًا شیعے شدہ است و بسیار ہجوم و میلہ میشود و نذور و فتوح سے آید و مجاوران شدہ اند در حق بزرگے کہ طلب دعا بر آمدن حاجات کردہ بود ارشاد شد کہ با دعا مے کنم اختیار بدست مختار است مثل آنہا نیم کہ گفتہ اند ؎ رو گرد جہان بگرد پا آبلہ کن — گر ہیچ مئی بیابی با زآبلہ کن — چل صبح باخلاص بیا بر در ما — گر کار تو بر نیاید ما گلہ کن — این مقولہ حضرت بہاء الدین نقشبند است فرمود چہ زور است در جواب سائلے ارشاد فرمود کہ اگر زن سہ یا نزدہ سالہ تمام شود گو پستان و حیض نشدہ برآمدہ نماز و روزہ فرض میشود در جواب سائلے دیگر فرمود کہ اگر امام را منع از خاستن و نشستن بہ حالت

با حرکت قویه دست کرد نماز رفت اگر سبحان الله یا اشاره بانگشت کرد نماز درست است و نیز گوید
فرمود که شیخ علی حزین را تعصب با مردم هند در مقدمه مذهب بسیار بود و نا مناسب نیز
لا ازکه طوائف ملوک بود و نادر شاه شاه آنجا را کشته این گریخته آمد بعضے گویند که خزانه
آنجا بدستش بود و بعضے معتقد دست غیبی فی الواقع خرج امیرانه داشت و از کسے چندان
نمیگرفت مردم هند خصوصاً سراج الدین آرزو و تنبیہ الغافلین در طعنه و تخطیه اش نوشته
بعضے جا محض تعصب است قدرے عربیت هم داشت و فارسی درست میدانست دران
هنگام که بدهلی آمده حویلی کرایه کرده بود بر در آن فقیرے بود بدستور فقرا نامهائے پیران صبح
خواندے روزے صاحب خانه تفتیش خیریت حویلی وغیره کرد گفت تمام آرام است مگر این
تذکرة الاولیا را از دروازه بردارید و نیز میرزا گرامی وغیره شعرا جمع شده آمده بودند شعرها با هم
و تحسین ها با هم میکردند بر مزاج نازکش گران بازیر جاسته رفتن شان با وه ... چنانکه
که شنیده بودم در هند واکه میشود چنانچه بر حویلی من امروز آن اتفاق افتاده بود تخفیف غرض کرد
که در شجره حضرت نام من دیگر نوشته مردم دیگر میگیرند فرمود این چنین میشود تصغیر مے نما
بلکه نامهائے دیگرے نهند چنانچه بنده را غورات ستیه میگفتند وجهش آنکه در شب بست و پنج ۲۵
رمضان وقت سحر تولد شده بودم چون والدین را کودک بسیار مرده بودند مگر برائے سر
آرزو کمال بود دران هنگام بزرگان بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاه
محمد عاشق و مولوی نور محمد وغیره معتکف مسجد بودند پس ما را غسل داده در حجرا
انداختند گویا نذر خدا کردند پس بزرگان ما را قبول کرده از طرف خدا انعام کردند ارشاد
شد که بجهت ضرورتے در تقریب شادی بر فیل سوار شده ام و الا اتفاق نیفتاده و سخت
تکلیف کشیدم و آخر پیاده شدم ارشاد شد که هیچ فیل خطی و زیرک و بزرگ دیگ
جانور نمیشود چه درین ملک چه در ملک دیگر مگر عنقا وغیره در قصه اش ارشاد کرد که در زمان
سابق در عهد ما فیلبانی بود که با خیاطے آشنائی داشت روزے درزی پارچه سوزن

ید وخت چون فیل بالطبع از پارچه سرخ مجتنب دارد دست خود را دمبدم آنسو مے انداخت خیاط از
موزن مے زد چون از دریا مراجعت کرد قریب دوکان رسیده آبے که آورده بود بجانبش
نداخت که پارچه ها تر گشت درزی اقرار کرد که جرم من بود ونیز ارشاد شد که قریب عهد
من فیلبانے بادشاہے مرد بادشاہ خواست که بکسے دیگر سپرده گود کش که خورد بود وفیل بسیار
زرگ وبهتر بود آن فیل باستماع این خبر بدمستی وشوخی آغاز کرد وسواری نمیداد وآب وچاره
نمی خورد وهم فیلبانان حیران شده عرض بادشاه کردند بادشاه حیران بود که ناگاه زیرکے
فهمیده دانست وعرض کرد که طفل فیلبان قدیم را بر زند چنان کردند رام شد بر وفا وفطن او آفرینها کردند
در جواب سائلے ارشاد شد که قصب الجیب یعنی ملوا که دران فرمان بادشاہے را مے بندند
رهند رسم بود که بر سر بسته مے بردند بمجرد دیدن صوبه داران وغیره تعظیم میکردند ودر ولایت
جیب زیر گریبان مے سازند پس دران انداخته مے برند ارشاد شد که اگر تمام
قران در نماز شنود وشنیدن قران نمیشود اگرچه یک آیت هم باشد ودر فرض بادنیز نباید
شنانید در نفل مضائقه نیست تعریف خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر رود رذکر
وترویحه وتسبیحات شان در خلال محافل بارها فرموده بکمال مرتبه تعریف نمود ودر ذکر خرچ اهل
دهلی ارشاد شد که بخانه قمرالدین خان عورات غسل اخیر از گلاب میکردند وبخانه دیگر نواب سه
صد روپیه را هر روز گل وپان برائے عورات میرفت شخصے عرض کرد که باوجود استعداد اینچنین
امراض متضاده قویه هوش وحواس حضور بجاست این قوت ملکیه است کار بشر نیست ارشاد
فرمود که مشهور است وبه تجربه آمده که خادم علم حدیث را اگرچه سن از صد تجاوز کند خرافت
نمیشود وحواس برجاے باشد وبنده را از خوردی همین کار مانده پس تعبیر چند خواب فرموده اند
مریدے عرض کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آرے
بنده را مفهوم میگردد سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کسب میکنند
ومزاج مثل غلبه حرارت وبرودت وغلبه شیطانی که تخویف میکند پس فرمود فرق وامتیاز خوابها

دشوار است چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابی دیده بود که گویا سر ما را بریده اند و می غلطد آن
حضرت فرمود شیطانیست که ترا بخواب نمایاند چرا که دیدن تعلق از سر است چون سر نماند چگونه دیدی
بعضی گفته اند که خواب موحش بود آنحضرت بنا بر تعبیر نفرمود و الا خبر واقعه حضرت بود که سر امت
بود خواب قابل تعبیر رویا غیبی که اسمعیل نام فرشته است ملک المنام که از تجه
ست نیست بحکم خدا بشیتر می نمایند اسعار هم برای اهمین است دیگر رویای ملکی آنکه در
افعال خیر مثل حج و جهاد و وضو و غسل بشرطیکه خیر معتاد باشد چنانچه وضو به دریا یا قرآن در
کعبه یا محافل قس علی هذا سیوم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهد متبرکه کردن چهارم
رویای الهی یعنی کشش قلب با جسم بی توسل جبل چنانچه انبیا را همین می باشد
فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر میشد فرق میان رویای الهی و غیبی بلکه جمیع
سخت آمورات مشکل است گاهی بصورت بد چیز منکر را می بنمایند چنانچه خواب زبیده
خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نهر چنانچه در مکه شد سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
که در وقت امام جعفر صادق شخصی از سفر آمد قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
دو غنم بر فرج زنش میجنگند متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
فرمود بسبب خبر آمد آمد زن تو از مقراض موی زهار می برید فرمود عکس آن در وقت
فرخ سیر قریب عهد ما شخصی در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل و غیره اسباب همراه است از تحت
تقسیم خدمات میکرد و ملکها با جامه بخشیده منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفت با جد شریف هم گفته بود ایشان
حقیقت امر میداشتند اگرچه دیگران تعبیر سلطنت داده بودند عند المراجعت چنان اتفاق
شد که در بازار از اسپ افتاد و پایش شکست و اسپش رم کرد دلکد ها و رسید هنگامه
بر پا شد بادشاه عنقریب رسیده پرسید گفتند فلان منصب دار را این حادثه شد تخت
راستاده کرده به شهدها فرمود بردارند تختی از دوکان گرفته پیش پیش شاه دفوج

تا قلعہ بردند ارشاد شد منجمان راہمچنین غلطے افتد پس فرمود کہ سلطان علاء الدین را منجمان خبر دادند آب بسیار خواہد بارید و طوفان عظیم خواہد شد چنانکہ بر کنگرہ بادشاہ کشتی خواہد رفت بادشاہ متحیر شد بسبب جرأت فرمودہ منجمان را قید دارند نہارکسے از شہر برکوہ نرود چنانچہ بروز موعود منتظر بودند کہ ناگاہ ابر و باد پیش آمد واندکے بارید و برطرف شد بادشاہ از منجمان پرسید کہ ساعت گذشت گفتند آرے و نیز گفتند کہ کشتی بر کنگرہ روان معلوم میشود چون دریافتند سنگے از کنگرہ خم شدہ بود و پوست بادام بران افتادہ بود و مورچہ مع کاہے در دست دران بادام و برآب جمع گشتہ ہمچو کشتی میگردید معلوم کردند کہ این باعث غلطی منجمان شد و نیز فرمود کہ سلطان محمود را با منجمان سروکارے بود ابو معشر منجم را حکم کرد کہ ہر جاکہ یابند بکشند چنانچہ گریختہ نزز نکہ خود رفت و گفت اوکھلی را سرنگون کردہ بر لگنی آب پر کردہ بنہد و بران نشند۔ چون مر[illegible] دشاہ بنا بر تجسس رفتند نیافتند آخرش از منجمان خصوصًا از ابو الحسان وغیرہ پرسید کجاست بعد دریافت عرض کردند کہ جانب جنوب است در شہرے کہ گرداد آب ست و دران منارہ ایست آہنی بران منارہ نشستہ است بادشاہ دانست کہ حرام زادہ ایست جائے خواہد بود پس منادی امن کرد حاضر شد و قصہ خود باز گفت مریدے گفت چون در نجوم حکما آثار ظاہر میشود چرا آہم کم عقل معتقد نگردد فرمود بدا عتقادے اہل اسلام از انکار نیست فرمود کہ ما راہم اینقدر اعتقاد از نجوم است چنانچہ از نبض و قارورہ بعض حالات بنض معلوم میگردد ہمچنین از بعض علامات و قواعد نجوم حال حادثات معلوم میشود این ہا علامات اند سببہا نیست اگر ندا میخواہد بظہور مے آرد والا لا ذکر تاثیرات نجوم ہم است مثل تاثیر آتش وغیرہ اشیا باشد شخصے از دور آمدہ درمیان سخن عرض کرد کہ حضرت قطب زمانہ اند ارشاد شد استغفر اللہ مرا بار فرمود ازہمین جہت زمانہ خراب است کہ ہمچو من قطب اند [illegible] ں فرمود حضرت بہاء الدین ذکریا علیہ بادشاہ وقت دہلی آمدہ بودند حضرت نظام الدین اولیا ہم یافت کردند درمیان طعـ[illegible]

سرکہ انگوری ہم بود حضرت رکن عالم سرکہ را از میان خویش کشیدند و پسندیدند حضرت سلطان المشائخ
فرمود از جہت وطن جواب داد کہ از ہمین جہت ترش است پس فرمود ہمچنین حال
قطبیت است باز فرمود در میان کتب حضرات چشتیہ مسطور است کہ پیش جنازہ حضرت
سلطان المشائخ قوالان میسرودند این غزل سے سرو سیمینا بصحرا میروی - سخت بیمہری
کہ بے ما میروی - اے تماشاگاہ عالم روئے تو - تو کجا بہر تماشا میروی - پس
سلطان المشائخ را وجد شد چنانچہ دست بلند کرد حضرت رکن عالم قوالان را منع کردہ دست
را در صندوق کرد تا این بزرگ نماز جنازہ ہم خواندے شخصے عرض کرد کہ از آواز تبسم وضو ہم در
نماز مے رود ارشاد شد ضحک مصطلحہ فقہا سہ مرتبہ دارد تبسم کہ دندان سپید شود و آواز نہ
برآید ازین نماز نہ وضو میرود ضحک کہ خود آواز شنود و دیگران گرد و پیش نہ شنود تا قض نماز است
قہقہہ کہ دیگران ہم شنوند آن ناقض وضو و نماز ہر دو است اہل تجربہ نوشتہ چہار ملک گویا ہر چہار
جانوران است - عرب برائے شتر کہ در ہمہ کار فیل و گاؤ در ہند و اسپ در توران و قاطر در
ایران باز ارشاد شد کہ خچر را نسل نمیشود عقیم است روزے محمد عارف نامی بزرگ
بیعت نمود و اظہار کرد کہ ہر چند عزم بیعت از مدت بود لیکن الحال خوابے دیدہ ام کہ گویا
ہر دو دست بندہ گرفتہ اند لہذا عجلت نمودم ارشاد شد کہ معلوم نیست کہ سلاطین
تیموریہ چرا ختنہ نمیکنند و این روایت شاید غلط باشد مردم میگویند پس فرمود آبا
و اجداد شان مجوسی بودند و سوائے ذریت حضرت ابراہیم ختنہ در ہیچ قوم نیست و نبود مگر انبیا
علیہ السلام مختون متولد میشدند سوائے حضرت ابراہیم و چہ سابق و چہ لاحق حضرت ابراہیم را
خدا برائے اعلان این رسم مختون نکردہ بود حضرت ابراہیم اولاد خود را ختنہ میکرد پس فرمود کہ در
توریت دیدہ ام کہ این داغ خدا بود بر ابراہیم و در ذریت او ہم چنان جاریست گویا خاصگان خدا
غلام او شدند پس فرمود کہ مجوس العیاذ میکنند برین حرکت پس جواب ہا گفتہ اند یکے از انہا
آنست کہ حکما میگویند در عضو مکشوف او را کسب لذت کم میگردد لہذا این عضو را کہ مبداء

شهوت جماع است این حکمت کردند و نیز مے باید که بر عین بدن هم علامتے باشد اگر به دست
وغیره مے کردند خوب نه بود پس چنین کردند که مستور باشد و چون در عین وقت غلبه
شهوت ببیند متنبه شود و از حرکات باز مانده دانند علامت کیست ارشاد شد که معنی
ربیع عند اطبا آنست که قرب الشمس و وجود امطار و معنی صیف قرب الشمس و فقد
ان الامطار و معنی خریف آنکه بعد الشمس مع فقدان الامطار معنی شتا بعد الشمس
مع کثرت البروج والامطار این امر فصول در ولایت است اما در هند و مصر بعد الشتا صیف است
که آفتاب نزدیک مے آید و بارش نمے شود و بعد الصیف ربیع است که قرب آفتاب
و کثرت امطار در آن می باشد و اگر نده بهار و برشکال میگویند خریف و شتا بدست
پس ذکر هندیان و تقریر ششش رت و نام آنها و بهتر بیان فرمود پس ذکر سخن بحر منضبط بمیان
آمد ارشاد شد که کسے لیلی و مجنون بے معنی گفته چنانچه میگوید ـ لیلی ز دریچه تکلم
میکرد بفارسی بهم ـ بابائے تو یازده نخود داشت ـ دق میزد و اسفناخ میکاشت
ارشاد شد که ملا شفقے شاعر را بادشاه وقت گفت شعر دروغ مگوئے گفت ـ
چشمان تو زیر ابروانست ـ دندان تو جمله در دهانست ـ بادشاه خفته فرموده
که باز راست بگو گفت ـ در سمرقند گربه گهه نخورد ـ در بخارا خروس سرخ نراست
مردمان را میان این هر دو چشمها زیر ابروان زیر است در حدیث شریف وارد است
که اصدق کلمة قالها الشاعر قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل این مصرعه را خوانده فرمود که
سخن لبید بسیار رشد کفاره آن میکنم شخصے نقل کرده که فلان مجذوب را دست و پا روز
پنجشنبه جدا میشود در جواب ارشاد شد که در کتاب ندیده ام مگر مشهور میکنند والله اعلم
بالصواب در تذکره ارشاد شد که روزے در عهد نجیب خان شخصے از اسپ افتاد
چون توپ را از ان راه مے بردند ضبط نتوانست کرد توپ بر سینه او رفت نرگاوان بر آن
شخص گذر کردند مردم دانستند که مرده باشد بعد مردم او را بر خاست و نقل کرد که بعض پاره به

دریده شدند و باقی هیچ آسیب بمن نرسیده گویا کسی بر دست نهاده گذرانید این قصه برادران نقیبه برادر من و شاگردان و یاران حاضر بودند و دیدند و در قصه من هم بودم که برای دزدان مردم محافظت میکردند آقای غلام خود را بگمان دزد گولی تفنگ زد آن کس آه هم آدم بوده منفصله چون دیدند و برداشتند بر سینه بر سینه بالای پستان هر دو گولی رسیده بودند اندکی پارچه سوخته شده و ضرری به بدن هم رسیده بود گولی ها افتاده صحیح ماند چون این دو قصه را دیدم و شنیدم یقین واثق شد مریدی عرض کرد که تراویح سنت موکده است یا ختم کلام الله ارشاد شد هر دو مگر تراویح موکد تر است ختم اول سنت و دیگر فضیلت امام محمد گفته بعد یک ختم تراویح باید خواند اگر پس امام شود یا بعضی پس امام و بعضی تنها حساب و شمار باید کرد بعد از همه ادا باید کرد ارشاد شد که بعضی تعبیرات آنحضرت عجیب است چنانچه ام الفضل عمه حضرت گفتند خواب دیدم گویا که از بدن شما پاره گوشت قطع کرده در کنار من نهاده اند فرمود که فاطمه حامله است پسر خواهد زاد در کنار تو خواهند نهاد همچنان شد باز فرمود که صدیق اکبر را در تعبیر خواب بسیار دست بود چنانچه عائشه خواب دید که گویا در خانه من سه ماه حلول کرده اند چون آنحضرت انتقال فرمود گفت این یک ماه بود دو کس دیگر که بهترین ارض اند مدفون خواهند شد چنانچه شدند ارشاد شد که فرق در بنیه و بنا اینست که بناء اخذ از اصل است چنانچه ضارب از ضرب مثلا و بنیه مبنی است که عارض شده است الخ ضارب بر وزن فاعل و گاهی اطلاق بنا بر بنیه هم آمده است کالخلق المخلوق و اطلاق بنیه گاهی بر بنا و شیا مده است ارشاد شد که با پوشش نو پوشیده نماز خواندن جائز است ثابت شده است از آنحضرت ارشاد شد که در عهد امام شافعی امیری بود که وضو خوب میکرد چون مردم می گفتند نمی پسندید روزی امام نزد او رفت و عرض کرد که من وضو خوب نمیدانم پس مرا تعلیم شود چون آنکس بسیار است تعلیم کرد خود هم متنبه شد فرمود طریق ارشاد چنین است به تجربه رسیده که چون بالاستقلال کسی را گفته شود قبول نمیکند مگر در ضمن باز فرمود که عمر شافعی پنجاه سال بود قریشی هاشمی مکی بود از امام محمد بسیار ملاقات داشت باز ارشاد شد جمیع امام همعصری بودند تو امام اعظم بسیار بسیار ذهن ذکی دقیق النظر بود و امام احمد حنبل محدث کلان باز ارشاد شد که چنانچه اصول طریق باطن چهار اند چشتیه و قادریه و نقشبندیه و سهروردیه همه جدا جدا اند و چون بر طریق شان و افقیت بهم رسید همه به طور خود خوب اند همچنین هر چهار امام بر طریق خود خوب اند هر یک طریقه را مرعی دارند چنانچه امام مالک مذهب را که صحت صحابه داشتند معتمد علیه شان عمل بحدیث مدینه

حدیث کوفی و عراقی را گذاشته معمول داشته همچنین شافعی جمیع حدیثها جمع کرده آنچه از آن مرجح و صحیح انگاشته
بنای عمل بر آن گذاشته و امام احمد بر ظاهر حدیث بنا کرده اگر متعارض شوند ترتیب کرده بعضی جا بعضی و بعضی
جا بعضی و اگر حلال و حرام یکجا شوند حکم به حرمت شود چنانچه عرب گفته اند که شافعی مذهب اگر در وسوسه شود حیلی شود
باز قصه نماز بنی قریظه و نماز عصر و عمل صحابه و هر یکی را مصیب داشتن آنحضرت بیان فرمودند دیگر قصه تیمم خوردن
آنکس مدت و آمدن برای استفسار و حکم مخالف هر چهار صحابه و تثویب هر یکی ارشاد ساختند امام اعظم میفرمایند که آنچه
احادیث پیش می آید کلیه شرایع می نهیم اگر موافق حق یابیم قبول میکنیم و الا قبول نمی نمائیم لیکن نه بر سبیل رد بلکه
معنی آنرا خوب نمی شناسم شاید تحقیقی داشته باشند یا سیاستاً فرمودند چنانچه مسئله نقض وضو از مس ذکر ظاهر
حدیث دلالت بر آن دارد لیکن خلاف قاعده کلیه باز فرمود که قیاس ابی حنیفه از کیسه خود نه برآورده بلکه
حدیث ترجیح میدهد بلکه آنچه خلاف اصول کلیه که قرآن شریف و حدیث مشهوره باشند بشنود نمی پسندد و اصل را بهم
نمی زند بلکه تاویل آن مینماید پس فرمود که در دنیا هم همچنین میکنند که آنچه در سند خود و آئین نوشته می یابند
خلاف آن گو روایت از پادشاه کنند تاویل مینمایند پس فرمود بموجب قواعد خودها هر چهار مذهب خوب اند اما موافق
قاعده کلیه مذهب حنفی و موافق قواعد حدیث و تنقیح آن مذهب شافعی چنانچه اکثر محدثین شافعی گذشته اند مگر بخاری
که خود مجتهد میفرمود اگرچه بسیار بزرگ بود لیکن خطا در اجتهاد وی اکثر می بود چنانچه در مسئله رضاعت از شیر
بز و برائی همین از بخارا بدر کردندش درین محل عالی عرض نمود که تمام مردم روم حنفی اند فرمودند اکثر عرب
شافعی و روم و بغداد و بخارا حنفی مگر هند که دو حصه حنفی و سیوم رافضی اند در اثنای ذکر زیارت بزرگان آنجا
خصوصاً شاه علی محمد صاحب توجه شان بحال مریدی ارشاد فرمودند که مقبول اهل الله شدن هم نعمتی عظیم
است و ترا خدا تعالی نصیب کند ارشاد شد سید احمد از قبیله بنی رفاع فرزندان جعفر صادق علی اری بودند
وفات روز پنجشنبه بیست و دویم جمادی الاول سنه پانصد و هفتاد و هشت در عمر هفتاد ارشاد شد قاهره نام
دار السلطنه مصر است بعضی جا چنان اتفاق می افتد نام شهر و ملک یک میشود مثل کشمیر و گجرات شخصی که تازه
مرید گشته بود طلب اشغال کرد ارشاد فرمود که اینوقت میل الطرف دیگر متوجه است هر طریقه متوجه میسازند بشنود در
دیگر خواهی آمد در جواب سائلی ارشاد شد که اگر در اعتکاف واجب وقت نذر نیت بیرون رفتن نماید بعیادت مریض و نماز

جنازه و حضور مجلس علم و گرفتن تو جهه که اهم منجمله حضور مجلس علم است کرده باشد حاضر شده باشد
والالا و در اعتکاف سنتی بے نذر وقت نیت هم لاباس بدو ادای نذر واجب اعتکاف و صوم رمضان
شریف اگر نیت رمضان کرده باشد میشود و الا معه صوم در ماه دیگر ادا کند و تر حنیفه اعتکاف بی صوم
در نفل سوای رمضان درست است و نزد بعضی نه ثم اقل الاعتکاف النفل یوم لدی الامام استاذنا الاجل و اکثر
الفهم عند الثانی و ساعت فی مذهب الشیبانی اگر در مسجد داخل شود و نیت اعتکاف نماید تا خروج مسجد هم جائز است
در تذکره ارشاد شد که سکندر فرزند راز جمله انگریزان با من صحبتها داشته اند و فرزندیکه قابل و قابلیت دوست
است از من چیزی خوانده و سکندر جاهل است از جهت من پنج کودکان گوکالیشایان را چندان اعتقاد از
تعویز و طومار نیست لیکن باضطرار رجوع کرد اتجنین اتفاق افتاد که جاهل فرزندان هستند و شیهن هم دو سه
بار آمده لیکن جاهل پر تملق چنانچه روزی برای دیدن مولد در شهر کهنه رفت و قصد کرد بجای مولدم
بنای طیار کند چنانچه بنا کرده بود مگر درست نشد چنانچه حسب ذکر پرسیده بود ارشاد شد که شیهن
انگریز سوال کرد که باعث این چیست که آب چاه شهر کهنه بعض بعض شیرین شده است گفتم از دو
جهت اول آنکه چون ابادی میشود قاذورات اثر در زمین میکند بالطبع آب را خلل میکند چون
دیران شد آن چیزها موقوف گشت باز بدستور بهتر گشت و نیز در ابادانی برای آب راه ها مینمایند چون
ویران شد راه ها بند گشت آب در زمین نفوذ میکند پس شیرین میگردد باز فرمود که سٹیس صاحب
که قابل دوست بود و بنده را هم طلبیده بود و سخو است که بیاید غرضیکه معرفت تفضل حسین خان
که ملحد کامل بود و چون منزل میکرد رافضی میشد حافظ نور اسد را که خوشنویسی کامل بود تقریب کرد
ملاقات کنانید قطع گذرانید ند دران اول اول همین نوشته بود که در اخلاق محسنین گفته هر گاه نصا
خذلهم اسد پس همین بدست خان صاحب داد کمال نادم شدند پس فرمود که لطیفه خوب گفته بود مرا هم سیند
افتاد یکبار در فرنگ شاعری مدح بادشاه میکرد چون بادشاه شکست خورد مدح مسلط هم مینمود چون
باز بادشاه آمد باز بدستور حاضر شد روزی بادشاه گفت تو رفیق با اخا هم حاضر میشدی و مدح مے
گفتی عرض کرد که انچه مدح شما میکردم اظهار خوبی شعر محض بمدح او شدم باره ذکر تحفه و در خواست جوابش

حسن رضاخان را از تفضل حسین خان و قبول نکردنش بمیان آمد پس فرمود که شخصے هم نام
من در اکبرآباد صاحب شرح هدایه نسخه مختصر مسمی بکشف الغطا نوشته بود شاهجهان در ایران فرستاد
جواب آنهم نشد آنکس در مسئله تقریر کرده بود که خلاصه اش آنکه سنی و شیعی قایل تواتر اند و محال است
خلاف آن پس کتمان امر حد تواتر هم غلط و محال باشد اگر حضرت علی را خلافت شده بود پس چند هزار
آدم کتمان کردند محال لازم آمد و ثبوت بلکه وجود حضرت علی و جناب پیغمبر غلط گردد برهمین دو مسئله
بنا کرده در تحفه بخوبی این هم داخل است این تحقیق را شرح کشف الغطا هم کرده ارشاد شد که عیادت
بشب و روز موقوف نیست هرگاه خواهد برود و منع آن غلط است ارشاد شد که شخصے از حضرت قبله گاهی
عرض میکرد که در جزیره رفته بودم آنجا سوائی نارجیل و ماهی از قسم طعام نمیشود مگر آنکه از ملک دیگر برند
چنانچه آنکس را اشتهاد و دو طعام از ترکیب همین هر دو بزیدن میدانم از سید احمد صاحب که اجلای خلفای
حضرت اند عند التذکره ارشاد شد که دنیا جائی بکهیرا است اگر بعقد شود بهتر است باز فرمود که سابق ازین
در دل میگفتم که ما در پید تمام احسانها کردند مگر کدخدا ساخته در بند انداختند باز چون مولوی فخر الدین صاحب را
دیدم که سوائی یک پسر که دو اراهم همشیره خود که در دهلی داده آمده بود و متکفل پرورش آن بزرگ بود
و آنجا بکمال بی تعلقے میگذرانیدند لیکن در فکر احباچنان مصروف بودند که هر دم در فکر اهل و عیال خویش
پس شکر جناب ایزدی کردم مریدی عرض کرد که اسپ ماده عقرب است خریدنم یا نه ارشاد شد که در حدیث
آمده نحوست در سه چیز زن و حویلی و اسپ میباشد اشقر که از اسمند و شرعه گویند و مشکی بچکلیان محجل بهتر
میباشد پس فرمود شعر سمند سینه زانوی بی نشان * بهر جا که پای برد زرفشان * پس
فرمود ارجل در حدیث منع است و ستاره پیشانی را تجربه کاران بد دانند این را اکثر اهل تجربه بد
دانند ارشاد شد که چوب ساج خوش چوب است به عربی میرسید در حدیث آمده که عثمان سقف نبوی
از ساج کرده بود و اهل بصره از اهل کوفه میگفتند که من از ساج و عاج و دیباج اکثر ارشادا ریم نحو اکیش
ساجاً و عاجاً و دیباجاً این سه چیز هند مشهور است شخصی عرض کرد که در سیاحت دیده ام که سنگ آنجا
هیزم [illegible] میکنند و میسوزند فرمود در کشمیر در شادیها درخت چلغوزه از کمال دهنیت مشعل میسوزند ارشاد شد

که بی بی شریفه خانم که یکی از مستفیضان جد شریف بود صاحب توجه و کشف چنانچه هرگاه حضرت
قصد خانه اش میکرد برادران خود را برای تعظیم او می فرستاد بلکه طعام مرغوب آنحضرت هم طیار میکنانید
روزی عجیب واقعه پیش آمده که حضرت بخانه اش میرفت تسبیح در راه افتاد این بزرگ برادر خود را جلد جلد
فرستاد و بیته نقل کرد که فلان جا افتاده است جلد برود بیارد رفتند یافتند چنانچه ارشاد شد که محمد مرتضی
برادر خورد بی بی شریفه مذکور در وقت جدم از زبانی والد خود شنیده ام تحقیق است درین شبهه نیست
اگرچه این چنین قصه های تاثیرات سنگ و چوب بسیار شنیده ام لیکن این مثل دیدن است و قریب العهد
آن این است که محمد مرتضی بطور شایقان جفت قرقره پرورش کرده بود ناگاه یکی کور شد بکمال رقت پرورش
او مینمود بعد چندی یکی از آنها پرواز کرده رفت زیاده باعث ملولی گردید بعد هفته یا کم چوبی در پنجه گرفته و
بدست ماده خود کور داد او بچشم خود مالید بینا شد کوک مذکور بکمال بشاشت آن چوب را در دستار
خود بسته روانه شد که باب یاران خود گوید ناگاه جنازه دید روان و پیش پیش دو پهلوان سیاه و
سفید کشتی میکردند درین تعجب روان شده از هر که می پرسید او میگفت دیوانه است همچنین این شخص تماشا
کنان تا بیرون شهر رفت ناگاه در قبر او یکی سفید غالب آمده همراه مرده رفت این شخص شور کرد که جوان زنده را
چرا همراه او دفن میکنند مردم او را دیوانه گفته ناخوش شدند و از پهلوان سیاه الشخص کمر داد و گفت تو مرا می بینی مرا کسی نمی
بیند من عمل نیک و بدام پیش هر جنازه همین معامله میکنم اینوقت عمل نیک غالب آمده همراه رفت مرا بیرون کرده داد
تشخیص معلوم کرد که از اثر چوب خواهد بود چون از دستار بر کند هیچ نمود از آن پس مانده بود بسیار کور بینا شدند بعد
خشکی سرمه هم بکار آمد همچنین حجر یرقان هم از همین طور یافته اند یعنی بچه خفاش را زعفرانی میکنند او میدانند که یرقان
شده است حجر یرقان می آرد و اخذ میکنند همچنین در ترکستان حجر مطر یعنی هرگاه زیر آسمان دارند ابر می بارد عجائب
تاثیرات سنگ و چوب یاست خیلی خوب میدانند ارشاد شد یعنی این هم دیده بودم لیکن قصه اتفاق پرسید لسننه
از جهت صبابت مولوی جهار سند صاحب سوال کردند که جانوران کشف میباشد فرمود بطور جبلت یعنی خواص شان را
میدانند ارشاد شد که اهرز در حدیث دیدم که ابوایوب صحابی جلیل القدر بر قبر آنحضرت ص نهاده میگریستند پس از این
دلیل ما را از متقشفین فقها که بنا بر بوسه قبر مادر و پدر و پیر مرشد منع میکردند نجات شد الحمد لله علی ذالک چون عریدے

را خاطر طلب شما بر ضرورتی بکمال تاکید از وطنش آمده بود که این بار رفتن تو بسیار گران است و هر روز بلکه هر دم دست
یاد خواهی آمد آنمرید خواست که فسخ عزم نماید فرمود چون جدای ضروری است ملولی از همه اولی است گریانیدنی نیست
تاریخ و وقت مقرر نموده جانب مدرسه کهنه وقت افراشتن آن مرید عرض کرده فرستاد که اگر انجا دیر شود همون جا حاضر شده
رخصت شوم فرمود می‌آیم چون بعد دیر تشریف فرما شد از آن مرید که منتظر بود و انتظار رخصت میکشید عذر دیر رسیدن بیان فرمود بعد از آن
آنمرید عرض کرد که باز تجدید توبه میکنم دستگیری مکرر فرمایند و الله اعلم چه شود مصافحه بیعت تازه فرمود و از طرف بعض مردم دیگر هم
نیابتاً آنمرید توبه و مصافحه نموده و بیعت کرد و رخصت شد هنگام رخصت آنمرید بر پای شریف افتاد و دست بسته عرض کرد که بنده
هیچ عمل و بضاعتی ندارد که بران دل نهد مگر محبت حضرت که در دل خود می‌یابد و همین را وسیله نجات می‌انگارد و امیدوار دعا است
که محبت حضرت در تزاید باشد و بران بماند و بمیرد و بران حشر شود و درین اثنا بران مرید رقت غلبه کرد و زار زار قدم شریف گرفته
میگریست و الحاح میکرد و میگفت بعض مردم بنا بر نجات و عاقبت و بعض بنا بر استفاده قلبی علمی و حالی مرید میشوند و بنده
محض بنا بر عشق باختن مرید شده است و میخواهد که همیشه در وقت زیستن و مردن و قیامت عشق باخته باشد و چنانچه در دنیا مشهور
بمحبت شده در عقبی هم مشهور بمحبت باشد و آنحضرت همراه او بهشت و دوزخ هر جا که باشند بنده را نگذارند بنده را محض همراهی
منظور است نه کار از بهشت و ارم نه پروای دوزخ درین اثنا همه مردم و زن و غلام و کنیزک حاضران زار زار میگریستند حضرت
را هم وجدی درگرفت و اول که قدری بنا بر تعظیم در رخصت برخاسته بود تمام قد برخاست و سر آنمرید را در کنار گرفته اشک از چشم
مبارک میریخت و توجه میداد پس آنمرید درخواست تبرک نعلین ملبوسه که بتقریبی وعده فرموده بود کرد بخدمتگار ارشاد شد
بده آنمرید از دست خود خواست که نعلین کهنه که در پای شریف بود میگیرم از دست خود عنایت کنید چون از اندرون محل
پاپوش بهتر و نو فرستادند مرضی آنمرید همین کهنه بود آنحضرت هم ارشاد فرمود که همون باشد و شیرینی و میوه از اندرون طلبیده
بان مرید کرامت کرد و دنیا بر رخصتش تا بیرون محل همراه او دو سه در دروازه آمد و مردم و آنمرید و آنحضرت همه در گریه بودند و آنحضرت
بدرخواست آنمرید وعده باهم بودن و دعای ازدیاد محبت و باز ملاقات یکبار دیگر فرمود و بکمال محبت و عنایت دعاگویان و
اشک ریزان رخصت فرمود و تکیه بسر و سینه چسپانید و مردم را اذن برای اذان داد و اکثر خدام تا دریا قریب یک کس و
تا شاوره آمدند و رخصت کردند

الحمد لله والمنة که نسخه ملفوظات طیبات زبدة الکاملین قدوة الواصلین حضرت مولانا شاه
عبد العزیز صاحب دهلوی قدس سره بماه ذیقعده سنه ۱۳۱۴ھ حلیه طبع پوشید

اعلان